

کتابخانه عمومی آیت الله العظمی
مرعشی نجفی - قم
قسمت نسخه های عکسی
شماره ۸۸۹

۱

کتابخانه و قرائتخانه عمومی
حضرت آیت الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی داماد
ت

کتابخانه عمومی آیت الله العظمی
مرعشی نجفی - قم

مرآة المؤمنین

فی

مناقب اهل بیت سید المرسلین
تألیف

المولوی ولی الله اللہ پوری

حبیہ
۱۳۱

۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم
تقدیم
بفرموده سرکار

مرآة المؤمنین

۱۳۳

مسجد جامع

مرعشی نجفی - قم

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه حکیم شیخ الدوله سید جاوید خاں

الحمد لله الذي خص نبيه محمد صلى الله عليه وسلم بالعترة الطاهرة الذين هم كرم الاستد
دا وجب على الكافة تعظيمهم ومودتهم وامر لكل مسلم الاقراء بهم والاعتقاد بما كانوا عليه فمن
بهم نحي ومن خلف عنهم ملك وردى دار شدة ان لا اله الا الله وشهد ان محمد عبده
ورسوله الذي يدان من خلقه الكفر الى نور الايمان صلى الله عليه وسلم وعلى اله ما تورد القصار انظار صلوة طيبة
والله بعد كل فرة في الف مرة وبعد فدية احاديث خفية على سائر الالباب النبوية العطرة المصطفية
من النبي المكرم صلى الله عليه واله في الدنيا والآخرة في الدنيا والآخرة في الدنيا والآخرة في الدنيا والآخرة
ارشدنا من ايمان وعلية سبيل الوصول الى جنات الرب صلى الله عليه وسلم بواسطة ائمة عليهم السلام في الدنيا والآخرة
بذلك في الجنان صلى الله عليه وسلم في سبيل النجاة وسائط النجاة وسبب ابراة المؤمنين في سبيل النجاة
سيد المرسلين رجا ليقبل منا واحضنا من رزقه التمسكين كميل المؤمنين والهداية انك انت
المحبوب وبيد المؤمنين عليك التوكل عليك والاعتماد وزوجك خيرا خدام بحرية التي والاله انزل الله نعمه

مفسر در میان آیاتیکه نازل شده اند در شان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحدینی که شتمل اند بر وجه محبت و پیروی ایشان الایة الاولی قوله تعالی قل لا استعظم علیهم اجرا الا التوفیقی القری من ان فی حسنه نزول فیما حسنا الی قوله هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما یقولون بدانکه این آیت شتملت بر مقاصد و توابع اول تفسیر و شان نزول باید دانست که مفسرین اینجا اختلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد از مراتب تقرب الی الله است و عمل است خواه این صفت در اهل بیت نبوی یافته شود یا در دیگران راست که از جمله عباد و صالحان باشد و این قول مروج است سیاق آیت سنائی ادست و ادعاء نسخ این آیت خطاست و بسیار از علماء مثل تعلیمی و غیره مبالغه کرده اند در رد این قول فقال و کفی قبحا نقول من نعم ان التقرب الی الله طاعة و موده میوه اهل بیت منسوخ و محققین از مفسرین و محدثین میگویند که آیت در شان اهل بیت نبوی نازل شده عن ابن عباس ان هذه الایة لما نزلت قالوا یا رسول الله من قرأ تکبیرا مولای الذین وجبت علینا مودتهم قال علی وفاطمة و ابناهما و عن علی علیه السلام ال حم ال حم انه لا یحفظ مودتنا الا کل مودة ثم قرأ قل لا استعظم علیهم اجرا الا المودة فی القبری و اخرج البزار و الطبرانی عن الحسن علیه السلام من طرق بعضها حسن الایة خطبته من جبلتها من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فاما الحسن بن محمد صلی الله علیه و اله و سلم ثم علی و اسعد طه ابائی ابراهیم الایة ثم قال انما البشیر انما ابن النذیر ثم قال و انما من اهل بیت الذین انصرف الی الله عز و جل مودتهم و موالاهم فقال فیما نزل الله علی محمد صلی الله علیه و اله و سلم قل لا استعظم علیهم اجرا الا المودة فی القبری و من یقرئ الایة و فر و ابیه الذین انصرف الی الله مودتهم علی کل مسلم و انزل

ليس ان لصوت الرسول صلى الله عليه وسلم لم يسمع من احد الا بهين جبارا فخر الله به
واولاد حضرت فاطمه ودرسته وبي انباي رسول الله وعلی مرتضى النفس رسول خدا وعلی
ذات الخضر است وکسبه وعلی حضرت فاطمه زهرا است قال رسول الله ما مال
قوم يقولون ان رحم رسول الله لا تنفخ قومه يوم القيامة بل والعدان رحمي موصولة في الدنيا
والآخرة والى اهل الناس فطر طمكم الحوص وضرروا به قتل حتى مدح حاد وكم بما قبلنا من المؤمنين
الى لا تسفع فاشفع حتى من كسبه لا تسفع حتى ان ابليس ليطاول طعنا فاشفع
ومن احب علي عليه السلام يوم الثوري على اهلها فقال لهم السلام بالسلام عليكم احد اقر الى
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فخرهم مني ومن جعله صلى الله عليه وسلم الفقه وانه
انما هو له من غيري قالوا اللهم لا تجعله قال صلى الله عليه وسلم ان الله جعل ذرته
كل شي في صلبه وجعل ذرته في صلب علي بن ابي طالب وضرروا به زاده ان عليا دخل على النبي
صلى الله عليه وسلم وغدا العباس فلم يفر عليه السلام فعا لقه وقبل يمينه واجلعه
يمينه فقال العباس اخيه قال يا عم والله لقد اشد حباله نبي ان الله جعل الحديث وضرروا به
زياده انه اذا كان يوم القيامة يدرك الناس باسماء العالمين شترهم الله عليهم الله اذ ورسوله
فانهم يدعون باسمائهم لصحة ولادتهم وقال صلى الله عليه وسلم ان كل شي ام يسمون الى والى الى
عصبة الاولاد فاطمة فانا ولهم وانا عصمت واهل طوق تقوى بعضنا بعضا بدان اكدك
الذكر ان احاديث صريح اند بر انما از حضرت سرور كائنات ان است كه اولاد
دختری آنحضرت مسمون باحضرت اند ودر است كامله اوصى الله عليه وسلم بالها
رسوله بخلاف سراسر انبا واهم كه اولاد دختر را ان مسمون شوند وكنان
و در است نيا بند از اجداد فاسده خود و انكه اولاد آنحضرت داخل خواهند

شد در جنت المادى بلاد حبيب وكتاب بسبب قربت آنحضرت صلى الله عليه وسلم واما
قال رسول الله ما فاطمة بنت محمد ما صنعت امة عبد المطلب يا من عبد المطلب لا اظلم لكم من الله
شيئا غير ان لكم رحما عليها ملا وضرروا به يا منى يا منى لا ياتين الناس يوم القيمة بالآخرة
يجلونها على ظهورهم وياتون بالذبا على ظهورهم لا اغنى عنكم الذبا و قال ما ان ال
سبي بولاد ورون انم اولى الناس الى ورسول الله ان اولياي اكنتم المتقون من اهل
حيث كانوا لا ينافي ما روينا من انما زهرا كه در رخ احاديث ودر است مرام
را بر عباده وناكيد مر اهل بيت كه مضموم از جميع كائنات اند وشر اند بال دخول
فى دار الجنان ملا حساب محض براى انكه امة كراهه مكر دور وى از اعمال كنند
وعلما بنده موافق اعمال اين سرور ازلان بر چند كه محسن شاف و كالف صعبه كه موصوفين
ابليت بر اامت بر خود قبول نموند از غده كه خاليت و احذر از اامت مثل
اعمال اهلنا عمل نموند كردن نشانه و استماع اين جني عبادات كه كمال انان بر سر
از امكان است جاي كمال خوف بر اامت شد و وجوب عبادت بر ان كه الله
شكرديد و هم جنات حديث فاطمة لا تسكن على انت بنت رسول الله اعلى على نبيه است
مرامت لا بر اند مغرور شوند بر اهل و نسب خود از شرافت آباد اخذ اديج سود
نيت جاي امر آخرت بر عمل خود است الناس مجنون با عالم الا خيرا خيرا و
ان شرافته و الله ان لصوت الرسول فاطمة تولى سيدة من جدت و كسبه باسقة ار
در جنت المادى با جميع ذريات و محبان و خود است لبرك بد بلك لا از روه اهل
اسلام كه ترك نايه اعمال لا مغرور شوند بر اهل و نسب مباشر مغرور
كبرم بد رتوبه فاصل از فضل بد رتاجه حاصل كوه مواخذه بروز

خیر از اعمال خود خواهد شد دیگر را نخواهند رسید قال تع لا تلهوا زره و زراخری اعمال
 حسنه زاد و حاصله خصال اند و اعمال کبیره مقدمه سیران و علماء اهل سنت گویند که چون این فلاح
 انساب نازل شد فرمود که هر کدام که سیر او کسب اولی بقیع لوم القادر الاضری و کسی
 و کسی از او که عمر بن الخطاب از آن روز قریب با آن حضرت م م ا م که در عهد خلافت خود خواست
 از علی مرتضی عم خود ای دختر کبیره ان کسیر خدام کلثوم با خود و چون آن حضرت اظهار نمود
 و بعد از صغیر علی در میان او در عمر بن الخطاب علت اقدام خود بر سر امری حدیث بیان نمود
 و بیعتی و دار فطنی از آن کار اهل بیت پسندیده اند که حضرت علی رضی عنہ فرمود دختران
 خود را برای سیر آن برادر خود جعفر پس ملاقی شد او را عمر و گفت یا ابی الحسن فلاح کرده
 ده دختر خود را ام کلثوم باین کیفیت عیسی کرده ام او را برای سیر برادر خود جعفر
 پس گفت عمر قسم بخدا نیست بر روی زمین شخصی که صد حسنی صحبت او باشد بقدر صد
 من پس فلاح کن او را باین سیر فرمود قد آنکه تالیس خود کرد و در مجلس حاضر و انصار و گفت
 البته شنیدم مرا گفتند بکدام کس گفت بام کلثوم دختر علی ستر شروع کرد و نقل حدیثی که شنید
 بود از رسول م و آن اینست که فرمود آن حضرت م کل صبر او کسب بقیع لوم القیمه الله
 صبر و کسبی نسبی و ان کان لی محبه احب ان یكون لی محبه کسب و در روایتی دیگر از بیعتی
 ام که بعد از فلاح عمر به علی رضی عنہ بیکه فرمود که شاد اجازت داد و ای رضی عنہ نام حسن
 و امام حسنی علیهما السلام و فلاح کرده دادند و با برادر عمر و در روایتی دیگر آنکه گفت
 عمر الحاج نکردم از علی در دختر او مگر کسب آنکه شنیده بودم از رسول م که فرمود در کسب
 و کسب و صبر و رقیه منقطع خواهد شد مگر کسب و صبر من و در روایتی دیگر
 آنکه بعد از فلاح عمر حکم فرمود حضرت امیر پس اینست کرده شد ام کلثوم و فرستاده شد

شد بطرف عمر سر برگاه دیدم و او را بر خاست لطف و دولت میداد و در انوشتر خود و بوسه داد
 و دعا کرد بر او و هرگاه بر خواست گرفت عمر بن ا زو لا و گفت او را بگویند خود رخصت
 قد رخصت پس هرگاه اندر نزد پدر خطب گفت از و انچه عمر گفته بود و حکایت کرد از انچه کرد با او
 و گفت از و سیر فرمود فلاح کرده دادم ترا به عمر و در روایتی آنکه هرگاه خطبه کرد عمر ام
 کلثوم را فرمود علی رضی عنہ لایق است از آن و در فاطمه و هرگاه اذن خواسته شد از چنین سکوت
 سکوت کرد امام حسنی م و کلام کرد امام حسنی م و پس عمر و بنا خدا تعالی گفت یا اساه مع بعد
 عمر صحت رسول الله و توفیر و بوعنه راضی نم ولی آنکه گفته فاعل فقال البوه صدقت و لکن کرمیت
 ان اقطع امراد و نلی ثم قال لیا اطلق الی امیر المؤمنین نقولی ان ابی یقریک السلام و لعل انما قد
 قضینا حاجتک التزلت فاحذرا عمر و ضمها الیه و اعلم مع عنده تروجهما فقبل الیه الباصیه صغیره
 قد کرمک و ابی و فر آخره فاروت ان بکون سینی و بین رسول الله کسب صبر و تقصیر و
 ضمها لعل علی السلام الاکرام لیا صغیرا لم تنبع حد السنی حتی تحرم ذلك و لعل صغیرا لما فعلت لیا الوالد
 هذا کلامه فی الصواعق الخوفه گویند که حضرت امیر بعد که کسیر فلاح کرده داد ام کلثوم را عمر
 الخطاب متولد شد از وی پسری که زید نام داشت و دختری رقیه فراموشیغاب ان عمر
 الخطاب تزوج ام کلثوم بنت علی عمر بن الخطاب زید عمر و رقیه بنت عمر و توفیق ام
 کلثوم و اینها زید فروقت واحد و کان قد اصب خبر حرب بکانت بین بنی عبدی لیلای صبح
 قصه رجل منهم فی الظلمه شب و صرعه فحاش ایا ما تم مات هو و امه فروقت واحد و صبا
 علیهما ان عمر خوشی بن علی علیه السلام و الداعی بالصواعق القاتیه قوله تع و الی انصار من
 ناب و امن و عمل صالحا تم استدی قال ما بقت البنانی استدی الی ولایه اهل بیته صلی الله علیه
 و سلم و جاء ذلك عن ابی جعفر الباقر عم الفضا لایه الله علیه قوله تع ام کبدون ان کسری

یا ابی الحسن یا ابی محمد یا ابی طالب یا ابی عبد الله یا ابی القاسم یا ابی المکارم یا ابی الوالد یا ابی المصطفی یا ابی المصطفی

ما دام الدم فخره اخرج البول من المغازلي مع اللام الباقى عليه السلام انه قال فخره الالهية نحن الناس
 الالهية ستة قوله تعالى وما كان الدم ليعذبكم وانت خيم فخره صلى الله عليه وسلم الى
 وجهه ذلك فخره اهل بيته فانهم اهل الارض لما كان براء امانا لهم قال ص النجوم اهل لاهل
 السماء واهل بيتي اهل لاهل بيتي والارض اهل بيتي اهل لاهل بيتي فادلك اهل بيتي جاد اهل
 الارض من الغرق واهل بيتي اهل لاهل بيتي من الاختلاف فاذا اهلك اهل بيتي جاد اهل الارض من
 الغرق واهل بيتي اهل لاهل بيتي من الاختلاف فاذا اهلك اهل بيتي جاد اهل الارض من
 ابيس وجاد بطرق عدين فخره ايضا اهل بيتي فخره كمثل نفسه نوع من كلبها
 وفخره ابيه من خلف عن غرق وفخره ابيه بك وقال صلى الله عليه وسلم انا مثل اهل بيتي فخره
 مثل ابي حطه فخره اهل بيتي من دخله غرقه الذنوب ووجهه تشبهه صلى الله عليه وسلم اهل
 بيته بالسفينة ان من احبهم وعظمهم شكر نعمته فخره واحد لذي علما ومجا من ظلمه اهل القا
 ومن خلف عن ذلك غرق فخره نعمته وملك فخره اهل الطهارة وقد ورد ايضا انه حفظ
 حرمة الاسلام وحرمة رسول الله وحرمة ربه حفظ الدين ودينه ودينه ومن لا يحفظ
 لم يحفظ دينه ولا اخرته وورد في فخره اهل بيتي ومن احبهم انهم كمال الساس
 وشبههم غير المرسل مع احب وسان حطه ان الله تعالى جعل دخول ذلك الباب الذي
 هو باب اريحا اوبيت المقدس مع التواضع والاستغفار سببا للمغفرة وجعل
 لهذه الامة مودة اهل البيت سببا لها لانه قال في وقوفهم انهم مسؤولون ردا
 كرده اهل واحد انكم مسؤولون عن ولايتهم على اهل البيت فخير ان خد اى
 فتح امره مودني فودر احم انكم اگاه ساجد حلى را بر استك سوال نمكنه روك خدا
 اى انرا از تبليغ رسالت اجر مكر موده در قرآن وموالاة بالانسان حتى موالاة

موالاة جناحه وصبت كروان من انبر خدام ايا على ملكه وصبت را با نر ملكه انرا فخره
 عليهم المطالبة والسعة ودرين باب احاديث بسيار واورده اند اخرج مسلم عن زيد بن ارقم
 قال قام فينا رسول الله خطيبا فحمد الله واثني عليه ثم قال ايا بعد الباء السرا انا
 بشرتكم بوشك ان ياتيني رسول ربى فاجيبه والى تارك منكم التقليل او لما كتب
 الدم غر وجل فيه الهدى والنور فمكتوب لكم الكتاب الدم غر وجل وخذوا به وحش فيه
 ورعب ثم قال واهل بيتي اذكر كم الدم غر وجل في اهل بيتي ثلث مرات فعيل لزيد بن ابي
 اليس واهل بيتي قال على ان تاه لبيت من اهل بيتي ولكن اهل بيتي من حرم
 الله عليهم الصدقة بعدة قال ومن ثم قال اهل بيتي والى جعفر والى عبيد الله قال
 كل مولد اخرجهم عليهم الصدقة قال نعم واخرج الترمذي وقال حسن غريب انه قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم انى تارك ان تمسكتم به لن يفلحوا بعدى احدا عا اعظم الاخر كتاب
 الدم غر وجل مود من السماء الى الارض وشرى اهل بيتي ولى نفقة فاحشى بر اهل بيتي
 فالظروا ايم يحلفوا في فيها وفروا رايته عند الطبرية ان الدم غر وجل ملك حرمان فمن
 حفظه من حفظ الدين ودينه ودينه ومن لم يحفظه من حفظه دينه ولا اخرته قلبت
 وما من قال حرمة الاسلام وحرمة ربه وحرمة ربه وحرمة ربه وحرمة ربه وحرمة ربه
 الناس ارقبوا محمد اهل بيتي اهل بيتي اهل بيتي اهل بيتي اهل بيتي اهل بيتي
 فاني احاطكم عنهم عدا ومن اكن خصمه اخصمه ومن اخصمه دخل النار وانه قال حفظ
 في اهل بيتي فقد اخذ من عند الله عدا وقال انا واهل بيتي شجرة فركبتة واغصانها
 فتر الدنيا فمن شت واتخذ الى ربه سبيلا وقال منى كل خلف من امتي عدو منى اهل
 بيتي يقولون منى نذ الدبر تحريف الظالمين وانحال المبطلين وماويل الجاهلين الاوان

على طلب الحق بوجه الصادق والدرجات العلية وعلى صف المحذور والمحنة المستمرة العارضة لا الحتمية
والشجرة السوية ثم يقول وابرأ من ان ينقص من اقران واصحابي التبرع بالقران فتاوا بالاراءم وانتموا بالانوار
انخير الى ان قال قال علي بن ابي طالب قد درست العلم الله ودارت الدرة بالفرقة والاختلاف
فكفر بعضهم بعضا والبدع يقول فلا تكونوا كالذين تفرقوا وخلقوا من بعد ما جاءتهم البينات فمن الموقوف به
على اطلاع الحق وتاويل الحكم الى اهل الكتاب وانا والائمة الهدى ومصابيح الدجى الذين اخرج الله لهم على
عباده ولم يرد على احد من غير حق بل تعرفونهم او تجدونهم الا فرج من الشجرة المباركة وفيها الصفة الذرية
اذب البدع والرجس وطهرهم وراسم من الافات وافترس من مودتهم من الكتاب يا ايها الذين آمنوا فليوفوا
بعهودهم ان كانتم اعداء للذين كفروا فانهم عاهدوا الله ان لا يقاتلوا الذين كفروا حتى يؤمنوا والذين كفروا
فليعلموا ان الله لا يهدي القوم الظالمين ثم يقول في بيان احوال اهل البيت من اهل بيتي من اهل بيتي من اهل بيتي
والي بالبلغ ان لا تعدلتم فمروا بانه كانت زنى لا يوصل النار احد من اهل بيتي فاطمة ذلك وقال
يا معشر بني ابي طالب والذين يفتن بالحق بنبأوا احدت كلمة الحق باموركم وقال اول من ردى على
الكون اهل بيتي فمروا بانه اول من رفع لهم من اهل بيتي ثم الاقرب فالاقرب من قرأ من القرآن
ثم من امن به واتبعني من المؤمنين ثم من امن به ثم من امن به ثم من امن به ثم من امن به ثم من امن به
فمروا بانه فاطمة عليها السلام ان الله غير معذب ولا احد من اولادك وقال علي بن ابي طالب
سادات اهل الجنة انا وحمزة وعلي وجعفر ابني ابي طالب الحسن والحسين عليهما السلام وقال صلى الله عليه وسلم
عليه السلام انتم خير امة اخرجت للناس في امة محمد وآل محمد وآل محمد وآل محمد وآل محمد وآل محمد وآل محمد
ذرياتنا واولادنا غايه ايماننا وسماعنا فمروا بانه قال علي بن ابي طالب اول امة يدخلون الجنة انا واهل بيتي
والحسن والحسين وذرياتنا خلف ظهورنا وازواجنا خلف ذرياتنا وبعثنا من ايماننا وسماعنا فمروا بانه
احاديث سورة بل اني على الاثر ان حين من الدهر الى اخر السورة وقسمه في اوله وشره في اخره

حضرت امير المؤمنين كرده خوابيدند انك والدموع الاله انما شير قوله تعالى وعلى الاعراف رجال كذا
بسم الله تعالى في تفسيره از ابن عباس اورده انه قال الاعراف موضع عال من القراط على العمار
وحمره وعلى بن ابي طالب وضعف او الجاهلين يعرفون مجسم بياض الوجوه وبغضهم لمراد الوجوه
والمجملات واهل البيت در مائت وفضل ابييت على مناجم وعلهم الصلوة والسموات لبيات لبيات
از ابن عباس از ائمه اهل البيت ودر مائت وفضل ابييت على مناجم وعلهم الصلوة والسموات لبيات لبيات
صحابه واتباعين ودر مائت وفضل ابييت على مناجم وعلهم الصلوة والسموات لبيات لبيات
والمؤمنين واهل البيت ودر مائت وفضل ابييت على مناجم وعلهم الصلوة والسموات لبيات لبيات
والحال شروع مناجم در بر بنی از احاديثيك در حق تبارك از بنی بر حجاب غرض واطمئنه وحسن
وحسن عليهم السلام عليه واقع شده اند در چهار ابواب ولا حتى كذا انما ابواب
بهم مشتمل بر احوال لقيه طاهره ايمه هدى عليهم السلام فالرب انتم على مقدسة وحق ابواب
وخاتمة ابواب اول در مناقب واما ثم امام اول از ايمه اثنا عشر على رضى
عليه السلام وفيه ثلثة فصول اول در بيان ولادت حضرت مرتضى عليه السلام
واحوال والدين ان امام عليه السلام واحاديثيك واقع شده اند در وجوب مودت ومحبت
وي رضى الله عنه بر جميع مؤمنان واحاديثيك حضرت صلى الله عليه وسلم لثارت داده است
در حق محبان وكنيعه اهل بيت نبوي وبيان علوم مرتبه الشيعه بزرگان بر ورجز انز در
خدای عز وجل واول مدائلك حضرت مرتضى قرابت قريبه داشت با رسول
خدا صلى الله عليه وسلم ودر شرافت نسبت خود صاحب مرتبه عليه بود انهم علم رسول
الله صلى الله عليه وسلم ام ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن القصى
القرشي الهاشمي كنيته كرمه ميشد بالحق الحسن ويكنون بكنية نام بدو ابي طالب عليه

بود و بعضی گفته اند که لوی ابیطالب نام دیگرند گشت و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم است
 مناف است و بود وی رضی الله عنه اولاد ابیطالب کان الصغر من جعفر بن شمس و کان
 جعفر بن شمس من جعفر بن شمس و کان جعفر بن شمس من جعفر بن شمس و کان جعفر بن شمس
 تمام در شش ماه در خود در آمد سیده اصنام اردی بالکل موقوف گردیده چون منجی است که سیده
 بت سازد و حال آنکه علی مرتضی اعظم در شش ماه وی بود و قادر بر شش ماه از آنکه او در شش ماه
 نهاد بر روی خود در شش ماه وی و بعضی بی سخت نیست خود را به نیست اولی باز شد
 او را از این شش ماهی در روز نهم حرم رسول خدا در خانه عم خود ابیطالب شش ماهی در روز نهم
 مادر علی مرتضی علیه السلام برای تعظیم بر منی خود است چنانچه روزی ابوطالب پرسید که ای فاطمه محمد
 صلی الله علیه و سلم فرزند او را در زاده و عزیز نیست برای تعظیم او چه بر میخیزد و بی اختیار
 سیردی گفت که این حرکت از من با اختیار خود نیست فرزند که در شکم گشت چون آن بر گردیده
 عالمیان پیش من آمد سر خود را چنان بر شکم من میزدند که جان من زیاتاب میکرد و تاب
 نشستن بر کمر نمی باید از بجهت بر میخیزم پس محبت رسول خدا در اب و کل ال ولی خدا خیر
 حاضر از آنکه تردد و از یک نور متولد اند و علی مرتضی علیه السلام در جمیع کتب در هر
 سال ششم از عام قبل از هجرت بسیزده سال و بعضی گفته اند پیش از هجرت با نوزده سال
 قبل از هجرت نوزده سال و بعضی ده سال گفته اند در جوف کوه متولد شده و هیچ مولودی
 پیش از وی علیه السلام و بعد وی اندرون کوه متولد نشده اخراج الکام و قول مصطفی علیه السلام
 قبل و لا بعد من الکعبه احد ثم قال فقد نزلت الاخبار ان فاطمه بنت اسد ولدت ابن المومنین
 علی بن جعفر و بعضی گفته اند که فاطمه بنت اسد و علی بن جعفر و بعضی گفته اند که فاطمه بنت اسد و علی بن جعفر
 که روزی ابوطالب محزون و غمگین در جماعتی از زنان عرب در آمد زنی از آن از سبب رنج سوال

سوال کرد گفت فاطمه بنت اسد را در دوزخ گرفته و در شدت آن گرفتار است پس رفت
 و گرفت دست او را و در آورد در خانه کعبه و گفت ای شبنم بر نام خدا پس او را کرد فاطمه
 اواری و زانش علی بن ابی طالب که مثل او نیک او درین شد و نام نهاد او را ابوطالب
 ابوطالب علی و بود مولودی رضی الله عنه دخول الحضره بخبر است ال پس بعد از رسول خدا روز
 ولادت علی مرتضی است و بیست سال گذشت معافی الی المعالی الی و در شمار موسوی و
 که فاطمه بنت اسد و الله علی مرتضی علیه السلام طواف میکرد ناگاه وی را در دوزخ گرفت و
 حیات الحضره حاضر بود گفت که فرزندم را در دوزخ گرفته است رسول خدا او را اندرون
 جوف کعبه در آورد و فی الفور علی مرتضی متولد شد بعد از آن فاطمه با علی مرتضی خانه خود را خواست
 که لیسان خود را در دال آن دلی خداداد در حال لیسان بشمارانید و چون بر روی عم
 ابیطالب خواست که بر او لب بوسه دهد و لبش نیز بشمارانید بی الحضره در یافت و پیش آمد
 و تعینیت فرمود و خواست که بوسه دهد فاطمه مادر حضرت مرتضی علیه السلام آنچه می آمد
 کرده بود ظاهر سخت و مخالفت نمود الحضره ۳ حج جواب نهاد و زبان مبارک خود را
 در دهنش نهاد و لعاب مبارک در دهن وی انداخت پس اول حیره که از دنیا علی مرتضی
 طلب خود گرفت زبان حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و سلم بود از بجهت محزون شریف
 و معدن حقیقت گشت و در مدارج آورده که نام نهاد بر ابوطالب یعنی و تمیسه کرد او را
 رسول خدا بصدری و لقب کرد باین و شریف و بادی و بعدی و اذن و اعیه و عیوب
 الامه و کنیت ابوالحسن و ابوتراب و ابوالسبطین و ابوالرحمانین و اشعر العاشق مرتضی و
 اسد المومنین و حیدر الوصی و امیر المومنین و سید المصلین و امام التقیین و عیوب
 المومنین و سید العرب و امام البررة و قاتل النجره و وی القرنین و قسیم النار و بجهت

و تمیسه از رسول خدا و او را

اقرار آن قبول کرد و گفت ایضا علی العالی الخضر است و غنا که در بدین
 اندک خبری است این را به آنکه در اندک خبری است این را به آنکه در اندک خبری است
 روایت کرده اند که خضر حضرت عقیقه نام فرمود الوطالب است که شهادت بر زبان آورد و از
 بسکه من قریب تر بودی نسبت با حضرت بودم انرا شنیدم و از آن حضرت عرض کردم که ای خضر
 که تو می خواهی حضرت فرمود من شنیدم آن سخن قول حضرت مرثی از روایتی که بعد وفات است
 مات علی الفاضل او الفاضل و امر فرمودن حضرت عقیقه بنده از وی را در حفره خود حرم
 عقیقه را حرمه بطور جاهلیت منافی این قول است و آنچه از حدیث عقیقه قال ما توفی الوطالب
 اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقلت ان علی بن ابی طالب قال ادب فواره ثم لا تخرج کتبا حتی
 یاتینی فاعتزلت ثم اتیته قال فذاتی بدعوات السیرة ان لی بها حرمه و سودا و کان علی عزم اذا غسل
 غسل اما ان قدر ما یت است که الوطالب با صاحب بنوری محبت و افره میداشت و آن حضرت را
 بنی برحق میداشت و همیشه فرمود و معاوی بنی حضرت عقیقه بود و فرمود که ای خضر او مقدم میکند حق و بهتر
 خواهد بود و ای اله اباطالب مرثی رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی عزم و معاوی بنی حضرت عقیقه
 ماند اندک خبری از آنکه بنده به قال یا عزم بنی حضرت عقیقه و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 که قال عقیقه بنی حضرت عقیقه و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 فرج احب الی الله و اعانی علیه فقال الوطالب یا عزم انی لا استطیع ان افارق دین ابا ی و
 و ما کانوا علیه لکن و الله لا یصل الیک ثم لم یلق و ذکر و ان قال عقیقه بنی حضرت عقیقه
 الذی انت علیه قال یا ابی انت برک الوطالب علیه و سلم و صدقه بنی حاج و به و صدقه بنی
 و استغفره فقال ان لم یبدعک الا علی خیر فابعه و این روایت نو و در حدیث قول عقیقه عزم رسول الله
 لا یبدع و یا یبدع الوطالب خیرة نوره الخضر است که شهادت بر زبان آورد و از

است اما اخبار علم شهادت بر زبان نایب و قطعه شهادت بر خود که در حدیث و روایت واقع شده پس نزد یک
 ایمان عبارت از تصدیق علی است لا محالة ابیطالب نزد او همان موقع است اما آنکه اقرار را بدین
 شرط کرده است در ایمان و تر و توفیق نموده و جمیع مآذ را علی موقوف فرموده است و الله اعلم
 بروایات عقیقه از آنکه انرا شنیدم علیه السلام السلام و ایمان الوطالب است و الله اعلم
 عباده مقام شهادت چون دانستی که حضرت مرثی محبول و مطبوع بود بر ایمان و محبت حضرت
 را بنی که بود و در حدیث و فضل بنی حضرت مرثی و علی در حدیث و شهادت او بر حدیث
 و حجاب است و متعلق بر حدیث او و در حدیث و شهادت او بر حدیث و شهادت او بر حدیث
 صنع السلام و اراده فرج آن خیر انما یستقیم از حدیث و در حدیث و شهادت او بر حدیث
 و در حدیث و شهادت او بر حدیث و شهادت او بر حدیث و شهادت او بر حدیث
 و در حدیث و شهادت او بر حدیث و شهادت او بر حدیث و شهادت او بر حدیث
 قال علی بن ابی طالب فقلت ان علی بن ابی طالب قال ادب فواره ثم لا تخرج کتبا حتی
 یاتینی فاعتزلت ثم اتیته قال فذاتی بدعوات السیرة ان لی بها حرمه و سودا و کان علی عزم اذا غسل
 غسل اما ان قدر ما یت است که الوطالب با صاحب بنوری محبت و افره میداشت و آن حضرت را
 بنی برحق میداشت و همیشه فرمود و معاوی بنی حضرت عقیقه بود و فرمود که ای خضر او مقدم میکند حق و بهتر
 خواهد بود و ای اله اباطالب مرثی رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی عزم و معاوی بنی حضرت عقیقه
 ماند اندک خبری از آنکه بنده به قال یا عزم بنی حضرت عقیقه و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 که قال عقیقه بنی حضرت عقیقه و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 فرج احب الی الله و اعانی علیه فقال الوطالب یا عزم انی لا استطیع ان افارق دین ابا ی و
 و ما کانوا علیه لکن و الله لا یصل الیک ثم لم یلق و ذکر و ان قال عقیقه بنی حضرت عقیقه
 الذی انت علیه قال یا ابی انت برک الوطالب علیه و سلم و صدقه بنی حاج و به و صدقه بنی
 و استغفره فقال ان لم یبدعک الا علی خیر فابعه و این روایت نو و در حدیث قول عقیقه عزم رسول الله
 لا یبدع و یا یبدع الوطالب خیرة نوره الخضر است که شهادت بر زبان آورد و از

بولايته على من اخطأ اليه من تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولي الله ومن احببه فقد احبني ومن
احبني فقد احب الله ومن الغضبه فقد الغضبي ومن الغضبي فقد الغض الله عز وجل وقال ابن عباس
ومرويه فيك يا علي مات مريد جليله يحاسبه الله بما عمل في الاسلام ومن جابر ما كان يعرف النفاق
الا بغض علي بن ابي طالب وبالجملة ان حضرت مرتضى في ما نعت تمام فرمود
ومعنى ويراها في خواص ودر ضمن او را دشمن خود بيان فرموده ليس لا تشبهه ب حضرت
مرضي كما فرست بعض صحاب وعلون است بل ان خدا ورسول هم عز جابر قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لما اكرى لي دخلت الجنة فرأيت في ساق العرش الامير مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
ابنه علي بن ابي طالب وفي رواية علي ولي الله ومن احبني فقد احب الله فاطمة امته الله على بن جعفر
المدني وروايته على ولي الله وشارت داد ان حضرت محمد بن ابي ان حضرت نعم و حضرت فرود
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب علي بن ابي طالب حسنة للاخيه حسنة وخصه حسنة
لانها حسنة حسنة وعنه ابن عباس انه لما نزل قوله نعم ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك
هم خير البرية قال صلى الله عليه وسلم انت وشيعتك يا علي يوم القيامة وانت وشيعتك را ضامن
مؤمنين ويا علي عدوك غضباننا فقهين فقال ومن عدوي قال ومن تروى منك وفك
وفروا به قال حررنا لعين الى اهل العرش في يوم القيامة طويلى لم قبل له ومن سمع ببول
الله قال يا علي سيفك يا علي ومحموك واخرج الدار فظني انه قال يا علي يا الحسن
اما انت وشيعتك في الجنة وعنه ام سلمة قالت كانت لبنتي وكان النبي صلى الله
عليه وسلم عندي فانه فاطمة بنت علي رضي الله عنه فقال النبي يا علي انت واصحابك في الجنة
وشيعتك في الجنة واخرج صاحب المطالب العاليه عن علي رضي الله عنه جميع فاسموا
اليه قبا فقال من اسم فقالوا من شيعتك يا امير المؤمنين فقال لهم خير اسم قال يا مولاي

مولاي الذين ما ادى منهم سموت شيئا وحمل احسانا مسكوا حيا واد فقال ابن عباس انك بالفر
الكرم اهل البيت وخلكم وحيالكم يا ابا اناسنا لصفه سيعتكم فقال شيعة اسم العارفون بالعلو
بالعدل اهل الفضائل العارفون بالثوب ما كرم القوت وعلوهم الافتصار وشيعة التواضع
الى الله لطافته وخصوا اليه لعباده مفضوا غاضبين الصارم غفارهم العلمهم رافقهم
على العلم برهم برلت عليهم فمرد الله كالفدي برلت منهم فمرد الرضا ورضا الله تعالى بالفضا
لولا الاجال الذي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم فمرد هم طريقة على سبيل الله تعالى و
الثواب وحقا من اهل العقاب عظم الخلق في انفسهم وصغر ما دونه فمرد عنهم فمرد الحسنة
كم من اهلهم على ارايكها متكئون نعم والباركن رايهم فيها مغزون صبروا واما ما قيل
فاخصهم راحة مكرمة ارادتم الدنيا فلم يردوا وطلعت فاعجزوا اما ليل فضا فون
اقدانهم تالون القرآن ترثيا يعطون انفسهم بائنا له ويستشفون له انهم يردوا به
نارة واما نعمة شون جباهم والهم وركهم واطراف اقدانهم تجري دموعهم على خدودهم
يحدون جبارا عظيما ويحاورون الله في نقار رجايمهم يد العلم واما ما اراهم فحكما عطاء
بررة القيا نراهم خوف بارهم نعم كالقداح تحسبهم رضا وقد حو الطوا واما ما اراهم فذلك
بل خاتم من عظمتهم وشدة سلطانه ما طاست له قلوبهم وذهبت عنه عقولهم فاما
انفقوا من ذلك يادروا الى الله بالاعمال الزاكية ولا يرضون بالقليل ولا يستكفون
الخير بل نعم لا تقسمهم ومن اعلم شفقون ترى لاجد هم قوة في دين وحرمان في دين
واما ما اراهم فحما على علم وفما في فقه وعلما في حلم ولبا في فقه وهدا في غنا
تحملا في فاقة وصبرا في شفقة وخشوعا في عبادة ورحمة لجنود واعطاء اذني حق
ورفا في كسب وطلا في حلال ولنا طاهر بدر واعضا ما فم شهوة لا فقه باجمله

ولادع ارحمها واعلم بسبيل عمل في العمل وهو ما جعل يصح وشهد الذكر وعلم في الشكر
 بيت خذوا من كسرة العظمه وبيعوا فرحانا صاحب من الفضل والرحمة رغبة فيما بقى وراودة
 فيما بقى قد قرأ العلم بالعمل والعمل بالحلم والاثبات طبعها كسرة قريبا طمعا قليلا لا متوقفا
 اجله عارضا قلبه كرا ربه بالغ الفهم حركه دينه كاطل عظمه احسانه جاره سبلا
 اوده معدوما كبره بنيا صبره كثره اذكره لا يعمل شيئا من الخير زاد او ليركه جادا اولئك
 شيعتنا واحسانا ومعا الاكوف العلم فصاح بعض من كان معه وهو عام من عبادي ختم
 وكان في التعبد فصاح صيحه فوقع معن عليه فخره فاداسه وقد فارق الزنا فغل و
 صلى عليه امر المؤمنين ومن معه فامل وقطع اليد طاعة وادام عليك من رسوله
 نعمه وحاجته من الامور الحليمة الرفيعة البارة الكافرة سولا وكسرة على علم السلام
 كرهه موصوف به او صاف بحسب شيعه على مرفعي اند ومجسنا الطيب ركنه ام واورا
 انكم ان ال درهم حال قليل الجماعة لوجه ندو خور اند ما ندك كالمخ في الطعام ومن ثم قبل انه
 جاد جماعة الى الامام الهام خفي الصادق عليه السلام فقالوا نحن شيعتك يا ابن رسول الله
 ولك شيعه كثيرة في هذا الزمان فقبس الامام عليه السلام ورثا الى غنم ترعى وقيل انها
 سبعة او اكثر او اقل وقال عليهم يكونوا بهذا القدر فالظر الى كلامه عليه السلام ورثا
 الى ال محسنا اهل البيت ومودتنا امر عظيم وعبادة جليمة لا يصل لكل احد ولا يتحملها الا
 من اقبلت عليه واما ان كمال فلا يتخلص بها الا جماعة قليلة وان شيعتنا اهل البيت اقل
 القليلون في كل زمان كثر العدد وان وقيل المعاول وهم معا في يوم الحز او وجوه من
 شعائر الله التو اليه والى العلم وبالجملة ومودت اهل بيت نبوي نعمتي
 انت عظيم حتى فم مسير كدر اند جميع حاشا ايا من عند اعل باعمال ابن بزرگو ازان ك

شيعه

مراد به امراه ايتان در حننه الما وای راه يابره العلم جعلني منهم وارزقي منه الدرجة الرفيعة
 بحر قمر سيد المرسلين وآله الطيبين الطاهرين ايتان العالمين ونسب ان حضرت م تا كبد
 بينهما فرموده ودر محبت ومودت على مرفعي واورا تحض لفضائل كثره ووراث خريه
 فرموده كه على مرفعي همراه من است ونسب فرموده كه على قسم اوز خيرا است وسالار ودار
 فوج سمانان خواهر لوجه قال م با على ان الصدق قد رتبك بزيه لم نرين العباد بزيه
 الى الصدق معناه زينه الارار عند الدار زيد في الدنيا فحملك لا تر راد في الدنيا ولا تر راد في الدنيا
 منك شيئا ودر لك حركه كني فحمت بضره انا عا و برضون كني انا و قال م
 سالت الله يا على فكل من مضى واحضر واعطاني اربعة سالت الله ان يجمع عليك اني
 قال على واعطانيه فكل ان ادل من يمشي عنه الدرض يوم القيامة انا وانت معي و
 منك لو اد الحمد فرائد تحلم برى لسبق به الاولين والاخرين واعطاني انك ولى المؤمنين
 بعد و قال صلى الله عليه وسلم العلم اتني باحب خلقك يا كل مني هذا الطير فجاد على فاكل معه
 دعي الكها ليعز السنين مالك ان النبي م عنده طائر فقال العلم اتني باحب خلقك
 يا كل مني هذا الطائر فجاد ابو بكر وجاد عمر ثم جاد علي وقال له طير يا بزرگو انك كذا
 مثل جاري ولساني وثر مني اتحدث بالطريق متعده تصيح بنودة اند قال انكم
 وقدر واه على النسب رض جماعة اكثر من ثلثين نفسم صحت الرواية فخرج والى مسجد كعبه
 رض الله عنهم وشيع جاري ابن الاطلوله در ذيل تاريخ بغداد در ترجمه سبيل بن عبید
 من كوره خراسان اصحابا ذكر كرده فقال انه حدث عن اسمعيل بن برون عن
 الصنع بن حزن عن مطر الوراق قال ابي اسبي م طريق الى الشام فاكله واستنطاه و
 قال صلى الله عليه وسلم العلم ادخل الى احب خلق الله النبي والنس بالباب فجاد

ال كسرة

ولى المؤمنين

وقال استاذي لي علي رسول الله فقال ان علي حجة قد دفع فصدرة ودخل فقال لو شئت اني يحال
بيننا وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه رآه قال اللهم وان من والاه ودر كمال اس عدي در
ترجمه حضرت علي بن ابي طالب است كه غير برهان كرده محل بود و در ترجمه بن نمون كه بود
ان غير جباري و در ترجمه كه واقع است بركه بدنه فرستاده بود طبرستان حضرت امام ابن ابود
است رضي الله عنه و زاد فضله بعد قوله علي بن ابي طالب فقال استاذي لي علي رسول الله فقال
ما عليه اذن وكنت احب ان يكون رجل من الانصار و وضع فر و ابنته الطبرستان و الى علي و
البرار بعد قوله علي رضي الله عنه فرددته ثم جاء فرددته فدخل فمنا الله او من الرعية فقال
الي النبي ما حاكك عني او الطائفك عني يا علي قال حجت فرددي الس ثم حجت فرددي الس
فقال يا النبي حاكك علي حجت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال اني الانصار
خير من علي او افضل من علي ومن سخطه مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اشرت امر و قد رسول الله صلى الله عليه وسلم
بين رخصتي فقد سمعتم الله فقال صلعم نعم اني باحب خلقك اليك الى ركنك وقال
علي الله ورسوله وجريل غلب راضون ومن سلمان يا علي انت توسل عيسى و نودي و نبي و
نوازي في حفرتي و تقضي بدني و انت صاحب الوحي في الدنيا والاخرة وقال من اراد
ان ينظر الى ادم في علمه الى نوح في قواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في بيته و الى عيسى
في عبادته فليست الى علي بن ابي طالب وقال علي بن ابي طالب و من لا ياتي ما ارسلت به
بعدي احب الي من و بعثه نفاق و النظر اليه راحة و قال في ثمنه عشرة اجزاء و اعطى
علي تسعة اجزاء و الناس خردوا و احدا و علي اعلم بالواحد منهم و قال من نفع و انكسب فبح حجة
قال بعدة خيال و لا ياتي الا نكسب و قال مما ان لا حدود تحت العرش يصلي لامل خمسة كما تقضي
الشمس لائل الدنيا لا ياتي الا على و محبوه و قال يا علي قد غفر لك و لذرتك و لا تترك و لا تترك

فانته فانت الانزع البطيخ و قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
ابيطالب عفا عني و اما علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
اشهد اني خير من علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
و الكعب غير ما و اني انا فاعدا و اما علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
حمره اسد الله و اسد رسول الله علي بن ابي طالب و اما علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
يدركه الف و در جلاله من رفر و حضر مصيب باله و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
الغنية و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
طائفة و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
عمر بن الخطاب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
افهم من صدقة و خاف من كذبه و لو ان عابد اعتمد الله بين الركن و المقام الف عام حتى يكون كالمس
البالي و لقي الله منفضا لال محمد الله على منخرم فمهم و قال في حليله الى اخذ ابراهيم و قصصه
في الجنة و قصر ابراهيم في الجنة و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
حجت بن خنيس و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
و ال سادسة ملكا نصفه من نار و نصفه من بلخ في جهنم مكتوب ايد الله محمد النبي بن ابي طالب
مقبية سمعنا فقال لي الملك نعم نعم كتب الله في جهنم ما ترى قبل الدنيا بالفي عام و عمر حابر
من عبد الله انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب عليه السلام علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب
و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب و سمعت علي بن ابي طالب

وعلی بن ابي طالب الثالث فضله وخرج خبره الى بريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحب حوضي
يوم القيمة كواكب كوكب النجوم وسعة حوضي ما بين الحاسه الى صنعاء ومن قال قال رسول الله صلى الله
بريرة ان الله رب العالمين بهذا العهد الى علي بن ابي طالب فقال انه راى الله العبدى ومنه الامان امام
اولياي والوز جميع من اطاعني يا ابا سرره علي بن ابي طالب انتي عدائي يوم القيمة وصاحب
راي في القيمة على نفايح خزائن رحمة ربي ومن خرج عيسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحب حوضي
صاحبي ومن صاحبي فكان صاحب اركان العرش ومن عاقبه فكان عاقبي ومن عاقبي فكان عاقبي
ابن ابي طالب ومن صاحبي علي بن ابي طالب ومن صاحبي علي بن ابي طالب ومن صاحبي علي بن ابي طالب
سمعت رسول الله يقول اول من يدخل الجنة من اهل بيته علي بن ابي طالب ومن صاحبي علي بن ابي طالب
فقال الله يا ابا طالب فقال الله يا ابا طالب فقال الله يا ابا طالب فقال الله يا ابا طالب فقال الله يا ابا طالب
انت علي الله حتى يدخل الجنة قال علي ولكن ما علمت ان حامل لواء الحمد امام علي
بن ابي طالب حامل لواء الحمد يوم القيمة من يدي يدخل الجنة واما علي اثره فاقام علي عليه السلام و
قد اشرق وجهه سرور اذن يقول الحمد لله الذي شرفنا بك يا رسول الله ومن خرج عيسى
قال سمعت رسول الله يقول ليلة اُرى الى السماء دخلت الجنة فرأيت نوراً ضرب بوجهي
فقلت لخير من هذا النور الذي رايت قال يا محمد ليس هذا النور الشمس ولا النور القمر ولكن جارية من
جواردي علي بن ابي طالب اطلعت من قعر قمرها فنظرت اليك فضجكت فند النور خرج من فيها
وسرور في الجنة الى ان يدخلها امير المؤمنين ومن قال قال رسول الله اذا كان يوم
القيمة نادى علي بن ابي طالب لبيك يا ابا طالب يا ابا طالب يا ابا طالب يا ابا طالب يا ابا طالب
علي انت وبيتك الى الجنة بغير حساب اخرج جميع ذلك الخوارزمي فصل ثاني
در مناقب واما حضرت علي مرتضى عنم له خصوص فاطمة اندر تفصيل و خلاص

و خلاص و اما حضرت علي عليه السلام انما الحمد لله انما الحمد لله انما الحمد لله انما الحمد لله
فرموده در غدیر خم فرود آمد جمله سرایان را با بر اقدس را جمع فرموده خطبه طویل خواند بعد
از آن علی الاموالی خود و مولای جمیع مومنان بین فرموده فرموده صلواتی المخرقة من الطبر
و غیر بسید صبیح انه من خطب بعد بر خم تحت شجره فقال ايها الناس اني قد نالني اللطف
انه لا يعجزني الا لطف الذي علي من قبله والى الناس الي او شك ان ادعي فاجيب والى رسول
وانكم مسؤولون فماذا انتم قائلون قالوا الشهد انك قد بلغت وحدت و نصرت فخر اهل
خير فقال النبي تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق نارها حق
وان الموت حق وان العيشة حق فانتم موت وان الله اعلم الغيب فما و ان الله سوف
ما في القبر قالوا امي تشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي وانا مولى
المؤمنين وانا اولي بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه ثم قال ايها الناس اني فرطكم و انتم واردون علي اخوض اعرض مما بين يدي
الى صنعاء فمعه النجوم قد حانت من فضته والى ساعلكم حين تردون علي عن ثقلين فاطلوا
كيف كلوا في هذا العمل الا كبريت اليك سب طرفه بيد الله تع وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا
تضلوا ولا تبدلوا و عترتي اهل بيتي فانه قد نالني اللطف الخبير النعمان يتقضي حتى يردا
علي احوض و باعثت و فوج اني حديث خباياي في در خصايع اوردده و در صواعق اربع
استحي نقل نموده ان لواء الحمد علي مرتضى را بسوي بمن با کرد و سر خند فرساده
بود پس بعض از اينها بعد مرا حجت امير ميثم الخفرت مكله حضرت شاه نمودند پس
الخفرت مخطبه خواند براي تبیین قدر و منزلت وي و در اعلی من نظم عليه فمهاجر
عنه عاكس قال حدثني بريرة قال لعنت النبي عليا علي بن ابي طالب فذكرت عليا فمهاجر

عن ابي الطفيل عامر بن واثله قال سمعت علي بن ابي طالب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في غد يرجم باسمي فسمعت ابا عبد الله قال يوم غد يرجم اسمي فقلت اني اولى بالمؤمنين
 من نفسي و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد
 من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت وفي نفسي مني فقلت زيد بن ارقم فاقصرت فقال و ما تنكر
 انما كنت من رسل الله و اللفظ لاني داود و في الصواعق انه حديث صحيح لا مرية فيه و قد
 اخرج جماعته كالترياق و النسي و احمد و طرقه كثره جدا و من ثم رواه كثره عشر صحابيا و
 فروايتهم لاجله انه كثره النبي صلى الله عليه وسلم و ابيه علي بن ابي طالب و ايام خلافة كثر
 و شيئا و كثره من ائمه و صحابه و من ثم رواه كثره و لا يخفى رده
 عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها و ادراكه مع النبي صلى الله عليه وسلم ان زيادة الله
 و ال من والاه اه موصوفه مرد و قد ورد ذلك في طرق صحيح الدعي كثره منها انتهى
 و در شكوة او رده كه ملاقات كرد علي مرتضى را بعد از حج حكايت عمر بن الخطاب و
 گفت كه ازينك باش و تشا باش اي ابي الطيب كبري كبري و شام كردي و
 رشتي مولاي هر مومن مرد و زن قال لقنه عمر بعد ذلك فقال له يا بن ابي طالب
 اصبت و اصبت مولى كل مومن و مومنه رواه احمد و فراد و ابنه بن جابر كبري با علي اصبت و
 اه و بالجله چون انچه حديث در غد يرجم واقع شده بر صحابه بزرگوار حضرت امير طاعات مكره و مبارك
 باد آمد و در صواعق او رده از عمر بن الخطاب كه روزي قدوم نمود حضرت مرتضى بروي
 بس بر حالت براي تعظيم و جاد خود را فرمود نمود بر زمین و گفت از حضرت امير بن بر سر
 حضرت امير بن خود و نوبت ساخت گفت عمره كه نواحي ترين است امير مولاي من و مولاي
 جميع مومنان هستي پشت داد بر رسول الله غد يرجم و هم ضامن خطاب كرد با جماعه ان

جابر بن محمد بن الحسن بن علي بن ابي طالب و ابا عبد الله بن محمد بن ابي طالب و ابا عبد الله بن محمد بن ابي طالب
 انما كنت من رسل الله و اللفظ لاني داود و في الصواعق انه حديث صحيح لا مرية فيه و قد
 اخرج جماعته كالترياق و النسي و احمد و طرقه كثره جدا و من ثم رواه كثره عشر صحابيا و
 فروايتهم لاجله انه كثره النبي صلى الله عليه وسلم و ابيه علي بن ابي طالب و ايام خلافة كثر
 و شيئا و كثره من ائمه و صحابه و من ثم رواه كثره و لا يخفى رده
 عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها و ادراكه مع النبي صلى الله عليه وسلم ان زيادة الله
 و ال من والاه اه موصوفه مرد و قد ورد ذلك في طرق صحيح الدعي كثره منها انتهى
 و در شكوة او رده كه ملاقات كرد علي مرتضى را بعد از حج حكايت عمر بن الخطاب و
 گفت كه ازينك باش و تشا باش اي ابي الطيب كبري كبري و شام كردي و
 رشتي مولاي هر مومن مرد و زن قال لقنه عمر بعد ذلك فقال له يا بن ابي طالب
 اصبت و اصبت مولى كل مومن و مومنه رواه احمد و فراد و ابنه بن جابر كبري با علي اصبت و
 اه و بالجله چون انچه حديث در غد يرجم واقع شده بر صحابه بزرگوار حضرت امير طاعات مكره و مبارك
 باد آمد و در صواعق او رده از عمر بن الخطاب كه روزي قدوم نمود حضرت مرتضى بروي
 بس بر حالت براي تعظيم و جاد خود را فرمود نمود بر زمین و گفت از حضرت امير بن بر سر
 حضرت امير بن خود و نوبت ساخت گفت عمره كه نواحي ترين است امير مولاي من و مولاي
 جميع مومنان هستي پشت داد بر رسول الله غد يرجم و هم ضامن خطاب كرد با جماعه ان

در كتاب خلافت
 و ابا عبد الله بن محمد بن ابي طالب

بوجوب طبع کفر بر ارتقاوت خارج شدند و مقابل صف اعدا رسیدند و ایران کفار بخیزان
 در امر نبرد در یافتند که اینان و انصار اند و ابا و انصار محارب با اینان کمر در نهادند
 و افران خود از آن حضرت طلب نمودند و امور با این حضرت امیر و امیر حمزه هم وی بودند و رخ
 بعد از نیم دلاوری و جوانمردی درین کارزار از حید کرار بوقوع خالی اند از تقریر است
 بچیک از لشکر مخالف مقاومت اینان نتوانست هر که روی حرم مبارک آمد نیز بر
 تیغ شد و نوبت بر وجه رسید که هر چند مبارز میطلبید سبک از آنها بیرون لشکر فرستادند
 و اقدام بر مقابل علی مرتضی نمود و نیز از جمله مائیان حاضران حضرت خباب رسالت
 خباب و لایب بودند و در آن شب ^{بجای افعی انصار} ایامی رخ حیده نکل نقد رسول
 اله شمر شده الفصال بوم بدر فداوت ارفاق بعضی انصاریان رسول اله موقوفوا حتی جاد
 رسول اله و معه علی بن ابیطالب و سیم انکه جبرئیل و میکائیل همراه علی مرتضی در قتال
 بودند قال رسول اله خباب علی و جبرئیل و میکائیل غر شمله و از جمله انکه
 در غزوه احد فضائل عظیمه نصیب حضرت مرتضی شد و چون درین غزوه کوفه نخواست بر
 لشکر اسلام رو بیاورده خبا که شری رو بفرار شدند و بعضی سپاه شد در اطراف و
 تواری کوه افتادند و تمامی لشکر پیشروا کردید علی مرتضی از جمله مائیان و دلاوران
 بود مصعب بن عمیر که صاحب آن حضرت بود و قتیل شربت شهادت نوشید خباب رسالت
 لوای مبارک حضرت مرتضی غایت قهرمود و در آن حالت با صاحب لوای کفار مبارزه نمود
 و او را بکشتن فرستاد و قال امیر کخی و قاتل مصعب بن عمیر رسول اله حتی قتل و قال الذي
 قتل ابن عمیه النبی و هو یقول انه رسول اله فرجع الی قریش و یقول قتل محمد افلا قتل
 مصعب بن عمیر اعطی رسول اله اله و اله علی بن ابیطالب و قاتل علی بن ابیطالب و رجل من

من اصحابه یوم قال ما اشد القتال یوما حد حلس رسول اله تحت رایة الانصار و ارسل الی
 بنی ابطالب ان قدم الیه یقدم علی فقال انا انما انقم فناداه ابو سعید طلحه حب لواء المؤمنین
 ان کل یک یا ابا القحطم فبراز رخ حاجه قال فبراز بنی النضیل فاختلعا غریبتین فغریبه علی علیه السلام
 فغریبه ثم الصف غنه لم یحک علیه فقال له اصحاب رسول اله افلا احسرت علیه قال انه استقبلنی لعمریه
 فوعظنی علیه الرحم و علمت ان اله قد قتل و یق ان سعید بن ابی طلحه قد خرج من الصفین فنادی انا قاصم
 فلم یبرز الیه احد فقال یا اصحاب محمد عثم ان قتلتکم فی الحینه و قتلنا فی النار کدستم و اللات و العزى
 لو تعلمون ذلك حقاً فخرج الی المعوضکم فخرج الیه علی بن ابیطالب و فقیهه علیاً
 و چون نهادند و در میان از حد گذشت در آن آسمان بیکر از اصحاب از حضرت
 م اطلد علی نداشت اول کسیکه لائق بان حضرت شد علی مرتضی بود فی انصاریان سال رحل
 انهم عمر عثمان قال کان من الذین نزلوا یوم النقی الجحان قیاب السید عظیم ثم اصحاب دنیا
 قتلوه و قال من علی قال لاثال عنه الا تری قرب منیر لثم من رسول الله و فقیهه
 عماره قال سالت عبد الله بن عمر الاحد منی عن علی و عثمان فقال اما علی فلات انی عنه
 و انظر الی قبره من رسول الله لم یس فی المسجد بیت عمر بنیه و اما عثمان فانه ثبت دنیا و عظیمه
 یوم النقی الجحان او قال یوم احد فغنی الدینه و غفر له و اذن فیکم دنیا صغیره اقلتموه
 و روی محمد بن اسحق کان الفتح یوم احد لصر علی و غنایه و غنایه و حسن ملایه و اخرج الکافه
 عبد العزیز الحناذلی عن قیس بن سعد عن ابيه انه سمع علیاً یقول لقیول اصحابی یوم احد
 بکینه ضربه سقطت علی الدرض فر اربع منها فی ذی رجل حسن الوجه طیب الرائحة فاحد
 لصعفی فاقامنی ثم قال اقبل عظیم قال فتر طاعة اله و لولم و ما غنک را صبیان قال علی
 فانیت النبی م فخرته فقال یا علی اقر الله عنیک ذاک جبرئیل و بعد فرائع از حدک

امام علی علیه السلام

ثم وافا فلما رآه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له عمر بن الخطاب قال انما على من ابسطا قاتل
 يا ابن اخي اريد من اعطاك من مواسمك فاني اكره ان ابرق ديك فقال له عمر بن الخطاب
 والدي لا اكره ان ابرق ديك فغضب فزف في سيفه كأنه شدة نار ثم اقبل فوطأ رقبته
 ففرض عمر بن الخطاب رقبة ففقدت منها السيف والصابر ابن علي بن فضال ففرضه على رقبته على رجل
 عاتقه فقطع قتيلة فطار العجاج وسمع رسول الله صلى الله عليه وآله التكبير فعرف ان عليا قد قتل انتهى وحاد
 فرب بعض الروايات ان عليا رضي الله عنه لما بازر عمر واما قال رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ لا يمان كل
 للشك والكل والكل انما في بيعت رضوان حاضر بود ونام صلح بركت او مكتوب شد
 قال ابن ابي عمير واما ما كان في الحقيقة ثم درين سفر باقى رسول الله صلى الله عليه وآله منظر فكل
 بجاء وروى راث رت خلافت اذا اخرج النسي في الكفاحين عن عمر بن الخطاب قال حاد
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما ليس من قريش فقالوا يا محمد انما جبريلك وعلقوك وان من
 عبدة قد اتواك ليس من رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه المأخوذ من ضياعنا واموالنا
 فاردتم النيا فقال لاني لم اقول قال صدقوا انهم لم يبرأوا وخلفاوك فتغير وجه النبي صلى الله عليه وآله ثم
 قال لعمرو اقول قال صدقوا انهم لم يبرأوا وخلفاوك فتغير وجه النبي صلى الله عليه وآله ثم قال يا معاشر قريش
 والله ليعيش الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه للايمان ولغيركم على الدين او يضرب
 لوصفكم قال ابو بكر انما هو يا رسول الله قال لا قال عمر وانا هو يا رسول الله قال لا ولكن ذلك
 الذي يقصف النعل وقد كان اعطى عليا نعله خفصا واخرج الزندي عن علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه قال لما كان يوم الحديبية خرج النيا اناس من المشركين فيهم سميل بن عمرو وانا
 من رؤسائهم كبر فقالوا يا رسول الله اخرج اليك اناس من اسامنا واخواننا واز
 ليس فيهم فقه من الدين فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا معاشر قريش ليسوا اوسيعش الله عليكم

ففرض عمر بن الخطاب رقبة ففقدت منها السيف والصابر ابن علي بن فضال ففرضه على رقبته على رجل
 النعل وكان حفي عليا خفصا وقال لم تقب النيا على علي بن السلام فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من
 كذب على متعمدا فليتبو مقعده من النار واز الجمل انكر حول درعوه خبير در فتح حفي از
 حصون درنگ افتاد واز دست كيه فتح شد الحضر صراحت الحضر ولفظي دادند
 ويدا الحانب روانه فرمودند پس فتح عظم از دست علي رضي الله عنه فوقع امره من الله انما قال
 محمد بن الحنفى حدثني برده بن ابي العفان عن ابي سعيد عن سلمة بن الاكوع قال لعن رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ابا بكر بن ابي الوض جسون خبيرها ورجع اليه ورجع اليه ورجع اليه
 لعن من العذرة فقال لم رجعتم مني ففقدت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعن الله
 عذرا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراهية فرار ولا يرجع حتى يفتح الله
 علي يد يه قال ليقول سلمة قد عافيا وسوارا العاني فتقل فبر عينه ثم قال خذوه الرابعة
 فامض بها حتى يفتح الله عليك قال ليقول سلمة فخرج بها رسول الله صلى الله عليه وآله واما خلفه فتبع اثره
 حتى انكر رايته في رضم من حجارة تحت الحصن فاطلع اليه اليهود من راس الحصن قالوا من
 انت قال انما علي بن ابي طالب قال ليقول اليهود علموكم واما انزل عما موسى او كما قال طارح
 حتى فتح الله علي يد يه قال ابن اسحاق مصححنا عن ابي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال حدثنا
 مع علي بن ابي طالب حين لعنه رسول الله صلى الله عليه وآله برأيه فلما دلى الحصن خرج اليه فقام ففرضه
 رجل من بني فطرح نرسه من يده فتناول علي بابا كان عند الحصن ففرضه من يده
 فلم يزل ففرضه وهو ليقال حتى فتح الله علي يد يه ثم القاه من يده حتى فزع فلقه راسا
 لي لفرسبعه انما منهم علي ان لقلب نوالا فاما القدر يدان ابوك الله تعالى كما علمنا
 حديث روايت اين حديث بطرق متعددة نحوه اند و اين حديث را از جمله متواترا

محمد بن الحنفى
 حدثني برده بن ابي العفان

فقد رآه اند كان النسي فرقتا ان كفا لص ان سعدا قال قال رسول الله لا دفعوا البراءة
 الى رجل يحب الله ورسوله وحبته الله ورسوله لفتح على يدية فاستبشرتم انما اصحابه
 الى علي واخرجوا الحكم عن عبد الرحمن بن ابي سفيان قال لعلنا كان ليعلم ان الناس
 قد ائتمروا منك انك تخرج في الرد في البعد وخرج في اخبر في اخبر والنوب الغلط قال
 اؤتمن من معنا خبير قال بلى قال قال رسول الله اجبت اليكم ولقد لم الرأيه فخرج وبعث عمر
 ولقد لم اللواتي فخرج بالناس فقال رسول الله لا عطين الرأيه ورجلا يحب الله ورسوله وحبته
 الله ورسوله لفتح على يدية فاستبشرتم انما اصحابه الى علي واخرجوا الحكم عن عبد الرحمن بن ابي سفيان
 وقال اللهم انك اذ لي والبر فقال ما وجدت سر العبد ذلك والبر داو قيه عن عبد الله بن
 بريدة قال سمعت النبي يقول جازنا خبير واخذ اللواتي لو لم نعلم لفتح له واخذ من
 العظم فانصرف ولم لفتح له الصار الناس يومئذ قد وجد فقال رسول الله الى
 دافع لواتي غدا الى رجل يحب الله ورسوله لا يبرج حتى يفتح له وساطة بيننا ان لفتح غدا
 فلي اصبح رسول الله الغداة ثم قام فاما دعا باللواتي والناس على مسامحة فاما ان
 وله منزلة عند رسول الله الا وهو سر حوال يكون صاحب اللواتي فدعا على من ابطل
 ربه ورسوله في غيبته وسمع عنه ودفع اليه اللواتي وفتح له وقال انتم لفتح لواتي وفيه في
 روايته فتقبل في غيبته وسمع من الناس من لفتح فلقى ال خبير فاذا امر حب بر خبر وهو
 يقول قد علمت خبير في محب من كل السدح لفتح محب الطفا حيانا وحينا اخر
 اد اللواتي اقبلت تلبس فاضلف هو وعلى خبيرين فخر به على فامته حتى غلب سيف
 منها الصل انتهى راسه وسمع من العسكر صوت خربت فاما ام اخر الناس مع علي
 فتح الله ولم وراة النجاري وسلم عن سم بن الكوع انه قال فبشر الله لفتح لواتي

ان الذي يستغنى امي جبره كليت غايات الكرية الميطره وبعث اليهم بالسيف كليل السندره
 فغرب مرجا بشفيع فعلن راسه وكان الفتح وفي الفضايل الفاضل لفتح من سعدا
 رسول الله قال يوم خبير لا عطين منه الرأيه غدا رجلا يحب الله ورسوله وحبته
 الله ورسوله فاجتمع الناس غدا على رسول الله كظمه يرحون لوطي فقال ابن
 علي بن ابي طالب فقالوا يا رسول الله شئنا غيبه قال فاعطوا اليه فاني لم نصنع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في غيبته ودعاه فبشره كان لم يكن به وجع فاعطاه الرأيه
 فقال علي يا رسول الله انا نعلم حتى يكونوا مثلنا قال اغد على سائر حتى تنجز الراجح اجتمعت
 ادعهم الى الاسلام واخبرهم بما يجب عليهم من حق الله من حق الله لفتح الله ورسوله
 واحد اخر لك من حرم النعم بوالله جود ان حضرت ص بد من مرتبه عليا صاحب فتح رايان
 فرموده بركك الرضا به كمنزلة ووقعه نزد رسول خدا ميمداشت از زوى اين
 منزلة همكرد و سر فردي اينجى حمت از اجناب منجواست و اما ره خبير از زوى همكرد اما
 چونكه غايت الهى والفضلت سر مدى كتاب مرقنوى بمنزلة لود حبات رسالت
 و برا علية السلام با وجودك ارمه العين لود از خانه او عليه السلام طلب فرموده رداى سايه
 و رايته عطا فرمود و بد من شرف عظيم منواخت ودعا ليك لائق و سر او ارد و سرى على
 مرتضى لود از جناب الهى خواست من بعد ان روايه شكر اعدا نمودنى انصاف من عن
 الى بريدة ان رسول الله قال يوم خبير لا عطين منه الرأيه رجلا يحب الله ورسوله
 وحبته الله ورسوله لفتح الله عليه قال قال عمر بن الخطاب ما احببت الامارة الا لو شئت فاعا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاه اياها وقال امش ولا تلتفت حتى يفتح الله لك رايان
 ثم وقف وقفه ثم ذكر منسبه حكمه معناه فصرح رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علي بن ابي طالب قال قال الناس

ما احببت الامارة الا لو شئت فاعا

قال فانهم حتى يشهدوا الاله الا الله ومحمد رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد سموا امته بالدين
 واما الله انما جعلها حجة لهم على الله عز وجل وفي البخاري عن سلم بن كهيل قال قال علي بن ابي طالب
 ثم خلف عن النبي ثم فرج حبيبه وكان ردا فقال انا اخلف عن النبي ثم فليكن به فلما تبنا اللبنة
 التي فتحت قال لا عطين الراية عند الاول فخذ الراية عند رجل حكمه الله ورسوله
 لفتح الله عليه ففتح نرجوا ففعل علي فاعطاه ففتح عليه وبالحمد الحمد غارت التي ورافت محمد
 بروي رضى وفتح حبيبه طر كشته زباده از حد است كه محب خدا و رسول و هم محبوب مرد
 كشته و غير فرموده كه حبيبه شير و مكاشل همراه و سيند في انصاف من حسن بن علي عليه السلام
 عن النبي و انه حبر مثل لقمان من حبيبه ميكائيل عن ياره و عن ابي اسحق عن ابي سيرة بن
 مريم قال خرج النبا حسن بن علي عليها السلام وعليه عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالاس
 رجل ما سبقه الاولون ولا يدركه الآخرون وان رسول الله قال لا عطين الراية عند
 رجل اكذب الله ورسوله وحب الله ورسوله لقمان حبر مثل عن حبيبه و ميكائيل عن ياره ثم
 قال لا بد مني رايته حتى يفتح الله عليه ما ترك دنيا را اولاد و سما الله سبحانه درم اخذنا
 من عطاءه ان يبيع لنا خادما لا يلهي وازراجه انك چون رسول خدا م توجه غرره موك
 باشد مني مريض را بر ابي نعمت حال عيال خود در مريضه كذا است و در ضمن ان و بر ابر
 بنشره يعني عظيم نواخت و خلعت با رويته عطا فرموده اخراج البخاري عن مصعب بن
 سعد عن ابيه ان رسول الله اني موك و اخلف عليا فقال اخلفني في الصبيان و
 النبي و قال م الا نرضي ان يكون مني بمنزلة يارون من موسى الا انه ليس مني بعدي و
 اخراج الترمذي في المعالي لطرف مشهودة عن سعد بن وقاص قال لما غزا رسول الله
 عروده موك خلف عليا بالمدية فقالوا فيه لم وكره حبيبه فتبع علي النبي حتى لحقه فتر

و
 من

في طريقه و قال يا رسول الله خلقتني بالمدية مع الراراري و السار و حتى قالوا له و كره حبيبه
 فقال النبي م علي انا خلقتك على ابي امانه صي ان يكون مني بمنزلة يارون من موسى الا انه
 لاني بعدي و عنه ايضا لما خرج رسول الله الى موك خرج علي حبيبه و قال يا رسول الله
 ترقتني مع الجوف فقال م يا علي انا نرضي ان يكون مني بمنزلة يارون من موسى الا النبوة و
 فيه لم الحرب خلف قال قال رسول الله م علي انا نرضي ان يكون مني بمنزلة يارون من موسى الا النبوة و
 فقال يا رسول الله و عمت قرينك انك انا خلقتني لاني استقلتني و كبرت حبيبي و كل على فنادا
 رسول الله يا مني الاول حامي يان ابي طالب انا نرضي ان يكون مني بمنزلة يارون
 من موسى الا انه لاني بعدي و روي عن فاطمة بنت علي م عن ابيها بنت عيسى الصديق و قال حبيبي انا
 و خلف رسول الله م علي بن ابي طالب علي ابراهيمه بالا فامته فيهم فارحف به المنافقون و قالوا
 ما خلفه الا استقلا لا و تحققت فلما قال ذلك المنافقون احد على راحة سلا حرم حتى اني الى
 رسول الله و هو نازل بالحرب فقال يا بني الله رعم المنافقون انك انا خلقتني استقلا لاني فقال
 كذا و ا و قد خلقتك لاني و انتي فارحف في ابي و الله اظلمه صرنا على ان يكون مني بمنزلة
 يارون من موسى الا انه لاني بعدي فخرج علي الى المدينة و مضى رسول الله على مفرة و ابي و فقه
 خاطر حلي ان مينمايه كه چون حضرت م بوجي معلوم فرموده بود كه منسبه علي بن ابي طالب و
 رسالت مثل منسبه يارون است از موسى عليه السلام نائب و خليفه خود فرمود علي رضي الله
 راد اهل و عيال حبا حبه يارون ناسر و وزير موسى بود در قوم وي و فيكم و عليه السلام لطرف
 كوه طور رفته و خود در وقت غارم كفر شد اما چون كه منافقان ازين دقيقه واقف بودند و با
 عيب جوي دراز كردند و از عايت حسد شني و كوشش در تحقير علي و رضي الله عنده و خلافت
 و اصحابات بر زبان اور دند و چون انحر كات اتفاق و عداوت كجفت امير رسيدند طول

فصلا فقال رسول الله كيف راعى العبدك في الرجل ثم استذن ابو بكر بعد ذلك وقد
 اصطلح رسول الله فقلت فقلت ادخل الي في السلم كما دخلت الي فمرحبا فقال رسول
 الله قد فعلنا وازرا محمد انك حين ايتي نحن ندع ابنا وانا نكلم والفتنة في السلم
 نازل انما حضرت علي مرفعي را از جمله اصحاب رداي خفت ووسر النفس ذات
 خود بيان فرمود پس مراد از الفتنة على مرفعي است واز ان تا فاطمة زهرا است
 واز ابنا تا امام حسن و امام حسين عليهما السلام في الكنف والبياض وبي ان النصار
 لما نزلوا الى الجبال فاجابوا عنهم على الفؤاد والعاقب وكانوا وراهم ما برز فقال والله
 لقد فرقم نبيهم وهاؤكم بالدم فمر صاحبكم والسيد بالمل قوم بنا الى مكة فان رستم الالف وبنكم
 فوادعوا الرجل والفرقوا الي بلدكم وقد اتوا رسول الله وقد عذوا عنصا حتى اخذوا
 بيد حسن وفاطمة ثم خلفه علي خلفا وهو يقول انا اذا دعوت فامضوا فقال خلفه خرا الى
 يا حشر النصارى الى الدري وجوا لئلا يوروا انهم على جسد من كان لا يزال بينا فلدنا بلوا فاستدركوا
 وليدتي على وجه الارض لفرانها فاولاها بالقسما رانيا ان لا يبايل وان تفرك على دينك
 ونسبت على دنيا فقال فاذا اتيتم الجبال فاسموا كنكم باللسان وعلكم ما عليكم قالوا
 فقال يا بني انا جبركم فقالوا امانا محبر العرب طاعة ولكن اصالحك على ان تعروا ولا تصفوا
 ولا تدنا على دنيا على ان نودي اليك كل عام الف ليلة الف وصرق الف فرج وعلني درعا
 عادم من حديد فضالكم عن ذلك وقال والذي نفسي بيده لو بنا بلوا سنحو اقرده وخناير
 ولا صطر عليم الوادي وولنا صل الدين خرا ان واهلهم حتى الطير في الشجر وادوي عن
 عاكسهم الدين على ان رسول الله خرج وعلني مرطو رجل من شعر الكودجي وارس فادخله
 ثم وحي بي فادخله ثم فاطمة ثم علي ثم قال انما يريد الله ليهب عليكم الرحمن البسب
 البسب

البسب وقال صاحب الكنف والبياض ورا ان فيه دليل للشئ فهو من علي فضل اهل البيت عليهم
 السلام وفسر بيان واضح على صحة نبوة النبي صلى الله عليه وسلم وقال الشيخ السبط فقلت
 له طلق اخري قال انما النصارى رقتنا رقتنا معنفا عن قيس من خارج عن عمر ومن العاص قال كما قدمت
 عن عمرو السكاني وكنت اظن انهم يسيرون احد احب الي رسول الله مني قلت ان الناس احب اليك
 قال عايشة قلت الي اسلكهم رجال قال فاذن الوفاء قلت يا رسول الله فاني على الفتنة
 الي اصحابه فقال ان نزل الي عن النفس فمر رويته فقال متى حلال الفار فابال علي فقال لم النبي
 م فرطت ان احب الي عن نفسي واخره اس النصارى رقتنا رقتنا معنفا عن قيس من خارج عن عمر ومن العاص قال كما قدمت
 رسول الله فقلت انما النصارى رقتنا رقتنا معنفا عن قيس من خارج عن عمر ومن العاص قال كما قدمت
 ام كم حين ان حضرت ماني بر حماركس لا در جاد در حمارك خود راورد وجر نيل اني ازال
 حضرت م در خواست اينج درجه عليا نمود پس روي خود فرمود انت ساهم والدي اعلم و
 از انجمله انك غير البسب را نزل ان حضرت علي مرفعي وفاطمة وحسن عليهما السلام لا
 جمع فرموده ولفي فرموده كذا في اهل بيت من اندمركم البسب واما نزلت انما يريد
 الله ليذهب عنكم الرجس اهل البسب ويطهركم تطهيرا ادعوا رسول الله فاطمة وعليهما السلام
 وحي بي رضى الله عنهم فمر بيئت ام سلمة وقال اللهم مولاي اهل بيتي فادعهم عنهم اجمعين
 تطهيرا قيل ومن التواضعات حديث لما نزلت انما يريد الله ليهب عليكم الرحمن البسب
 ويطهركم تطهيرا ادعوا رسول الله لولا الدرع وبيان ايه بالارفت واني ايمان قد كفايت
 است واز انجمله انك حين ايتي نحن ندع ابنا وانا نكلم والفتنة في السلم
 منصف جليل غسان فرموده خواجه حضرت مرفعي در مقامات واما حضرت خود روي
 صحابه بيان مفرموده قال مرفعي ورا ان الناس اكثر واما حاجة رسول الله ما يرون

حتى الموه و ابرهه فابدا ان يكونوا غدا في ذلك من و ان بان من ابرهه فمقدم قبل ما جاءه قد
قال على رضى لما نزلت دعاني رسول الله فقال ما تقول فرددنا رقتنا للطريقين قال لم
قلت حنة او حنة قال انك نرسيد في روادك استند عليكم فارتدوا وكفوا الفقير
فلو ستم واما الغنى فليستهم وقيل كان ذلك عشر ليل ثم نسخ وقيل ما كان الله على من
نهار وخرج من ان قرأت القرآن فليدبر ما عمل بها احد قبل ولا يعمل بها احد بعدى كان في
دينار ففرقة فقلت اذا ما جئته لهدفت بوزنهم قال الطلبي صدق به عشر كذا
سلس رسول الله وخرج من كل حال على تلك لو كانت لي واحدة منهم احب
الى من خسر النعم تزوجها طم و اعطاه الراه يوم خسر و انه النجوى از الخلة الاولى و
نعم اولئك طمعت كسوة بل الى بون نبي و كسوة عامه در شان وى نازل فرمود و روى
ان لم ينزل سورة تباركها الا في حق على بن ابي طالب قال قرأت في عرج ابن عباس ان
الحسن و الحسين مرضا فقال رسول الله فتراسي معهما فقالوا يا ابا الحسن لو ندرت
ولذلك فنذر على و طمعت حارة لهما ان يسروا لهما ان الصوموا ثلثة ايام شفا و ما
معهم شمس فاستقرض على فمحمون اخبرني اليهودي ثلث اصوع من شعير فطخت فاطمة صاعا
فانجزت خيرة امر الص على عدد من قوضوا بين ايديهم ففقط و اوقف عليهم بل فقال السلام
عليكم اهل بيت محمد مكن من مكن المسلمين اطعموا اطعمكم الله فموا ان اخبرته فاشروه
و يا توالم نذر قوا الا لاله و اصحابا فلي رسوا و صغوا الطعام بين ايديهم و وقف
عليهم بتم فاشروه فوقف عليهم ريس قريظة ففعلوا مثل ذلك فلهذا اخذ على
رضاء الله عنه بعد الحسن و الحسين و اقبلوا الى رسول الله صلعم على الصبرم و هم سرخسون
كالقراخ و مشددة الجوع قال ما تشاء بسوء ماري بكم و قام فاطمى معهم فراقط

فاطمة فمحمدا قد اتفقوا على ما بيننا و غارت عننا ناف ده ذلك فنزل جبريل و قال
هذا من السورة يا محمد نال الله فترسل بينه فاقروا السورة و از الخلة انهم صديقه در شان
و عليه السلام نزل شد و انجده و حتى و تر نازل شد و حتى تحريك از صحابه و دفع غلته اخرج
ابن عباس كخرج من عيسى قال نزل في علي بن ابي طالب و ما نزل من احد من كذا
الهدا من نزل في علي بن ابي طالب و نزل في علي بن ابي طالب و ما نزل من احد من كذا
خبر خبير ياد نمرود اخرج الى حاتم عرج عيسى و لقد عانت الصحابة محمد فغير موضع و ما
در عليا الا بالخبر كل ذلك في ازاله الحفا و مضاجع النجا و تاريخ السبعوطي و از الخلة انهم چون
باقر النبي رسول خدا ام فرمود كه در و اراى خانه مسجد بنومسد و دكشوند كشتني از بن
حكم عى مرتضى عليه السلام بود و تحريك از صحابه از افا رب رسول خدا و غير انها شرف
بدن تقرب كشدند و فرمود در و خدا كه اين امر از حقى الهى است اخرج النبى في
الحضاض عى زيد بن ارقم قال قال لنفر من اصحاب النبى ص الواجب شاربهم في المسجد فقال رسول
الله ص و انه الواجب الا باب على فكلهم في ذلك اناسي فقام رسول الله محمد الله
اثنى عليهم قال اما بعد فاني امرت ليدبده الا لواب غير باب على فقال فيه ما علم و الله
ما سددتم و لا فتحة و لكن امرت ليش فابقتهم و فيه الفاضل سعد بن وقاص قال ما نزل
النبي و عنده قوم مكوس فدخل على فلما دخل خرجوا و لما خرجوا و ما نزل الله الا ما اخرج
و ادخله فخرجوا فقال و الله ما انا دخلته و اخرجكم بل الله ادخله و اخرجكم و فيه الفاضل
حرب اسر خالد قال استبكت مكة فلقبت كسوة من ازل و قاض فقلت لى سموت لى منقبة قال
لما مع رسول الله ص المسجد فنودي ليخرج منى في المسجد الا الى رسول الله و انه على فخرجنا
فما اصبح اناه عمة فقال يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعلمك و اكنيت زرا العدم

حضرت فاطمه زهرا را در عهد او دادند و بعد از وفات او با او باز شد بار و در این خلافت
 او چند اختلاف موضوع آمد و خواطر اهل عصر از وی سرگشت لایق خیار نورم در دفع این
 فتنه بی حدیث منقول دانسته و هرگز در سرکش ایشان نبود و صرف کردند شکر الله
 از این جهت و از روایت احادیث فضائل او که در سرشند بعضی بدو رحم نوا تر
 رسیدند و بعضی آخر مرتبه آن و از آن جمله آنکه جمع کرد قرآن را که در حضور حضرت و ترتیب داده
 بود از آنکه شیوع نیافت اخرج ابو جعفر محمد بن کعب الطرطی قال کان من جمیع القرآن
 علی عهد رسول الله و هو حی عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود
 المهاجر بن و سلم مولی الی حدیثه بن عقیقه بن ربیع مولی لم تس من المهاجر بن و بار
 جمیع آنرا بقیه قرآن را از وی روایت کرده اند و دانسته اند که حال باقی است
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن من الله و قرآن من الله و قرآن من الله و قرآن من الله
 کثیر و نافع السند الی الی بن کعب و عبد الله بن عامر السند الی عثمان و السند عامر الی
 علی و عبد الله بن مسعود و زید و السند حمزة الی عثمان و علی و مولد و قرآن علی النبی و
 سینه وی از آن خلافت بود که از وی روایت کرده اند از وی و با جمله علم
 مرافق و از علوم و متون حکم بود و حکمت او پیش از آن است که با حاطه تحریر
 در اید و هم چنین کرامات و بی حدیث زبانه از آن است که با حاطه تحریر در اید
 و در باب بر روایاتی چند که از روایات حدیث ثابت شده انقیاد تمام اما
 خواری و کرامات آن ولی خداوند ما ذکره صاحب الرضا علیه السلام قال
 انما مع علی قرآن ما موضع قبره بنی فقال علی منما قتل و کما لم و منما موضع
 رحالم و منما محراق دما هم قتیله من ال محمد و لعلون بهذه العرصة سکی علیهم السلام

السما و الارض و منما ما ذکره جعفر بن محمد بن اسبه قال عرض لی رجلان فترحموا علی
 فی اصل جدار فقال رجل یا امیر المؤمنین اهدنا لربنا فقال له اهل کفی بالهدی جابر بن
 بنی الرجلین فقام فخطب الجدار و منما ما اخرج به ایثار قال کنت مع علی بن ابی طالب
 لصفی قرأت نورا اهل الشام حاد و اعلیه را که و لعلی ماله فی ما علیه و جعل
 محلل الصفوف حتی انتهى الی علی فوضع سقره ما بین راسه علی و منکبه و جعل یکرکها
 بحر ایه فقال علی و الله انما العلامه بینی و بین رسول الله قال محمد الناکس ذلك
 الیوم و ارشد قتلهم و منما عن علی بن عمر زا ان ال علیا حدیث حدیثا فکذبه رجل
 فقال علی ادعوا علیک ان کنت صادقاً قال نعم فدعا علیه فلم یصرف حتی دفنته
 و منما عن ائمه زر رخم قال لعننی رسول الله ادعوا علیاً فانتبیت بیته فنادیته فلم یجیبنی
 فعدت فاجرت رسول الله فقال لی عبد الله ادعوا فی البیت قال فعدت
 انما دیته سموت روحی لطیف فرفقت فاذا الروحی لطیف و منما حدیثا دیته
 فخرج الی المنبر فاقبلت له ال رسول الله یدعوک فجاء ثم لم ازل النظر الی رسول الله
 و نظیر الی ثم قال یا یا ذر مات تک فقلت یا رسول الله عجبت من روحی لطیف
 فمریت علی و منما حدیثه فی فقال یا یا ذر ان الله ملائکة سیاحین فی الارض و
 قد و کوا المعونه ال محمد و اما حکمت او پیش از آن است که با جهاد در اید و حکومت
 شود اوصای آن حال آنکه آنحضرت فرموده باشند انما مدینه الحکمة و علی بابها کل من
 متبر لکم و ارم اخرج ابو جعفر محمد بن اسبه قال قال علی بن ابی طالب لعلی فیما کان فی
 قبل الی اندر کوا مشاهیر لایح عبد الله و لا یحیف الایمنه و لا یستحی من لا یعلم ان یغفر و لا یستحی
 و اذا سئل عما لا یعلم ان یقول الله اعلم و اعلموا انی مشیر الی الصبر و الایمان کما یکنه الی

يقول على تقبيل ومنه ما جملته القرون ان اعلوا به فانما العالم علم على ما علم ووافي علمه وعلمه وسكون
يحلون العلم الذي وزون تراهم كالف سر برتم علمهم ونجالف علمهم يحلون خلقا فبها هي
موضع موضعنا حتى ان الرجل لو غلب على جليسه ان يخلص الى غيره ويدبره او تلك لا يصعد العالم فيهم
تلك الى الله ومنه الذي فن احدكم الا ومنه ولا بر حواله الدرب ولا سجي من علم اذ اسئل عالم
يعلم ان يقول الله اعلم الصبر الذي ان يغيره الراس من المسمى ومنه الفقيه من لم يلفظ الناس
من رحمة الله ولم يبر خطي لم يفر معاصي الله ولم يور من غدا الله ولم يدع القوان رغبة عنه الى غيره
انه لا خير عبادة لله علم فيها ولا علم لا فم مع ولا فراءة لا تدبر فيها ومنه اسر دما على كبد
اذ اسئل عالم لا علم ان اقوال الله علم ومنه من اراد ان يصف الناس من نفسه فيجب له ما يجب
لنفسه ومنه سبع من الشيطان شدة التوفيق وشدة الوطاس وشدة النشابة في الحق
والعرفان والنجوى والنوم عند الذكر ومنه الحزم وسوء الظن وهو حزمه والقطعة الى من اخبر
سوء الظن ومنه التوفيق خير قايده وحسن الخلق خير قديم والعقل خير صاحب والادب
خير ميراث ولا حوشه اشد من العجب وقال لما سئل عن القدر طلق من ظلم لا يسلكه كبريت
لا علم له الله قد ضفي عليك فلانفتش اليها ان علم ان الله خلقك لما شئت والما شئت قال
بل لما شئت لو اني لم يستعملك كما شئت وقال اني لم اكنك نهايات لا لحد ادا انك ان يفتحي اليها
فيصغي للعامل اذا احصاه كعبه ان يعلم بها حتى تقضي بها فان فتر فقتل القضاة وتنازادة
فتر وهرها وديانت وامانت ان بر كرم عالم ان زادة ارحم لوف قال فتر الدنيا
فاذا اورد عليه ان لم يفتي منه من الله ولا يفتي من الله ان الله لا يفتي من الله فتر
ذلك والقول يا دنيا عري عري ولم يكن من الفتي ولا يفتي من الله ولا يفتي من الله
الا اهل الدنيا والامانة واذا ابلغته من اخبرهم فيها كتب الله له قدا وكم موعظة

موعظة من ربيكم فان روي القليل والجزيل ان بالقرآن ولا يحكموا الناس شيئا ومنه ولا تتوا فتر
مفسر لقبه الله خيركم انتم من منتهن وما انا عليكم بحفيظ اذا انا ككتا في فدا فاحفظ بما في
يدك من علمنا حتى نبعث اليك من خلد منكم ثم يرفع طرفه الى الله ويقول اللهم انك تعلم
انني لم ارم العلم خلقك ولا نزلت عليك ومواعظك ووصاياك لعمري اذا كان فيكم من
علمه شية مشهور لم تعرض تذكره للطلول الكتاب وهي حان كلها ومنه الفقيه
معاذ بن العلاء من اسير غرجه قال سمعت علي بن ابي طالب عليه السلام يقول ما اصبحت
فيكم الا اذبح الفداء ورح اهدا الى الله يقال ثم نزل الى بيت المال ففرق كل ما كان فيه ثم
جبل لقوان اقل من كانت له قوصرة بالكل منها كل يوم مرة ومنه من اسلس ان قال قال
عاصم ما خذ في الخبر من اهل الصاعقة من ضاعته وغفل يد حتى ياخذ من اهل الامر الامر
والمال واتحيط وانما ان لم يقمها بين الناس وكان لا يدع من بيت المال ما لا يدع فيه حتى
لقيمته الا ان يفتي به اليه وهو يقول يا دنيا لا تعري عري غيري واوردته ان ذكره ارس
جنته برادر روي عقيل للاحق معجونه في الصواعق وسبب مفارقة اخيه عقيل له انه
كان يعطيه كل يوم من الشجرة ما يبلغه عياله فاسسى عياله مراب فصار يوم كل يوم شاة فلبلا
حتى اجتمع عنده ما اشترى به ثوبا وغرا وضع لم يدعوا عياله اليه فلما جاد وقدم له ذلك سال
عنه فقصوا عليه ذلك فقال او كان يلقيني ذلك بعد الذي غرت من منة قالوا نعم فنقص ما كان
يعطيه مقدار ما كان يعطيه كل يوم وقال له كل لي ان اريد من ذلك فغضب حتى لم يجد به وقربها
من حذو وهو غافل فتاوه فقال خرج من ردة وتعرضني لدار جنتهم فقال لا ذهبن الى امر يعطين
سراد طبعي تراه في معاديه وقد قال لو مالو لا علم بالي خبر له من اخيه ما اقام عنده ما وتره فقال
له عقيل اني خير لي في ديني وانت خير لي في دنياي قد انشرت دنياي واسئل الله فانه خير

واخرج اسير كرا ان عتلا سال عليه فقال اني محتاج والى فقير فاعطني فقال اصبر حتى يخرج عطايتي
 معك فاعطيتك معهم فاعطيتك فقال لرجل خذ بيده فاعطيتك به الى حواشيت فقال
 دق بوق الا فضل وخذ ما في يدي فاعطيت فقال تزيدي ان سمحتك اسرافا قال وانت تريد
 ان سمحتك اسرافا ان اخذ انوال المسلمين فاعطيتكها دونهم قال لا نحن معاوية قال انت وذا
 فاني معاوية فاعطاه ما في الف ثم قال الصلوات في ذلك على ما اولئك ففعل
 فخذ الدواشي عليه ثم قال البائس اني اخبركم اني اردت عليك على دينه فاختار دينه واني ارد
 معاوية على دينه فاحصا راي على دينه وقال معاوية في الدين فمعه لم اجبت عليك على ثلث
 خصال على حكمه اذا غضب وعلى صدقه اذا قال وعلى عدله اذا حكم ولما وصل اليه فخر معاوية
 قال فلما كتب اليه ثم اعطيتك محمد بن النسي ابي وصهرى وحضره السيد ابي
 وجعفر الذي يبرى لصحي بطريق الملك اسامي وميت محمد كني وعيسى منوط لهما بدعي
 ولحمي وسبطا احمد ابناي عنهما فابكم كنتم كسبي ستعلم الى الانكسار طرا علا ما لم يفت
 الى حاشي قال البيهقي ان هذا الخبر ما يجب على كل من كان في علي فخطه ليعلم ما خاره فر
 الاسلام انتهى وقدر ارجح السبوطي واخرج اسير كرا فخرج محمد بن جعفر عن ابيه ان عتلا دخل
 على معاوية فقال معاوية بن عتلا فقال نعم الوهاب فقال هذا معاوية وعلمته حمالة الحطب
 ازني انت كذا كذا بر صا به محبت واخره تشنه با على فرفضي وفضائل وقد قف ان
 بكر كثر من خد ابليس جميع احبا واعدا بيان في نمودند اخرج اسير كرا فخرج محمد بن جعفر
 عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما لي فقال ان كنت ابا
 نزار فقال اذا ذكرت غدا قال لئن روى الدم فلي اسسه لان يكون لي واحدة منهم
 الى من جرح نعم سمعت رسول الله يقول له وقد خلفه فرب بعض مغاربة فقال له على يا رسول الله

الدم اخلصني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله اما ترى اني اكون في كاهرون من
 موسى الاله الذي يعبدون سمعته يوم خيبر لا عطين الراسه رطل من الدم ورسول الله
 الدم ورسول الله فقال ادعوا الى عليا فاني باره ففعلت ففر عنه ودفع اليه الراسه
 ولا نزلت انما برى الدم ليدفعه عنكم الرجس اهل البيت دعاء رسول الله عليا فاطمه وحسين
 وحسين فقال اللهم هؤلاء ايلي وفيهم عبد الرحمن بن سابط قال كنت جالسا ولا نزلت انما برى
 الدم ليدفعه عنكم الرجس اهل البيت دعاء رسول الله عليا فاطمه وحسين فقال اللهم هؤلاء
 ايلي وفيهم عبد الرحمن بن سابط قال كنت جالسا ففتقنوا علي من ابطال عليه السلام ففتقنت
 سمعت رسول الله يقول ان له فضلا لا يملكه لان يكون لي واحدة منهم احب الي من حمرة
 النعم سمعته يقول انه في غزاة له بارون من موسى الاله الذي يعبدون سمعته يقول من كنت
 مولاه وفي فضل الخطاب فيما روي عن ابي بكر بن فضل علي اهل صبي صادرة كنت جالسا عند
 ابي بكر فقال من كانت له عند رسول الله فليقم مقام رجل فقال يا خبيث رسول الله وعدني رسول
 الله قلت حسنت فخرج فقال ارسلوا الي علي فقال يا ابا الحسن ان هذا منكم ان رسول الله وعده
 ان كفى له ثلث حسنت من امر فاحصا له قال فحاله فقال يا ابا بكر عدنا فوجدنا في كل حسنة
 ستين ثمرة لا يزيد واحدة على الاخرى فقال ابو بكر صدق الله وعده وروى قال في رسول
 الله عليه السلام النجوة ومن خاف رجونا من العار نريد المدينة يا ابا بكر كفى وكفى على من العدد لسواء
 وعنه زيد بن شبيب انه قال سمعت ابا بكر يقول رأت رسول الله ففهم ختمه وهو متكئ على فؤاديه
 وفر الحية على وفاطمة بن الحسن عليه السلام فقال يا موسى المولى اسم لمن سالم اهل الجنة
 وحرب لمن خاربهم والي من اولادهم لا يحكم الله محمد عليه السلام ولا يحكم الله شيئا الا ان
 المولى فقال رجل يا زيدا انت سمعت منه قال الروارب الكعبة وعنه فبشج الى حاتم انه قال

النبي ابو بكر وعلى فكتب ابو بكر فوجده على م فقال له ما كنت تسميت فرددني فقال ابو بكر سمعت
 النبي يقول لا يجوز زاحه العراط الا من كتب له على بن ابيطال ان يكون ففعلك على م وقال الله
 الشكر يا ابا بكر قال لي رسول الله لا يكتب الجواز الا لمن احب ابا بكر واهرج احكام النبي
 في الحة لعل عمر بن ميمون قال الى جالس عند ابن عباس اذا ناه شعة ربه فقالوا يا ابي
 عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلصنا من هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وقلو
 يومئذ صبح قبل ان نومي قال فابتدوا ففتحوا فخلدوا فندري ما كانوا افعال مجاد سعد بن ثوبه يقول
 اذ وقف وقوا فمر رجل الى شجرة فقال له لست الا صخرة وقوا فمر رجل قال له النبي م لا تعفن رجلا
 لا خير له الله ابا بكر الله ورسوله وكلم الله ورسوله فاستشرف كما مشرف فقال ابن
 علي فقال انه في الرحى ليحرق قال وما كان احدثهم ليحرق قال فجاد وهو ارسله الى اهل
 بصر قال ففتفت فبر عينية ثم سار الى ابيها فاعطاه اياه فجا على لصعته شيب حتى قال ان
 عباس ثم لفت رسول الله فدا سورة التوبة ففتفت عينا فاحذها منه وقال لا يحب
 لما لا دخل موثني وزمانه فقال ابن عباس وقال النبي ص النبي علم انكم توالى في الدنيا
 والخرة قالوا فقال لعائش ولبي في الدنيا والخرة قال ابن عباس وكان على اهل
 من امن الناس بعد خديجة فخر الله عنها قال واخذ رسول الله ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
 وحسن وحسين وقال اما بعد يا ايها الذين آمنوا فليدعوا عنكم الرجس اهل البيت ويطهروا
 وقال ابن عباس وشري على نفسه ثوب النبي ص ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان
 المشركون يرمون رسول الله فجاد ابو بكر وعلى نام قال ابو بكر كتب ان رسول الله
 قال فقال نبي الله فقال له على ان النبي فقال له على ان بي الله قد اطلق نحو ميمونة فادركه
 قال فاطمة ابو بكر فدخل موهنا فقال وجعل علي رضي الله عنه يحارة كما كان نبي الله وهو

يقوم وقد فرغ من التوب لا يخرج حتى اصبح ثم كف عن راسه فقالوا انك لتسبح وكان صدك
 لا يصحور ونحن نرسمه وانت تقصير وقد استكرنا ذلك فقال ابن عباس وخرج رسول
 الله فمر غزوه بنو نذر وخرج الناس معه فقال ليرى اخرج معك قال فقال النبي م لا فلي
 علي فقال له ما ترضى ان يكون في منزله يا روث من موسى الا انه لا يبي لعدوي انه لا يبي
 ان اذهب الا اذ انت طريقي قال ابن عباس وقال رسول الله انت ولي كل مؤمن من
 عدوي ومومنته قال ابن عباس وسد رسول الله الواب المسد غير باب علي فلما كان
 يدخل المسجد جنبا وهو طرفة ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول الله لم كنت
 مولاه قال مولاه علي قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل في القرآن انه راض عن
 النبي الشجرة فعلم ما في قلبهم فعل اجرا اسم خط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال
 نبي الله لعمر بن قيس قال فاحضر عتقة قال وكنت فاعلا وما درك لعل الله قد اطلع الى
 اهل بدر فقال اعملوا ما كنتم تخرجكم عن ابيهم الى هجرة قال قال عمر بن الخطاب رضي الله
 عنه لقد اعطى علي بن ابي طالب ثلث خصال لان يكون له خصلة منها احب اليه من حرم الله قبله و
 ما هو من يا ابا المومنين فترد وجه فاطمة بنت رسول الله وسكننا المسجدين رسول الله
 يحل له يا حارثة والراي يوم خيبر وعنه البقر فاستسقى رسول الله يقول لو ان السما
 والارض وضعتا لكتفه واما ان عينا فكتفه ووزن ايمان عليا لرجح ايمان عليا وعنه
 ايضا اخذت لواء فقامت اقربنا واولا اقربنا واولي عمر يا امرأة من نبي حسانت
 فاراد ان يرحمها فله عليا يا ابا المومنين يا سموت ما قدر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ثلث من الجن من خير براد ومن الغد من خير يدرك ومن النائم من خير يتيقظ فلي عينا ويا
 عدة من يدرك من الرقول عليا عليه السلام ثم فخرت البت ان يدين خلة عليا بن ابي طالب

لولا على الملك عمر بن الخطاب فقال ردوا الجملات الى الله وقال عمر الفياض بالبدن
 من خضر لا على البنا وادخل على علي رضي وكان على جالس فجلس عمر فالتفت الى علي فقال نعم يا ابا
 الحسن فاحسب مع خضرك فقال علي فجلس مع خضرة فتنظر او الفرو الرجل ورجع علي الى المجلس
 فتبين عمر التغير في وجهه فقال يا ابا الحسن مالي اراك متغيرا كرهت ما كان قال نعم يا امير
 المؤمنين قال ولم اراك قال لك كبتني بحفرة خضري فلم لا تلت في قلمي يا علي فاحسب مع
 خضرك فاخذ عمر برأسه وقيل من عينيه ثم قال مالي انتم كتمتم انا الذي عثر وجل وعلم
 اخر خضرت الظلمات الى النور كذا في فضل الخطاب وارجع الداعي عن ابن عباس رضي قال سمعت
 عمر بن الخطاب رضي يقول كذا في فضل الخطاب وارجع الداعي عن ابن عباس رضي قال سمعت
 يكون واحدا من من قال الخطاب احب علي مما طلعت الشمس كبرت انا واليوكر والعبدة
 فترفض اصحاب رسول الله فانتبهت الى باب اسم علي وعلى فام علي الباب فعلقا او بالرجل
 الذي قال يخرج اليك فخرج رسول الله فسرنا اليه فالتك على علي بن ابي طالب ثم ضرب
 بيده على منكبيه ثم قال انك خاتمهم ختم انت اول المؤمنين ايماننا اللهم يا امام الله واولي
 بعبد الله والسمم بالسوية واراقم بالبركة والعلمهم درهم وانت عاصدي وعاصلي و
 دافني والتقدم الى كل شدة وكربة ولني ترجع بعدي كافر او انت فقد مني بلاءا وكذا في
 خرج حوضي ثم قال اني عاصي فلي ولقد فار علي بصير رسول الله ولسنة فتر العشرة وبذلك
 الامامون وعلم بالتفصيل وفيها الدليل وسلا لقواني وارجع ابن عباس رضي قال
 وقع في حفرة خضري فقال عمر بن الخطاب هذا العبد محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و
 علي بن ابي طالب مع عبد المطلب لا تذكر عليا الا بخير فانك ان اذيت اذيت اذيت في قري
 وقر العتيق ب الصواني عن ابي عمر وعنه رجل عبد الله قال قال معاوية لعمر بن الخطاب

الغدائي يا ضار صفي لي عليا فقال انفي فاني لم تصفه قال اما اولادهم وصفه فكان الله
 بعبد الذي شهدوا القوي يقول فضلا وعلم عدله من العلم من حوائبه وينطق الحكمة من ربه و
 يستوي حشوا الدنيا وزينتها ومال الليل ووحسه وكان عمر بن الخطاب طويلا القدره لعمر
 والباس ما قصر في الطول ما خشي وكان فيها كاحدا ما يجنب اذا استلناه وانهما اذا دعوا
 ومنع والد مع لقوسه انا ما وقربه فبالا لادلكم سسمة لم يطمع اهل الدخ ولغيره كبتني لا
 يطعم الفخورة باطله ولا شاكس الضعيف مع عدله واستمر لقايت فتر لفي موافقة وقد
 ارجى الليل ليد له وعارن نحوته فالقبا على حشيتة يتل على السهم اهل الدخ وسكني كذا في
 والولاد ما سار غير كاشيري او الى تسوقه سميات قد يابسك لنا لادرجع فيها لعمر
 قصير وخضرك قليل اياه من قلته الزاد ولقد سرف وحشة الطريق فلي معاوية وقال نعم
 الله يا حسن كان الله كذلك فكيف فتر نك عليه يا ضار قال فتر من ذبح ولد في حجر
 وكان فيما نزل لرسال عنه على من ابي طالب عليه السلام فقال له عتبة اخوه لا يسبح يد اهل
 انتم فقال دعني عنك ونيز ثابت كشته كسب ابا ارحابه فام علي عنك وقدر الصواني ان
 رجلا سئل عن معاوية عرسه فقال كمال عنها عليا فهو اعلم فقال يا امير المؤمنين حوايك
 فيها احب الي من حوايك علي قال سبب ما قلت لقد كرمت رجلا كان رسول الله فخره
 بالعلم غرا ولقد قال له انت مني بمنزلة داود من سليمان والارام للذي بعدك ونيز ثابت
 كشته كسب اري فام علي لفضل علي رضي لودند بر جميع صحابة لبار از صاحب من القصار
 الكسوف اذ روى عن عثمان وابيد ردا المقداد وحذلقه وحناب وحاسر والي كسوف
 وزيد بن اسلم ان طاهر ابي طالب اول اسم وفضل مولد علي عليه السلام حشوا الوفضل عاقر
 ثم لفضل مبداد علي رضي را بر سار الصحاب قال فتر الكسوف فتر احواله كان فاضلا

عنه رضي الله ووراءه جمعوا من اهل بيت متكفل بمقتدر على ان يخرج النجاسة من ان عالبه قالت
لما نقل رسول الله ورسوله من حرمهم ثم اذن ازواجه ان يمررن بيته فاذن له فخرج وهو بين
الرجلين خط رجله فمره من بين عباس بن عبد المطلب وبين رجل اخر قال لعبد الله فامر
عبد الله رضي الله عنه فقال لا عبد الله من عباس بن ثوري من الرجل الاخر الذي
لم اسم عنه قال قلت لافال ابن عباس بن موسى بن ابيطالب لعبد الله عنه وعلم انه
قالت والذرا حلف ان كان على الدفن الناس عليها رسول الله عدوا رسول الله
عداة وهو يقول جاد على جاد علي مرارا فقالت فاطمة عليها السلام فانك بعينه فمرحاه
فانما يحيا وبعد قالت ام سلمة فطقت ان لم يدح حاصه فخر حنا في البيت فقعدا عنه
الباب وكنت من اواسم الى الباب فابك عليه رسول الله وجعل يده و
يناجيه ثم قضى رسول الله يومه ذلك فكان على اقرب الناس لعبد الله قال محمد بن
الحسن حدثني عبد الله بن ابي بكر وحسن بن عبد الله وغيرهما من اصحابنا ان علي بن
ابيطالب رضي الله عنه والعباس بن عبد المطلب والفضل بن عباس وقف مع عباس
ورأسه من زيد وسفر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين تولوا غسله والودس من حواشي
احد بني الخزرج قال لما انصرف ابيطالب رضي الله عنه الى علي وجعل رسول الله و
كان اوس فرح اصحاب رسول الله واهل بيته قال ادخل فدخل فحضر غسل رسول الله
فاستند على الى صدره والفضل وكان العباس والعباس وقف يقبلونه معه وراسه
من زيد وسفر الى مولاه وما الذي ان يعين الما وعليه وعلي بن ابيطالب لعبد
وقد اسند الى صدره وعليه فمعه يدك به فرموا له صلى الله عليه وسلم الى رسول الله
وهو يقول يا ابي انت وامى يا ابيك حيا وميتا ولم يبر من رسول الله ما يرا

میرزا علی بیت ثم قال انتم سمعتم وكاف النورين نزولاً فمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على من اقبل اليه من الفضل
 من عباس وفتح من العباس وفتح من موسى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اجله وقال له كذا زمان
 وفات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فمر طاس است اخرج النجار عن يد عباس فانما حضر
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتم كنتم
 انتم اقبلوا اليه فقال بعضهم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد غلبه الوجع وعندكم القرآن حسنا كنتم
 الله فاضل من الله البيت وارحتموهم من يقول فربوا ان كنتم كنتم بالاضلوا بعد
 ومنهم من يقول غير ذلك فقالوا لا اختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فمروا قالوا
 وكان ابن عباس يقول ان الرربة ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان كنتم كنتم
 الله لا اختلاف فيهم وعظم جدنا واز انهم عباس فيقول است كهفت سمعت مصطفي كهفت الله
 سمعوا الله نادى صفت ما فمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من النجار عن يد عباس فقال ابن عباس يوم
 الخميس فماليوم الخميس اشد من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجعه فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كنتم كنتم بالاضلوا
 بعد ادا افتتاروا ولا سمع عندني تنازع فقالوا ما شئنا انهم يستقيم فذنبوا
 برذل عنه فقال دعونا فالذي انا فيه خير فاندعوني اليه واوصاهم ثبت قال
 اخرجوا المشركين من خبره القوب واجبه والوفد نحو ما كنت اجيزهم وكنتم
 على الثالثة او قال فنبينا ودر واني املح كه يكلف ابن عباس اميرت ومكبر
 تا انك لم يورغامي تركه يد وشد بد كه در خيال ابن عباس انهم ليه كه مقصود رسول الله
 ص تعيين خليفه بعد كه بعد و ص خلف نبيند و آورده اند كه عمر بن الخطاب در ان كروه ليه
 كه گفتند فتابت بيت كه ان سرور لوان وقت مشغول كنيت دارم كه وقت بر
 در منك است وكلف كه در دوا لم بر حضرت مصطفي است وقران در مبال ما

عمر است افضل مني فقالوا لا والله نعم فقالوا ثلثه قال عمر ان فوني لك مع فضلك قال فبايعوا ابابكر
 قال محمد والي الناس عند موته اني بكر ابا عبد الله بن ابي جراح فقال ما فونيد وقلتم ثالث ثلثه
 عمر ابابكر قال ابن عوف فقلت لمحمد بن ثالث ثلثه قال قول الله تعالى انما اذنما فخر الفجار اخرج
 اسم الى شبيهه اما روايته الى سعيد بن خديري قال لما فوني رسول الله فقام خطيبا والارض
 فحول الرجل منهم يقول يا موشر المهاجرين ان رسول الله كان اذا استعمل رجلا منكم فمر
 اجله منا فترى ان على نحره الدم رجلا ان احدهما منكم والاخر منا قال فقتلوا فقتلوا خطبا والارض
 بعد ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله كان من المهاجرين فان الامام منكم من
 المهاجرين ونحن الفار ما كنا الفار رسول الله فقام ابو بكر فقال خيراكم الله خير ايا
 موشر الفجار ودفنت فاعلمكم ثم قال والله لو علمتم غير ذلك لما ضاكنكم اخرجهم من اني
 شبيهه وازروا بنيه حميد بن عبد الرحمن فالظن ابو بكر وعمر معا وان حتى انهم جعلوا ابو بكر
 ولم يترك شيئا انزل في الانصار ولا ذكره رسول الله من شيئا الا ذكره قال ولقد علمت ان رسول
 الله قال لو سلك الناس واداموا سلك الانصار واداموا سلك الانصار واداموا سلك الانصار
 ولقد علمت باسودان رسول الله قال وانما فاعده قريش ولادة نذر الامم قريش انما سبيج
 لهم وهاجرهم سبيج لهما جبرهم قال فقال سعد صدقت نحن الوزراء وانتم الامراء اخرجهم احمد بايد
 دانست كره في روزي رسول بعت بوقوع آمد بجيك از بني ما شتم بعت كرده ملكه در حق و حاضر
 نمودند باز چون روز ديگر بعت عام بوقوع آمد سادات اهل بيت خلف نمودند و نماند بای خود
 نشسته و ان اسكافي عظيم در آن خلافت بهم رسید من بعد موت عامه بندي منعقد شد
 و اخرج تا كالم من حديث الى سعيد بن خديري قال فبايعوا ابو بكر على المنبر لظرفي وجوه القوم فلم ير
 عليا قال عنه فقام ناس من الانصار فالتوا به فقال ابو بكر ان رسول الله و خنته اشد

اروت ان السني عصى اباي فقال لا سر من با خليفه رسول الله فبايعوكم لم سر من العوام من ان عدي
 حادوه فقال ابن عمر رسول الله و حادوه اودت ان السني عصى السنين فقال لا سر من با خليفه
 رسول الله فبايعاه و اخرج الحكم و حادوه ابراهيم بن عبد الرحمن بن كافي مع عمر بن الخطاب و ان
 محمد بن سفيان بن عيينه قال ابو بكر خطب الناس و اعند زعيمه فقال والله ما كنت
 حرا لعل على الدنيا ان لو باولئك قتلوا لكانت راعيا فبايعوه و الله لئن لم يدر رجل من
 سر و عدايته و لكني انكففت من العنته و مالي من الدماره من راحته و لكني انكففت او اعطيت
 مالي به طاقه و لا يد الله تقوته الله عرو و حل و لودت ان انور الناس عليها مكان اليوم
 فقبل المهاجرين من منته فقال و ما اعند منته قال على رضى و ان سر ما عليها الا انا قد اخرجنا
 عن المش ذرة و انا سر ابابكر و نحن النساك لبايعه رسول الله انما لهما حاد و نمانا في شين
 و انما نعلم شير فم و كره و الله ان رسول الله بالهولة بالراك و عوجي و اينجا على اختلاف و حاد
 اند لظفي ميگويند كه سوف على لظفي بعد دوسه روز بود و لظفي ميگويند كه ما حاد
 سیده زن و عالم فاطمه زهرا را ميگویند و دوی با عجمی از بني ما شتم در خانه ان
 نفعه رسول در بار لظفي خلافت نشو و نه لظفي بر زید قریب استغاب غم عكره
 قال لما بولج لابي بكر خلف على رضى عن بيعته و جلس فربيتة فلقه عمر فقال خلفت عن عقيبة الى بكر
 فقال الى السني حاد رسول الله ان لا ازلدي بر داني الى الهولة المكتوبة
 حتى ارجع القرآن فالى شيبه ان سفيان ثم خرج فبايعه و فيه الفار انه لما بولج لابي بكر حاد
 ابو سفيان من حاد لابي بكر فقال على رضى الامم از دل بيت فتر لظفي اما و الله لا اظن خيل و
 رجاله ان سكت فقال على رضى ما زلت عرو و السلام و انهم حاضر ذلك و السلام و انهم شيا انا و انيا
 ابابكر لبايعه و فتر انما اخصكم كرم ان عدا رضى و ان سر كانا حاد بولج لابي بكر بعد رسول الله

عوف

كثير

ما كنت مرورا كتم دعا عمن فقال كتب لسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
 فقام فقرأ الحمد بالذبح خارجا عنها وعند اول عهده بالذبح فداخلها حيث لو
 الكافر لو قتل الفاجر والصدق الكاذب اني اختلفت عليكم بعد عمر من الخطا بسم الله
 له واطيعواه والى لم ال الله وركوله ودينه ونفسه واماكم خيرا فان عدل فوالله في حقه علمي
 وان لم يعدل فالحق اقر وما كتب الخبير ارددت وانا لا اعلم الغيب وسيعلم الذين ظلموا اي
 منقلب ينقلبون والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ثم امر عمن الكتاب ففتحته ثم امر عثمان فخرج
 بالكتاب فخرجت فباع الناس ورضوا به ثم دعاه ابو بكر خالفا وصاحبا او صاحبه ثم خرج
 عنده فرفع ابو بكر يده فقال اللهم الى الم اردد بذاك اصدق ضم وخفت عليكم الفتنة فعملت
 فيه مما انت اعلم واجتهدت لم رايتي فقلت عليه خير ثم واقواهم عليه واحضرهم على ما ارد
 لهم وقد حضر من امرهم ما حضر فاطفئ فيه فم عبادكم وتواصم بغير اصرع ودينتهم و
 احصل من خلفاء الرشد بني واصح له رعيته وقرروا به انه قال بسم الله الرحمن الرحيم الى فقام
 الى المسلمين اما بعد فاني قد اختلفت عليكم اسحق بكتف وبيهوش شدي عثمان ابي ابو بكر
 كفته ليعلم اني قد اختلفت عليكم اسحق بكتف وبيهوش شدي عثمان ابي ابو بكر
 معزرا معلوما كره ان يفسد بعد از ذلك ابو بكر از سهوش بافاقت اعدا عثمان كفته
 نوشته عثمان اني نوشته ليعلم اني قد اختلفت عليكم اسحق بكتف وبيهوش شدي عثمان ابي ابو بكر
 بود ابو بكر كفته ار عثمان خدا ترا از اسلام خبر از خبر دانا ذوالكاه كفته كه بنو سید
 فاستموا واطيعواه من بعد امر كرد عثمان باكم عهد نامه بر جميع ارکان قريش واکا بر صحابه
 سیر دنا بهور خود ثبت نمایند عثمان با او رد ما امر به تا آنكه نوبت رسید بحضرت
 امیر از دست مبارک خود قلم فرمود با بعت من فيه ولو كان عمر فافقه خلافته ونامت

سیرت میر بر خلافت ماند بعد از آن عمر فاروق لاجرم الاولوه رضی نمود وهدایت خود را
 کرد و چون گذشت خلافت او در شترک عثمان بن عفان وطلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف
 وعلی مرتضی علیه السلام و بعد ما علی مرتضی لاجن ابی امیر است لکن برای بعضی وجوه عمل
 نه او رد قال فی الاستعاب علی عبد الله بن عمر قال قال عمر لعل الشوری لیدرهم لودوا
 علیا لکف حکم علی الحق فلو كان السیف علی عنقه فقلت انتم ذلك منه ولا تولوه قال
 ان لم اختلف وانتر که نقد تر که من موخیر منی وروی عمر بن عباس قال کنت مع عمر بن
 طغف ان اضلله فدل الفجر فقلت له ما اخرج هذا النفس منك يا امیر المؤمنین الام
 شدد قال ویک ما امر عباس ما ادری ما اضع با منه محمد قلت ولم انت بکمد الله دار
 ان لضع ذلك مکان النعم قال ان اراک لعل انی صاحب اولی الناس بها قلت
 رجل والهدانی لا قول ذلك فیر یفته وعلمه وقرابته وصهره قال انه کما ذکر
 ولكنه کثیر الدعاب قلت فعثمان قال وابدلوه قلت عثمان لجل منی الی معبط علی
 رقاب الناس لعلون فیه موصیه الله وابدلوه قلت لعل ولفعل لفعلا فوثب الناس
 الیه فقتلوه فکنت طلحه بن عبید الله قال لا کعب سوارسی من ذلك لا الله لیسر بنی اوسیه
 امر صلی الله علیه وسلم وسمو علی ما فیه من النیر فقلت ان سیر من العوام قال لدا کان یظن
 یلاطم الناس فیر الصاع والهد قلت سعد بن ابی وقاص قال لیس له صاحب ذلك حجب
 معقت لعاقل فیه قلت عبد الرحمن بن عوف قال نعم الرجل ذکرک ولكنه عقیف
 غم ذلك والله ما انت عباس ما یصل لیدر الامم الله العوی فی غیر عقیف واللی فی
 غیر عقیف احوافی غیر عقیف المکک فی غیر کل قال ابن عباس کان عمر و الدلیک و
 باز چون نوبت آخر خود را مشایخت ووضعت کرد اصحاب شولوا

ما كنت مرورا كتم دعا عمن فقال كتب لسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

ما كان

وجيتي كشت بود در اول صفت اما صفت سحر بر منفي مكر در انكه مبدلت كه امت از صفت
 فضيلت و قرائت و رسم بار و طوطا و اجماع خوانند كرد بروي قالوا فلما استند الحال على
 عمر جارت ابنته حقه و السن و تسير معهما فلما راينا قوما فوطيت عليه فمكثت عنده ساعة
 و استاذن الرجال فوطيت و اخذوا له ثمنها طاردا ثم اواخل فقالوا اوص يا امير المؤمنين
 استخلف قال ما اجد احدا احق بهذا الامر مني و لا في النفر او الرسل الذين توفي رسول
 الله و هو عنهم راض فسر عليا و عثمان و الزبير و طلحة و سعد و عبيد الرحمن و قال شيعة من شيعة
 بن عمر و ليس له من الامر شيء كسنة النبوة فان اصابت الامم بعد انفقوا ذلك و الا فليست
 به ائمة ما امر فاني لم اعز له من غير ولا ضابطة و قال اوصي ابا عبد الله جبريل و لا
 ان يعرف ائمة و يحفظ لهم حرمهم و اوصيه بالانصار حذر الذين تهود الدار و الدخان من
 قبل ان يقبل من حسنة و ان يغني من حسنة و اوصيه بالانصار حذر اهل الفيل من سوء السلام
 و حياه المال و غلبت العدو و ان لا يؤخذ من حوائج اهل الاسلام من رضاء و اوصيه
 بالانصار حذر اهل العرب و مادة الاسلام ان يؤخذ من حوائج اهل الاسلام و سرور
 على فقرائهم و لا يلقوا الا لاطاعتهم قال لا يخرج من اهل الام المؤمنين قال قلت
 استاذن عن ان يدفن صاحبها فذهب اليها فقالت كنت اريد اني اكون في المكان الذي
 ولا و شره اليوم على نفسي فاني عبيد الله فقال قد اذنيت فخرجت فمضت فخرجت
 فانطلقا بمنزلة عبد الله بن عمر قال استاذن عن من خطب فقال قلت عاتق اذ ظنوه
 فادخل فوضع بها كسرة من صاحبها فلما فرغ من دفنها اجتمع سواد الرسل فقال عبيد
 ارجعوا امركم الي ثلثة منكم قال الزبير فوجدت امرى الي علي فقال طلحة قد جعلت امر
 الي عثمان و قال سعد قد جعلت امرى الي عبيد الرحمن بن عمر بن عوف فخلد سواد السلف فقال

تقال عبد الرحمن ان لا تروى الا الامم فابكم سيرة من نزل الامم فمجلسه اليه و الله عليه و السلام
 لينظر في فضله ففرغ من سيرة علي و لم يصر على صلاح الله و كنت اذ شئنا ان علي و عثمان فقال عبيد
 افتعلوا اليه و الله علي ان لا اكونم في فضلكم قال لا نعم فمجلسه علي فقال لك قرابة مع
 رسول الله و القدم من الاسلام ما قد علمت الله عليك يعني امرتك لتعدن و لكن
 امرت عثمان لتعمل و لتطعن ثم خلدا بالآخر فقال لم مثل ذلك فلما اخذ المساق قال
 ارفع يدك يا عثمان فبايعوا علي و لم يزل اهل الدار في الجوع و اخرج ابو بكر عمر
 بن مخنف اللوزي ان عمر بن الخطاب لما حضر قال ادعوني علي و طلحة و الزبير و عثمان
 و عبيد الرحمن بن عمر و سعد فاني فمجلسهم اجمعين الا علي و عثمان فقال يا علي تعال
 القوم يعرفون ذلك قرابتك و ما اناك الله من العلم و الفقه فأتى الله ان و لبت الله
 الامر فلدن رخصتني يا شمس على قارب النياك و قال عثمان يا عثمان اني سواد القوم يعلمون
 لك صبرك من رسول الله و منك و شرقت فان انت و لبت نزل الامم فأتى الله
 لا ترفع يدي الي محيط على قارب الناس فقال ادعوا اصحابها فقال صل بالناس و احصهم
 ثلث و اجتمع سواد الرسل فمجلسوا قال اجمعوا على رجل فامروا ابا بكر بن خنيس ثم اوصي
 لجميع المهاجرين و الانصار و صحابة و فمجلسوا علي اخرج ابا بكر بن عمر بن النضر قال ارسل علي
 الي طلحة و الزبير و ابي بكر اني لموت ساعة فقال كن من المهاجرين و الانصار مع سواد الرسل
 اصحاب الشورى لانهم فيما احببت يمتعون فمجلسه فمجلسه فمجلسه فمجلسه فمجلسه فمجلسه
 احد يدخل عليهم و لا تتركهم فمجلسه اليوم الثالث في يوم و الاحد ثم و فمجلسه فمجلسه
 الي و اهل قلت لعبد الرحمن بن عمر بن عوف كيف يا نعم عثمان و تتركهم عليا قال يا ذبي فمجلسه
 علي فقلت اما بعد كتاب الله و سنة رسول الله و سيرة الي تتركهم فقال فمجلسه

اما من بر وی احاطه کند فاما قال رسول الله و لو نامروا علی و لا را کم فاعلی بخوده نادیا
 بعد با خدایم الطریق المستوی و قدر خرج الحاکم من طریق شریک عبد الله بن عثمان بن
 عسیر بن عقیق بن خدیجه قال قالوا یا رسول الله لو انک خلفت علیا قال انی خلفت علیکم
 خلیفه فتعصوه نزل العذاب و اما انک حق مر لقی است طلقا و عتقا را در ان
 نصیبی نیست فقد خرج ابو تر فر الاستیجاب ان عبد الرحمن بن عوف عات ابی هريرة و
 اما الذر داو کمن اذا الفر فاس عند علی رسولین معا و یم و کان فیما قال لهما تجا
 منک کیف جاز علی ما جئنا به تدعوان علیا الی ان یقع الشوری و قد علمنا انه قد تابعه
 المهاجرون و الانصار و اهل الحجاز و العراق و ان من رغبه خیر من کرمه و من تابعه
 خیر من لم یتابعه و ای مدخل المعاونیه فر الشوری و یومئذ الطلقاء و الدین لا یجوز لهم الخلق
 و یومئذ یومئذ رؤس الاشرار عند علی سیرجا و ما یبین یدیه و یرفتنه و حادنه که
 در عهد خلافت حضرت مر لقی نبش ایده ان حضرت بر یک از انها جدا جدا فرموده
 بود و باصول ان حوادث مطاع ساخته و خبر داده که امت با علی مر لقی حفا کند
 و احاطه بر خلافت و بر نماید و خبر داده که مر لقی را با فرشتی منافات خوانند
 و با نالشی و مار قش و قاسطن جند و افخ خواهد شد و خبر داده که عمار بن یاسر را
 فقه با غلبه خواهند گشت و بر دست ان اولی الناس بالحق جماعه مار فقه ملک
 خواهند و نقل امیر المؤمنین نم خبر داده و فرمود مردمان لطیف خود را بعد از
 مر که من با علی الله را غایبه و لطم و یم بر خیزند اخرج ابن ماجه عن ام سلمه نو او الله
 قاتل الناکثین و القاسطن و اما رقیق بن یعقوب علیا اخرج جبه محلی السنه بنوعی فر ک
 السنه عن ابن مسعود و لم یخرج الی ابوبکر و ما یقال الناکثین و القاسطن و

و اما رقیق بن علی و اخرج الحاکم عن عمر بن الخطاب قال قال النبی ص علی اما انک ستلقی بعد رجعتا قال
 فر سله من دینی قال فر سله من دینک و اخرج ابو یعلی عن علی رضی الله عنهما قال قال رسول الله ص
 بیدر و من منی شئک الدینه اذا رتبنا علی حدیقه فقلت یا رسول الله ما احسن من
 حدیقه قال ک فر احسنه احسن منها ثم مررنا باخری فقلت یا رسول الله ما احسن من حدیقه
 قال ک فر احسنه احسن منها ثم مررنا بالجمع حدیق کل ذلك لقول احسنه و لقول ک فر
 احسنه احسن منها فلما خلا له الطریق استغنی ثم رجعش باکیا قال قلت یا رسول الله یبلیک
 قال صفان فر صد و رانی ک لا یبید و بنا ک الا ان بعدی قال قلت یا رسول الله فر سله
 من دینی قال فر سله من دینک و اخرج احمد بن محمد بن حنبل عن عبد الله بن
 ابی موسی عن النبی ص قال من یدر ان عه البرج قالوا و اما البرج قال الصل قالوا اکثر
 مما یقل انما یقل فر العام الواحد اکثر من سبعین الفا قال انه لم یقلک المشرکین و
 لکن قبل لضعفکم لضعفکم قالوا و معا عقولنا یومئذ قال انه ینزع عقول اکثر الملک الزمار
 و یخلق له قوم من اناس یحب اکثرهم عیاشه و یسوا علی شئ قال ابو موسی و الذي
 نفع بیده ما احدث لی و لکم محرابان ادر کنی و ایاکم و لان اخرج مناکما دخلتم الصید
 منها و فر عبد الرحمن بن عبد الله بن النعمان قال انتم فیما الی عبد الله بن عمر بن العاص و هو
 جالس فر طل النعمان فقلت یقول بیما کن مع رسول الله ص فر کفر او نزلنا من السماء
 لضرب خذاه و مناسن یوفی حسره و مناسن یستظل اذ مادی مبادیه الصلوة
 حاصره قال فاجتمعوا قال فقام رسول الله ص فخطبنا فقال انه لم یکن لی قبلی الا اوله
 من امته یذکر علی ما یعلم خبرهم و حذرهم ما یعلم شرهم و ان انکم نذره صلیت
 عاقبتهم فر اولها و ان اخرها یصعبم بل و شد بد و امور یشر و بنا ک فی فرق

صاحب حدیث

ص

بعضا لبعض حتى الفتنة يقول المؤمن نوره ملكي ثم تلتف ثم حتى الفتنة يقول المؤمن نوره ثم
 يتكلم في سره مسلم ان يرجع عن النار وادخل الجنة فليدركه موته وهو يومئذ بالبدن واليوم
 الآخر وليات الى الناس الذررك ان لو تيم اليه ومن بايع اياه فاعطاه صفقه بده وشمره
 فليدركه ما استطاع فان جاء آخر بنازم فاضربوا عنق الآخر قال فدخلت راسي بين الناس
 فقلت الشكر بالهدى انت سمعت ندامي رسول الله قال فاشرب بيده الى اذن فقال
 سمعت اذ ناسي ووعده قلبي قال فقلت هذا ابن عمك معاوية يا مينا باكل اموالنا بينا
 بالباطل وان لمصل الفتنة وقد قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تأكلوا اموالكم بينكم
 بالباطل قال فجمع يديه فوضعهما على جبينه ثم بكس جبينه ثم رفع راسه فقال اظفر طباخة
 الله واطفئ من عصية الله واخرج الحاكم حديث يحيى بن سعيد بن علقمة قال ابن مسعود قال
 لما اكل رسول الله احدكم سبع فتن يكون بعد رقتة قبل من المدينة وفتنة مكة وفتنة
 قبل والمشرق وفتنة لعل واليمن وفتنة لعل واثام وفتنة لعل والمغرب وفتنة
 من لطن الشام وهي الفيال فقال ابن مسعود فكم من يدرك اولها ومن نذر الله من
 يدرك اخرها قال ولبيد من عكاس وكانت فتنة المدينة من قبل طاعة وفتنة الشام من قبل
 بني امية وفتنة المغرب من قبل مولود ومن اخضرته وفتنة رابعها من بني فرمودند
 اخرج السنن من حديث خديجة قال قلت يا رسول الله يكون بعد هذا الطير شر كما كان
 قبل شر قال نعم قلت فما عصية يا رسول الله قال البغف قلت وبل بعد البغف نصية قال
 نعم كبر المارة على افواه ودينته على دهن قال قلت نعم ما ذا قال ثم يثاب ووعده ان يثاب
 قال كان لرسول الله في خليفته خلد طهر وراحمه ملك فانه من والاقب وانت عاصي
 على جدك شجرة وفسر لفظ قال نعم وعاة على الواب جهم احاطهم اليها قد فوه فيها قلت

قلت يا رسول الله صولنا قال سمع من جلدنا ونكلمون بالسنن قلت فاما مني ان ادركني
 ذلك قال جماعة من اهل البيت قلت فانما نحن جماعة ولا امام قال فاعترزل ملك الفرق كلها
 وكون فقص باصل شجرة حتى يدرك الموت وانت على ذلك واخرج مسلم عن عتبة بن رواد
 حديثا طويلا في اخره والعالم كل نوة فط الاسا تحت حتى يكون عاقبتها ملكا سمعون و
 يحرمون الاموال بعدنا وفسير اس ذو فتنة در كلام سعيد بن المسيب واصح كسبه قال سعيد
 بن المسيب طارت الفتنة الاولى فلم يبق مني شهيد يدرك احدكم كانت الثانية فلم يبق
 مني شهيد بخبر بيته احد قال واطل لولا كانت الثالثة لم ترتفع وفسر الناس طباح
 قال السجوي اراد بالفتنة الاولى مقبل عثمان وبالثانية حمزة وقوله طباح ارجع ولفظ
 فقال فلان لا طباخ له ارجع لعل له ليس فتنة اولى مقبل حضرت عثمان واما بعد اوتيت ما انك
 خلافت معاوية بن ابي سفيان ان تقرا بافت وفتنة ثالثة بعد فوت معاوية ما استقر
 خلافت عبد الملك بن مروان حين كنت در ازاله الحفا وفيه ع الى عبدة مع
 الجراح ومعاذ بن جبل قال رسول الله انه يدور في الامم نوة ورحمة ثم كان خلافة
 ورحمة ثم كان ملوكا مضبوضا ثم كان عتوا وحرسة فدا فر الامم يكون الحمر ثم حمر
 والفروج والفساد فر الامم يفر من على ذلك ويرزون ابراهيم بن علقمة الله وبامارت
 بنو مروان خبر دادة وبالم خاطر مبارك بيان فرموده عن علي بن ابي ربيعة قال قال
 رسول الله راي ملك بني امية ساء ذلك فانزل الله تعالى انا انزلناه فر ليلته
 وما ادر اك باليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهيد بلكنا بنو امية قال بعضهم فحينئذ
 ملك بني امية فاداهي الف شهيد لا يدر يد ولا يقص والفا قال رسول الله راي
 فر الامم بني الحكم بنزون على منبري كما تنزل القردة وهم بامارت معاوية تسلط

بما و قال له انك انت صاحب الطلوع فقالت ردوني ردوني فاني كنت رسول الله يقول كيف ما جئ
 اذا جئتها كلاب الكواب واخرج لها كرم وصح و البسوق عن اسمك قالت ذكر رسول الله خروج
 بعض الناس المؤمنين فضحك عاتية فقال النظر يا جبر اوان لا تكون انت ثم التفت الى
 علي فقال ان وليت من امرنا شيئا فارقي بها وعز ابن عباس ولكن صاحبه احمد الدامر
 خرج حتى تنجها فقلت انك انت صاحب الطلوع فقلت له كثره بمواكاد و سر كاه در مزار
 التزام نموده شد كه بر سر قولي و طهاتي كه ترقيم بايد بسند از كتاب معتبر و يا را وكي
 لقب نموده نموده ايد لا حرم در ذكر اين قصه بر عمارت صواعق محرقه افتاد نموده
 را ايد بسند در كتب ديكر آنچه واضح شده بعبانها نقل در ابرار طابان و النوري
 و ضياع رنج و محل نيت و رسم و نيتان از ميان برخيزد قال في الصواعق و كائنات
 متباينة على بالكلية في الغدس قبل غش من بالدينه فبايعوه جميع مكان بياض الصلابة و قال ان
 طلوع و الزبير بالعبانها غير طالعين اخرج ابو بكر بن الزبير عن محمد بن عثمان بن عاصم
 قال حدثنا ابو بصير ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال في الصواعق محرقه و ما
 معتقد من الرجل ثم اسر الله ان لقائه او كما قال فقال الى اذ ظلمت اجبت فوضع علي
 عنق الحمار و حمل بالبع والافلاك قال فبايعت و عرفت انها بيعة من الله و قال الوليد
 عبد الملك ان منافق من منافق اهل العراق حمله اس اسم قال في خبره فانك قد بايعت
 فقال الزبير ان السيف قد وضع على قفاي فقبل لي بالبع والافلاك قال فبايعت و
 بسند اخر عن محمد بن عبد الله عن اسم الله و الله و الله قال كنت عند ام ايوب فاما علي بن
 الطحان فقال مالي اراكم من غير الشاة قال فقالت سبحان الله و الله عندنا بغيره قال
 اغني الشاة قالت و نزلت و لقيت رجلين في الدرجة فسمعت احدهما يقول لصاحبه

بايعته ايدنا و لم يبايعه فلو بنا قالت فقلت من نيران الرطلان فقالوا اطلعوا انفسهم قال
 مالي قد سمعت اصدوا يقول لصاحبه بايعته ايدنا و لم يبايعه فلو بنا فقال علي بن نكت
 فاما نيلت على نفسه و من اولى ما عابد الله اليه فسميته ابراهيم اعطيت من بعد طلوعه يا زبير
 اجماعني از دينه خروج نموده لاحق شدند نام المؤمنين عاتية در مالي كه از كره و رحمت
 كرده بدينه مر آمد و در برابر اطلعت باطلعت فقال من عاتية و بر كينه و به صبر بردند و
 باكم الصبر فمات بن حنيفه و ارضع امير المؤمنين على و لقي ربه و قد قال نموده
 بعد رد و لست لبيار از اهل الصبر بكر فتند و انجا تملن شدند و در بن نظام در
 لشكر ام المؤمنين و دان بن الحكم در آمده اطلعت بن عبد الله يرسيد كه امارت
 بكلام علي از شما تسليم نام و نداي ما را بنام اودم و هم جنين يا زبير بن عوام هم گفته
 نرد و سكوت برداخته بهج جواب دادند عبد الله بن زبير گفته بر پدر من نداي
 نماز كن و محمد بن طلحه گفته بر پدر من بس استند ان نمود و ان در ان او را ام
 المؤمنين دي گفته فرستاد ايا من ابي اي روان كه فتنه در اندازي در بيان ما بغير
 كنيد بغير خواهر را عبد الله بن زبير را ساهنت اني كبر و في الصواعق ثم خرجا الى مكة
 و عاتية بها فاضلا و خرجا الى البصرة ليطولون بدم عثمان و بلغ ذلك عليا فخرج الى
 العراق فلقى بالبصرة طلحة و الزبير و من معهم و فرحوا بهما و كانت فرحهم في الاخرة كسنة
 و عشرين و حمل بها طلحة و الزبير و ولعت الفتي ثلثة عشر الفاد افام على بالبصرة عمره ثلثة
 و در واقع او رده كه عند مفتولين بروز حمله ترار بوده بول الزبير ازل توابع و زبير
 بافت لشكر ام المؤمنين عاتية و فقر و و ظفر لشكر ام المؤمنين عاتية و فقه ثم حاد علي
 الى عاتية فقال غر الله لك فقالت ذلك ثم امر معاوية بن ابي سفيان و ذوات الشرف



من الى البصرة تمضي من الى المدينة وانزلنا في دارنا وكرهنا ثم سافرنا الى المدينة الشريف و
 سجدنا باولاده وودعنا وخرج الامير بن حمزة بجوهر الجواهر الى ابنه الشريف قال كنت
 في يوم اقبل الى كسب وقلتون حراجه ما من طعنه ربح وضرته سيف ورميته ولامته
 من الفرقين احد واما من احد اخذ خطام الجمل الا فضل فاحدت الخطام فالت عالته وراحت
 قلت ابن الشريف وراحت الجمل كما وراحتي الكثرة ففرقتة واقتلتها فوالدها ضربة ضربته الا
 وصرني سنا او سجا فجلت انا دارا فقلتون واما كما واقتلوا ما كما معي وضاع الخطام مني
 ثم اخذت الكالك برجلي وراحتي فقلتون وقالوا لا فرتك من رسول الله ما اجمع عنك
 الى عضوا ابدافروا بته فادنا كسب فاما من فقلتون حراجه ما من طعنه ربح وضرته
 يقول اعفروا الجمل فانه ان عقر ففرقوا فخرته رجل فقط فاسموت فقلت من عجل الجمل
 ثم امر على الجمل المودج من بين القنطري فاحمله فخرج الى كسب ومارج باكر فادخل كسب الى كسب
 يد في المودج فقلت من ذا الذي يعرض لحرم رسول الله احرقه الله النار فقال محمد يا
 اخاه قولي نيا الدنيا فقلت نيا الدنيا واصل طلحة ففرقتة وكان في حراجه الشريف و
 رجع الشريف فقلت من حراجه رسول الله ومارج باكر فادخل كسب الى كسب فقال
 الشريف طالع ما حلا الكسب فخرج رسول الله واحبط لوالته ودخل الى البصرة فبايعه
 اليها والطن فمان في حيف وجنوه عالته وخرج اخا فامر امها وبعها على ثوبه لالا
 وقبل ان يده المقتول من اصحاب الجمل ثمانية الاف وقبل سبعه عشر الفا وراحت
 على الخلف وطلعت على خطام الجمل فقلتون حراجه ما من طعنه ربح وضرته
 يد رجل احد الخطام اخرتم فالت وكانت وقته الجمل يوم الخمس العاشر من محرم الاول
 والادفر وفيل فخر كسب وطلعت من ارتفاع الشمس الى قرب العصر وفراحتها

الاستعجاب شمس الشريف فقاتل فيه ساعة فناداه على رضى الله والفرد بنفذه ان رسول
 الله قال له وقد وجدنا ليلها ان بعضنا الى بعض امانك ستقاتل علينا وانت اعظم
 فذكر ذلك للزبير فالفرف عن القتال فاتبعت ابن حرموز السعدى فقلت موضع يعرف
 لبوا الى السباع وحار لسيف الى رضى الله فقلت فقال على لسر قاتل ابن صفية بالنار وكان
 الزبير قد الفرف عن القتال فاما مفارقات الجماعة التي خرج فيها منصرفا الى المدينة
 فراه ابن حرموز فقال الى لورس بن النكاس لم كسبكم والله لا تفر كسبكم ثم اتبعه فلما بالزبير
 وراى الزبير انه يرمي اقبل عليه فقال ابن حرموز اذكر كسبكم فقلت عن الزبير حتى فعل
 ذلك مرارا فقال الزبير قاتله الزبير بذكرنا الله ثم يده ثم عاقبه زنى الجمل فقلت
 وذكركم كسبكم فقلتون في محاربا الاخرى من كسب وطلعت في ذلك اليوم كان
 وقته الجمل ولما اتى قاتل الزبير عليا بن اس الزبير كسب ان فلم ياد ان له فقال لا اذ
 لشرة الله بالنار وراى ابن حرموز فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 حمل نكاحا مكيه فناداه بودير بن زين ونور رضى الله فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 وي ويرد كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 امير المؤمنين على ابنه ابي طالب كسب فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 لا ودر از كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 حقه لولا ان افر من كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 فرمود الله كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 ورجعت في انك مبعوث كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم فقلت كسبكم
 واورده لاندك قاتل طلحة بن عبيد الله مروان بن الحكم بودير الله استعجاب فقلت

بن ششم غریب الفقهاده عماره منجی ميسره قال نظر مروان بن الحکم الى طلحة بن عبيد
 لوم اجل فقال لا اطلب شيئا من بعد اليوم فراه لبيم فقلته وفيه الفقهاده بن شمس عماره قال
 مروان طلحة لبيم ثم التفت الى ابيه بن عثمان قال قد قضيت بعد فقلته لبيك وفيه الفقهاده بن شمس
 روى مروان بن الحکم يوم طلحة فراه لبيم فقلته لبيك فاذ انك لم تكن واذ انك كواه
 سال فقال دعوه وقال وجعلوا اذا اسكوا من الجراح التفت ركبته فقال دعوه فانه سم
 ارسل الله وفيه الفقهاده بن شمس قال كان مروان مع طلحة يوم لوم اجل فقال لبيك فانه سم
 مروان الا اطلب شيئا من بعد اليوم ثم رماه لبيم فاصاب ركبته فارق الدم حتى مات قال
 دعوه فانه سم ارسل الله وفيه الفقهاده بن عثمان طلحة بن عبيد الله يوم لوم اجل فقال لا
 اطلب شيئا من بعد اليوم ثم رماه لبيم فاصاب ركبته فارق الدم حتى مات قال دعوه
 فانه سم ارسل الله وفيه الفقهاده بن مروان طلحة بن عبيد الله يوم لوم اجل فقال لا اطلب
 شيئا من بعد اليوم فراه لبيم فاصاب فخذه فبكى لبيم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم
 لبيم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم فانه سم
 مولا بعد ثلثة ايام من الفقهاده كان له ثلثة ايام من الفقهاده كان له ثلثة ايام من الفقهاده
 حبه بخضر او قد حاص لسمه فاشترى واله دارا من دار الى مكة لوعبة الازد ففتموه
 فيها وفيه الفقهاده بن عثمان قال والى الله الى لارحوا الى الكون انا وثمان طلحة والبربر
 فمن قال الله تبارك وتعالى فترحمه وترحمنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سر متفائلين
 وقرروا به وجاهد عمر بن طلحة عليا فقال رجاء يا ابن ابي الى القرض لاخذته ولكن
 خضت عليه من الفقهاده الطلق محمد مالك الى لارحوا الى الكون انا وثمان طلحة الحمد لله وادد
 لبيم المومنين على بن ابي طالب رضي الله عنه من ربه واقوه فالفقهاده بن عثمان طلحة الحمد لله وادد

فهموده وكلمات خزن والم برنابان اظهر اوردده اخرج الحكم من حديث الخطابي عبيد الرحمن
 بن محمد عابره غريبه قال لما كان يوم لوم اجل خرجت الطر في القنلى قال فقام على الحسين بن علي
 وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزياد بن صوحان وزياد بن علي في القنلى قال فالتفت
 بن علي رضي الله عنه فتميل عليه باعيا وجهه فقلته على فراه ثم صرح ثم قال انا الله وانا
 اليه راجعون صرح فقلته والى الله فقال له ابو الهيثم بن عمار بن محمد بن طلحة بن عبيد الله
 فقال انا الله وانا اليه راجعون والى الله فقال كان ثا صا لما تم فقلته خريبا
 فقال الحسن انا الله اك عني هذا الميسر فقلته عمار الك فقلته وقلته قال فقلته كان
 ذلك يا بني ولوددت اني مت قبل هذا العشر من سنة قال محمد بن حاطب فقلته
 وقلته يا امير المؤمنين انا ما ديمون المدينة والى الله راجعون عمار بن عثمان فاذ انك لم تكن
 قال فقلته عمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقال لا وقاله فقال لبيك يا عمار ويا محمد فقلته
 ان عثمان رجا شروا رساء الامة وعاقبتهم والى الله فقام العفوته وقلته مولى على
 حكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسلمت عن عثمان
 فقل كان والى الله من الذين امنوا ثم اتوا او حسنوا والى الله الحسين وعلى الله فقلته
 المتكلمون سنة بالافان علماء محدثين وفقهاء محققين ومتكلمين متفكرين ثابت كشته
 بنص الحضرة مودني فقال ودك حاربات كره ارايمير المومنين باجماعت اراهمير
 بيمان اسره حتى لطرف على رلقى بود وثمان فان وثمان بن طلق ارشد الحضرة
 از سرير النوام كخرج خواهي كدر على احوال انكم ظالم باشه نو در ان خروج
 از جاده متفكر اخلاف نموده دواي لقا تبارك اميرش تبارك وبارك اياي كره لاني
 منكرت ان بنو دند در معرض ظهور راوردند وقلته بن عثمان طلحة الحمد لله وادد

انما قال بن عثمان طلحة الحمد لله وادد

ورضی الله عنه شورت داده خواجه این عاقل رضی الله عنه عرض نموده که چون بفصل البرقعات
 این در خلافت مایل می رسید و حال احتمال اعمال سابق عمل فرموده می نمود و می گویند که اگر است
 شام بیکسور در دمنه و است نال انعام امر و در کلام ریاست خواجه که باید جلوه ظهور
 نماید بستر رکاه در موسم حج معاویه برار کردن حج داخل می نمود و بر این بستر رنج نگاه
 داشتند و ای شریف لطیف که با کمال او را در شرف فرموده روانه آن نواح می نمود
 ساخت فرمود و شجاعت لطیفی می خواهم و هم چنین از غنچه بن ثعلبه هم حکایت کرده اند
 فرستادند و با قتل عثمان و تابع الکلبی علیا دخل غنچه بن ثعلبه فقال له یا امیر المومنین
 انک عندی نصیحة قال و ما هی قال ان اردت ان تستقیم تک الذکر فاستعمل طلحه بن عبید
 علی الکوفة و الزبیر بن العوام علی البصرة و العتب بن معمر علی الشام حتی یزیر طاعتک
 فاذا انقرفت کک اخذت فادرا کیف کنت قال علی رضی الله عنه و الزبیر و الزبیر و الزبیر
 و اما معاویه فلا و الله لا ارسلک و لا یستغنی ما دام علی حاله و لکن ادعوه الی الدخول
 فبا دخل فیه یسلمون قال الی حاکمته الی الله فالصرف عنه النخبة موقفا لما لم یقبل عنه بفتح
 فلما کان الغد اتاه فقال امیر المومنین نظرت فیما کنت لک امس و اما حادسی و مراتب
 انک و فقت للمخیر لطلب ثم خرج عنه فلقته الحسن رضی الله عنه و هو خارج فقال لابی ما قال
 لک هذا الامور قال انانی امس یکنز او انانی الیوم بلذا قال لفتح لک و الله امس و کک
 الیوم فقال له علی رضی الله عنه بن امیر معاویه علی ما فریده کنت مع محمد المفضل عفا
 و قال النخبة فترک لک لک علیا فرائس سید بفتح فترک لک لک الیوم و قلت
 لم ارسل الیه بفتح علی الشام حتی یتفر معاویه و یعلم اهل الشام انک قد ملکته
 قام ابن سید عند لک و دیم فلم یقبل النصیحة الی حجت فیه و کانت له ملک النصیحة

النصیحة و دیم فلم یقبل النصیحة الی حجت کافیه و رکاه نام امیر المومنین در باب عزل امامت
 شام از معاویه بن ابی سید عرق لعقب در وی جنیده جواب برداخته نور انتقام از
 قاتلین خلیفه شده و عقد خلافت و نقاد بیعت چون رو باشد محمد بن ابی بکر را با امامت
 که با وی تم امده اند در مقام باید کشت و با آنکه از لشکر خود آورده اند
 تا انتقام از آنها بگیرم من بعد هر چه اتفاق است بران خواهد شد بعمل خواهد در
 اند حضرت مرتضی فرمود بنور قاتل خلیفه یعنی نبافته و بر محمد بن ابی بکر این
 خرمه با ثبات نرسیده تا او را بقتل رسانم و جماعت را کشتی و یا از
 لشکر بیرون کردن موجب فتنه عظیم خواهد شد و نزاع بران منعی بطول
 الحامید و از سر و طرف لشکر کشیدند و قتال عظیم واقع شد و فی الصواعق بعد
 ذکر مقتل بکمل اقام علی بالبصرة خمسة عشرة ليلة ثم انصرف الی الکوفة ثم خرج
 علیه معاویه و منی مع صالح عیاد و قال لعل النصیحة من حنفی کسب و یکنز و دام
 القتال با ابی بکر و یکنز که عدد لشکر معاویه آن روز صد و شصت و چهار هزار
 مرد بوده و اعداد لشکر حضرت مرتضی بر دایمی شانزده هزار مرد و بر دایمی
 نوزده هزار پس ناچار بر دفع الحامیه با عدد قلیل حضرت امیر کوشید و اول
 بوعظ و اشراج با آن که پیش این و خواسته که رفع ف و برقی و مدارا
 کرد و اما میسر نشده و کار بخار به کشیده و عرو و متوالیه پیش آمد و نوز
 جنگ واقع شد و همیشه از دور با طفر لشکر امیر المومنین علی رضی الله عنه بود و انرا
 و شکست بر لشکر امیر شام انان چون هر محبت میدیدند عمر عاصی که کشت
 انتقام ایشان حمله میکرد و میکشید و در این مقام مصحف بر سر نیز می کشیدند

و نادر میدادند که ماسخی از او کتاب میگویم از این خبری که حضرت امیر مسمی
 میکرد در سجده تقابل آن دو در روضه مدینه میفرمود که این یکبده شیطان است
 از قوم بانی فرقه نشوید و این قرآن همانست که من قرآن ناطق بدانم
 بگویم علی بن ابی طالب و گوشتش کینه و در مدت قتال اختلاف واقع فرموده خوار
 موافقه علی بن ابی طالب و موافقه امیر مسمی و در این مدت بسیار از اهل
 اصحاب بغض میشدند از طرف علی و بعضی میفرمودند که از جمله است و پنج صحابه
 بدری و از طرف معاویه و بعضی میفرمودند که در این امام عباد اهل شام را با حضرت
 مرقی و لشکر او میدادند تا آنکه مقتول شدند پس حضرت مرقی و اصحاب او در ازم
 انحصار از دست درگرفتند که در آن حضرت امیر مسمی ظاهر شد و حضرت مرقی
 چند کس را بهین گناه اخراج کردند و هم چنین نسبت حضرت عثمان بن عفان را هم بعد کرد
 و چون فوت یافتند از حد گذشت و بر او زه فعل اصحاب میشدند و امر بر دو کس
 مقرر شد که تا حکمت نموده مصاطع فیمابین نمایند این معنی مقبول بود و طرف
 افتاد و حرم از طرف معاویه و عمر عاصی معنی شد و از جانب امیر المومنان علی رضی الله
 الرحمن عن عباس و عبید الله بن عباس قرار یافتند میان راضی شدند و گفتند
 این آن عم زاده علی اند حکمت این قبول نداریم و اهل عراق هم راضی و باطن
 خود بر این معزند و گفتند رانی همه ما بر ابو موسی اشعری قرار یافته چون آن
 زمان ابو موسی حاضر نمود تا مدت نسبت ماه و عده حکم مقرر شد و از بعد مکر
 بر گشتند امیر المومنان بیوفه رفت و معاویه شام فرستاد و گفت و بشنید کتابا
 دل بخواه و این قبول ما درج مینظر و امر او را در مدت فارق التماس و رجوع معاویه

ش

معاویه و علی بن ابی طالب و کوفه و هرگاه معاویه و عده منقضی شد عمر عاصی و ابو موسی بدو
 الحیدر حاضر شدند و از هر طرف چهارصد و هشتاد نفر آمدند و گفتند عمر
 عاصی با ابو موسی صلح نموده و گفته صلح وقت در آن بیستم که مرد و الا از
 خلافت معز و انکس و ثانی بر امانت خلافت معاویه ابو موسی نسبت میکرد و گفت
 نوبت او در این مسئله بگذشت کرد و خط معز از حضرت امیر مسمی عمر عاصی همچنان
 نسبت میکردی کرده خلافت بر معاویه مقرر شد و گفت قال من الطغفان القری
 و اجمال نزه الکفایت الی علی بن ابی طالب و معاویه حکما بعد وقعه صفین حکم عمر عاصی ابو موسی
 اشعری و معاویه بن عمرو بن العاصی و اهل الحاکم الی اندین الحاکم علی امر الفقا
 لم یجاور احد من نوادر و کمال دلالت بر همان نسبت عثمان و عثمانی محض و در حد
 هم بعد معارضات کثیره من الحاکمین و طول المثل و رات الفقا علی ان حله و اخراج معاویه
 هم عین الامر اختلاف من برادر المومنین حنا فقام ابو موسی اولاد و قال بکذا خلعت علیا
 عن الکفایت و اخرج اصبعه خاتمه ثم قام ثم ردد کمال اخرج اصبعه خاتمه و قال الله
 اقررت امر اختلاف علی معاویه و ادخل اصبعه خاتمه ثم علی قومه و من قبل مظلوما
 فقد جعلت لولیک سلطان و ولی عثمان کمال معاویه و بعد از این فام شد فتنه عظیمه
 الصواعق و فلق التماس علی بن ابی طالب و معاویه و ان حضرت معاویه خبر داده بودند از
 علی اصبعه و بقول اعلی و اطاع معاویه و ان حضرت معاویه خبر داده بودند از
 واقع حکم و وقوع عذر عظیم اخرج التماس فی انحصار علی بن ابی طالب و معاویه
 قال قال رسول الله ان منی من راسل خلفوا فم یزال اختلافهم ستم صی یعقوا
 حکمین و صلح و صلح و ان نزه الامر مختلفه فلا یزال اختلافهم ستم صی یعقوا

عمر عاصی علیه السلام
 و معاویه علیه السلام

حکمتی مندرج در این کتاب و کلمات حزن و غم خاطر از غمخیزان که از حضرت مرفعی علیه السلام
 در و است زاده از جدا جدا و بیرون از احاطه تحریر اند از آنکه در از آن
 انحصار غیر از منقول است از قال حدیثی من سمع علیاً یقول عاقب علیاً یقول
 علیاً ان الله یقول یذا ما خرجت ذریه ابی ایا مونس فاصم و لو عمر غنی و اخرج
 ابو بکر عن النعمان بن الحارث قال لما رجع علی بن صفیانی علم انه لا یلد ابداً فکلمه بآباء
 کان لا یظن بها و خذت ما حادیت کان لا یجدت بها قال فما یقولون العاقلان
 لا یکرهوا المارة معاً و یفقدون فقد تموه لقد راى الروی سزا علی
 کواکبها کما یحفظ و کونید درین مقام که عداوت در بر دو لشکر افتاد و
 نفی و عداوت را بر سر نام با حضرت مرفعی در نزد ایشان در لشکر معاویه بود
 نماز می گاه بر سر کس لغوی حضرت امیر حسنین و عبد الله بن عباس و مالک
 اشتر لغوی و سب شایع گشت و هم حسینی در لشکر حضرت مرفعی بر معاویه و عمرو
 بن عاص و ابو عواری و عبد الله بن خالد و صحاک قیس سب میکردند و
 امتداد عداوت چند آن گشته که در زمان بنو امیه تا مدت شصت و سه
 سال بر مشرک سب حضرت مرفعی و اهل بیت علیا میکردند تا آنکه در عهد
 غمروان عبد الغزیز بن بدعت محو گشته تا حضرت امیر قیس بن سعد را با مادر
 مصفر بن سنانا چند روزی در قصر شکن شد و معاویه از وی اندک نماند بود و خیال
 وی از کار یافته که اگر علی مرفعی از بنی کوفه قیس از انوار و در لشکر کشند او
 در میان تلف شود مگر ای اکتی و او از به قیس منتشر گردانید بر گاه خبر این
 واقعه با امیر المومنین رسید بر فور قیس را از مصر عزول کرد و به محمد بن ابی

در حدیث
 کشته

ای که بنی امیه را با سیر محمد بر گاه انتظام کار توانست مالک اشتر را بعد از او فرستاد
 معاویه مالک را تحویل زد و داد و عمر عاص را با لشکر انبوه با مادر مصفر بن سنانا و او با محمد شک
 کرد و ظفر یافت و در برادر نوکتنی خر کرده لبخت و از بنی کلبی عظیم و در لشکر امیر
 المومنین رضی الله عنه راه یافته و ملال کثیر بر خاطر اقدس مستولی گشته و می خواست
 الکبیر بقتل علی بن ابی طالب و غیره البقا ان علی بن ابیطالب ولی محمد بن ابی بکر و علی
 سینه کعب و عثمان و اقام بها الی ان لعبت معاویه بن العاص فی حبوش اهل الشام
 معهم معاویه بن الحجاج و اصحابه ای اصحاب معاویه بن الحجاج بالمخونه و سر قاعده علی
 الطریق و کان لها فی الجیش فقاتل ترید قتل الحجاجی قال لاما اقله قالت فلتا محمد بن ابی
 بکر داخل بیتی فامر معاویه اصحابه فدخلوا الیه و ریطوه بالجبال و جروه علی الارض
 و اتی به معاویه فقال محمد احفظی لانی بکر فقال لم یصلت من قومی فی قصه عثمان فانهن اجلد
 و اترک و انت صاحب لاد الله یقتله فی صفر کعبه خان و عثمان و امر معاویه ان یحرر الطریق
 و میر به علی دار عمر و بن العاص لا یعلم من کراهته لقتله و امر به ان یحرق بالنار فی حیفه حار
 و قال غیره بل وضعه حیاً فی حیفه حار و احرقه بالنار ثم قال و لما سمعت به سمانت
 عیسى لله کظیمه العظمه صیحت نریاه دما و وجد علیه علی بن ابیطالب رضی الله عنه
 و جدا عظمی قال کان لی ربیباً و کنت اعده و لدا ولی اخا و ذلک لان علیاً مری
 الله عنه قد تزوج امه سمانت عیسى بعد وفات اتی بکر و راه و فیه البقا و خل
 خبره الی الدنیه مع مولاة سالم و معاویه قد خل به و از به فاجتمع علیه رجال و بناء
 فامرت ام حبیبه بنت ابی سفیان زوجة النبی صلی الله علیه و علی الله و سلم یکنش فثوب

و لغت به الی علانیه و قالت کند اشوی اخوک فلم ناکل علانیه بعد ذلک سو او اخصی نهف
و در استیجاب نه گور است که بعد واقعه حکم معاویه برین ارطاط را با لشکر انبوه لطرف
مدینه و بمن فرستاد و معیت اهل این سر و مقام برای خود خواست و در ضمن
بلای عظیم و مصیبت فحیم با صحاب و اولاد آنها از دست سر و برادره و کوفه مدینه
و اهل آن از حد فزونی گشته قیس بن کمی بن معین انه کان یقول کان لیسرین ارطاط رحله
سوء او من الامور العظام التي ارتکبها فی الاسلام ذکجه ابني عبید الله بن عباس بن عبد
المطلب و بما صغیر ان من یدری اعماد و دره دور الدنیه و سیاده و اهلها فلن ازل
ان کسین فی الاسلام و غیر ذلک من المنفاسه و فیه الفی الا ولی معاویه لیسرا باليمن و کان
عبید الله بن عباس و الی الیمن من قبل علی رضی الله عنه فلما سمع عبید الله لعنت السیر علیه رب

[illegible][illegible]

او الكفر بما انزل الله على محمد وخرج عمار انه قال يوم صفين لوضو ما حتى تبلغوا اما بعد
 بهر لعننا انا على الحق وانتم مطعون او انتم على الضلالة يوم صفين قول عبد الرحمن بن النعمان
 مراني بمريرة والى دردار اصابكم كذا كذا وفترتها لعلكم تسعدون الى الحسن بن
 ابي سلمة ان رسول الله قال لما رقتك الفتنة الباغية وعنها انه قالت لما كانت
 يوم اخذت وهو لفظ الدين وقد اعتبره من مصادره قالت فوالله ما كنت وهو يقول
 اللهم ان احبب خيرة الاخرة فاغفر للفاكر والمهاجرة رجا وعمار فقال ابن سمية لعنه
 الفتنة الباغية وقد قتل يوم صفين على يد اهل الشام وفي المسودة عن ابي قتادة
 ان رسول الله قال لما رقتك اخذت فنجول يسبح الله ويقول لو كان باس من
 لعنه الفتنة الباغية وعلى قاري درم فاة شرح مشكوة طرفة طافني در شرح
 حديث ترتيب دادة بعبارته لعل نموده هي ابرنا اجمال الحق ازل قلوب
 سفيها بر خيرة وصورته حتى مشايخ شوقا علم انه قال في تفسير الفتنة الباغية
 ابي الجماعة انما رقت على امام الوقت خليفة الزمان قال الطبرسي رحمه الله التي
 لعل فيها عمار قبل الفتنة الباغية ويرد معاوية وقومه فانه قتل يوم صفين عمار
 بهذا الحديث لان عمار كان من عسكر علي وهو المستحق للامامة استنوا عن بعثة علي
 ان معاوية كان ياول بمخارضة علي ويقول نحن فتنة باغية طالبت يوم عثمان وهذا
 كما ترى تحريف لا معنى له في الحديث طلب الدم غير مناسب لما لا بد منه عليه وسلم ذكر فضيلة
 عمار ودمه فانه لا بد في طريقه وخرج ابي ذر عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 النار وانه كان من اهل البيت الصريح والمنفرد المطلق في الكفاية قوله يوم صفين

عن الفقيه والمنكر والبعث وقوله سبحانه فان لعنت احد لجانك الذرية فاطلاق
 اللفظ الشرعي على الذرارة المعنى الغوي عدول عن العدل وميل الى الظلم الذي
 هو وضع الشئ في غير موضعه والاصل ان البغى بحسب المعنى الشرعي والاطلاق
 العرفي من عموم الطلب الغوي الى الطلب الشرعي الخاص بالخروج المنهني فلهذا
 ان يراد به طلب دم خليفة الزمان وهو عثمان رضي الله عنه وقد حكى عن معاوية ما يدل
 اوضح من هذا حيث قال انما قتل علي وفتنة حيث حمل على القتل وصار
 سببا لقتله في الحال ففيل له في جواب فاذن قاتل حمزة هو النبي صلى
 حيث كان باغيا على ذلك او الدجاجة حيث امر المؤمنين لقتال المشركين
 والاصل ان هذا حديث فيه معجزات قلت احدنا انه مستقبل وما نعلم انه
 مظلوم وما نعلم ان قاتله باغ من البغاة والكل صدق حتى تم راية الشيع
 الكل الذين قال الظاهر ان هذا اي التاويل الالهي عن معاوية وما حكى عنه الفقيه
 انه قتل اخرجه الصل وحضره عليه كل من اشتهر اذ عليه اما الاول فتعريف الحديث
 داما لما لا فلا يخرجه احد بل يخرج بنفسه وما لم يجد في سبيل الله فاصدا
 الدفاعة الفرض وانما كان كل من اشتهر اذ عليه لانه اعقل من ان يقع شره
 طاهر الف على اهل العام قلت فاذن كان الولعب عليه ان يرجع على غيره
 باطانية الخليفة وبتكر الخليفة وطلب الخليفة لمسم فبين هذا انه كان من
 الباطن باغيا وفترتها ليسه ايدم عثمان مراد عمارا يا عماري اذ الحديث باعيا
 فخرج عليه باعيا ولكن كان ذلك في ذلك من طول الاشارة عنده كل من القرآن والحديث
 بهجولا فخر الدم الصف لم يتعصب ولم يتعصب وتوفر الاقتصار في الاعتقاد والاعمال

وقد حكى عن معاوية ما يدل اوضح من هذا

و شنبه خواره بودند و دوسر از آن وقت عمر عام بطرف لهره و کنن لیساری از اوصحاب
را سونجیدام و این همه در زمان خلافت حضرت مرتضی بعد و سیمی از آن
کنن حجر بن عدی که در صحنه بزرگادت و تقوی کوی سرده بود در آن استیجاب
و سوال من قبل مسما را اجازت و اصحاب به دفعه قتل حجر بن عدی در کتاب
مذکور بدین طرز بیان نموده که بعد صلح حضرت امام حسن رضی الله عنه از معاویه و خلق
بیعت از گردن خود و اهل ساخت معاویه زیاده را بر اوراق و ماوراء از و طاهر کرد و زیاد
بر اهل آن ناحیه غلط و کوسرت و بد خلقی جنید الکه سرگشت از اطاعت می جماعتی و خلق
کرد حجر بن عدی بیعت او را از گردن خود فاما بیعت معاویه پس خلق نموده بود از آن
و بیعت کردند و او را جماعتی از اصحاب حضرت مرتضی و ثوبه و عقیل و عیال و بیعت و بیعت
کردند زیاد را از ناخبر باز زاندا معاویه بنو ثلث که حجر و اصحاب وی خلق کردند از
بیعت تو و فریادت که بر یان خود از آن از فتنه عظیمه معاویه پس جماعتی انقضت درآمد
و بنو ثلث نریاد که حجر و اصحاب او را که و اهل حضرت می هم از آن جماعت است است
کرده روانه شام نمایند زیاد بن خنیس این شکیلیان را با طوق و زنجیر اسیر نموده فرستاد
و لیساری از مکر و دلت است بالین کرده بنو ثلث و گویند که جماعت مسلوله
دوازده تن بودند شش تن را از آن معاویه بنو ثلث که حجر بن عدی هم در آن
بود و شش نفر دیگر را زبای داد و میکوشید که سرگاه حجر بن عدی را بمان
صورت پیش معاویه او را و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین معاویه بنو ثلث
در آمد و گفت ایامیدانی امیر مؤمنان پس گفت نریزند گردن او را سرگاه
و بر سر دند تا قتل نمایند گفت عکد ازید فراتاد و در ثلث بخارا دکنم پس ادا

اذ اردد و در كوت خفيف و گفت لولا ان لطموا الى غير الذي انا فيه لاطلنا قسم
 نجد اسكه بروردگار عالم است نفع نه خشد مرا تا زيكه گذارده بودم در ازمنه
 باضيه خباكه نفع دادند ان در كوت مر العبد از ان گفت كه نيكه لولا كه حاضر
 بودند از ابل و بي برون نكشيد از من قيد و زنجير و غسل نه بيد مرا بد زنجير
 خوانم شد معا و به ما بر لب جو غل كوثر بهين صورت و داد خوانم خواست از شتر
 رسالت صلى الله عليه وسلم و از مبارك بن فضاله امرو كه وي گفته مرگاه خبر قتل
 حجر بن عدو حضرت امام حسن عليه السلام رسيد فرمود ديل لمن قتل حجر او اصحابه و مرگاه
 خبر قتل حجر بر بروج نى را ماد حارثه كه از جانب معاويه عامل خراسان بود رسيد
 دعا كرد از خداى غر و جل و گفت اللهم ان كان للربيع عندك خير انا قبضه اليك
 و عجل فلم يبرح من محله حتى مات و اما كتب و شتم ابن فرقه تا ميان بر تقي الى الله
 علماء عقايد رواند رشته اند قال العلامة التقطازى فى شرح المعاصى و ما وقع
 بين الصحابة و المخاربات و المشجرات على الرحمة المسطورة فر كفت التوارىخ و المذكور
 على السنة الثقات بديل لظاهره على ان بعضهم قد جاز عن طريق الحق و منع حد الظلم
 و الفسق و كان النابث له الحمد و العناد و الحمد و اللداد و طلب الملك و
 الرئاسة و الميل الى اللذات و الشهوات اذ ليس كل صحابى موصوفاً و لا كل من
 لقي النبى ص بالخير موكوما الا ان العلماء الحسن ظنهم باصحاب رسول الله ص ذكر و الامثال
 و ما و بلايا ما يلىق و ذهبوا الى انهم يخفون عما يوجب التفصيل و التفتيش
 انصونا لثقات المسلمين من الزنج و الضلالة فر حق كبر الصفاية سيما المهاجرين
 منهم و الانصار و المبشرين بالثواب فر دار القدر انفع من قال

ان خلافتك يا حيدر - در خلافت صحابی دیگر - حق در انجا بدست حیدر
 بود - جنگ با او خطا و مشک بود - ان خلافت از انجا ان میسند - لکن از طعن و
 لعن بربند - بگویم که احد از لعنت کرد - بنیت لعن من و تو اش در خورد -
 و راجحان و فضل شد قمار - لعن با خرم بماند و در بار الفتنة الثالثة جنگ
 با رقیب خیر دادند ان حضرت از ظهور این فرقه و کفر در و این حدیث متواتر
 است فی الحقیقه عن ابي سعید خدری قال قال رسول الله تفرق امتی فرقتین
 تعرفن سماره لعنهم اولی الطائفتین بالحق و عنه الضاع النبی و انه ذکرنا من
 امتی یخیر حون فی فرقه من الناس سمام الکالی یحرقون فی الدنیا لا یخرج السهم
 و الریسم و یشرکتان او یشرکتان لعنهم اولی الطائفتین بالحق قال و قال کلینه
 اخری بنی و بنیه قلت و ما سر قال قال ابو سعید و انتم قتلتموهم باهل العراق
 و عنی الی در الحدانی بر و عن رسول الله فر قوم یخیر حون فی الدنیا لا یخرج
 من صلوته و زکوة و صومهم یحرقون فی الاسلام لا یخرج السهم فی الریسم لا یجوز
 القرآن فی اعمهم یخیر حون فی فرقه من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق و ینیر خبر
 لعن من فرقه فی الحقیقه عن ابي سعید خدری قال قال رسول الله و یفرق
 قسما اناه دو احوالیه و یفرق من بنی نعیم فقال یا رسول الله اعدل فقال و یطلب
 من یعدل اذالم اعدل قد خبت و خست ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله
 اعدل لی اضر عنقه قال رسول الله و عنه قال له اصحابا یخیر احدکم صلوته مع
 صلوته و صیامه یقر و القرآن لا یجوز و تر اثمهم یحرقون فی الاسلام
 لا یخرج السهم فی الریسم یخیر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا

فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا یوجد
 فی شمس ثم یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا یوجد
 مثل البصقة مدور و یخیر حون علی حین فرقه من الناس قال ابو سعید فاشهد الی سمعت
 ان رسول الله و اشهد ان علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و انما معهما فامر من ذلك الرجل
 فالتمس فوجد فانی به حتی نظرت الیه علی لعن رسول الله الذی لعن و فیہ الضیاع
 عن ابي سعید قال یا رسول الله ذات یوم تقسم قسما اناه دو احوالیه فقال یا رسول
 الله اعدل قال و یطلب من یعدل اذالم اعدل فقال عمر یا رسول الله اعدل لی اضر
 عنقه فقال له ان لم اصحابا یخیر احدکم صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه یحرقون
 فی الاسلام لا یخرج السهم فی الریسم یخیر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر
 الی قدر فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا
 یوجد فی شمس ثم یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا یوجد
 سمعت رسول الله و اشهد ان علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و انما معهما فامر من ذلك الرجل
 العلی فانی به علی لعن الذی لعن رسول الله و ینیر امر فرمود و ان حضرت
 مرتضی برای قتل این فرقه و کندی بن نبیاد و و شر این طایفه اخرج اسما
 فرج حدیث الی در عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله یخیر حون فی الدنیا لا یخرج
 احداث اللسان سفها و الاخطام یقولون من قول خیر التمس یقر و القرآن
 لا یجوز و تر اثمهم یحرقون فی الاسلام لا یخرج السهم فی الریسم یخیر الی لعنهم فلا یوجد
 فی شمس ثم یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس ثم یظهر الی رصافه فلا یوجد
 حکیم و منشا و این فاد و منبدا و این اقتضای حکیم بود و زبیر که این حکیم

ثم سطر الی رصافه فلا یوجد فی شمس
 یظهر الی لعنهم فلا یوجد فی شمس

قبل از سمع حکم از طرف حضرت مرتضی داخل حالت منقاد امام می نمود و با اهل بیعی
 فقال منکر دند و بعد بعد اوت اولی الناس بالحق برخواستند و با جماعت که حق
 لطرف ان بود بشده فایده خوف شخصی در آمدند و لشکر ان بر فرار استیجاب نمود
 ذکر و قوت صفین هم فرخت علیه خوارج و کفر و اوکل من مع اورضی بالحق منین و
 یوم اهل النام و قالوا حکمت الرجال فی دین الله و الله قال یقول ان الحکم الا لله
 ثم اجتمعوا و قتلوا علی بن و فضول و اربعة اخذت و قتلوا الداء و قطعوا السبیل
 فخرج الیهم من مع ورام رستم و قاتلوا القتال فقال لهم بالنیر و ان قتلکم و رستم صلی جمیع
 و لم یخرج الا الیهم من مع فاستلیم من لقایهم من الرضی من یلکم و در حقیقت ظهور
 است انکه برگاه ابر کمر و بر عور باطل خروج کرد و در و مو صغیر و اخر و در بر میند
 هم آمدند و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما خواست که تحت قائم کنیزان در جریه
 انکار کرده بعد از حضرت مرتضی و بدی بنده شدند انرا و اذن خواست ان عباس
 از حضرت امیر المومنان در رخ داده فرمود و با او خود جمع بینش بکنند و بختانیند
 انرا عباس گفت چگونه قدرت یا بنده بر این و لباس خود پوشید و سبیل بر گشت و
 رفت لبوی القوم و کشف شبهه ان با از کتاب خدا و سینه رسول خدا و ما الله سکت
 شدند بسیاری از آنها و جنبهای باطله خود و بر گشتند و بر از ضلال بسور راه
 راست مگر چنانرا از ان ان بموجب من لم یجعل الله له نوراً فاما من نور هر
 همان عمیانیکه بود ثبات بخود ندهد و ان هم اند لقال برخواستند و با انک
 گشته شدند بر صندلیک و داشتند و نشاندند انرا از ان خبر من و انصار و انصار
 فصار الیهم علی فقام و قتل منهم ذوالثدین الذی اخرج من النبی و اخرج من عبید

الدم من عبید بن جراح الفاری قال جاد و عبید بن جراح شد و عندنا ان قد دخل علی عاتک و
 نحن عندنا حلوس رجعت و العراق لیا فی قتل علی رضی الله عنه فقلت له یا عبید بن جراح
 بل انت صادق فی عما اشدک غنم عذنی عن سواد القوم الذین قتلتم علی قال
 و مالی الا صدقک قالت فحدثنی عن قصته قال ان علیاً لما کاتب معاویة و حکم
 انکلی من خرج علیه ثمانین الف من قراء الناس ضررنا ما رضی لقال لبا حرو و
 من جانب الکوفة الیهم عسوا علیه فقالوا انک انت عن قبیض السکه الله و اسم سکه
 الله ثم انطلقت فحکمت فدرج الله و حکم الله فلما ان بلغ علیاً ما عسوا علیه
 فارقه فامر مودنا فاذن ان لا یدخل علی امیر المومنان الا دحل قد حل القرآن فلما ان
 امتلأت الدار من قراء الناس دعا مصحف امام عظم فوضع بین یدیه فحول لیه
 بیده و یقول البیا المصحف حین التمام فاداه الله انما یقال ان
 ان الله انما سوادی و ورق و من علم و سینه فاذا اشرید قال اصحابکم سواد
 الذین خرجوا منی و سینه کتاب الله عز وجل فی کتابه فمر امره و رجل و ان
 ختم شقای سبها فاجتوا اصحاب من اهل و حکما من الیها ان یرید اصلاً حالون
 الله سینه فامته محمد عظم و ما و حرمه من امره و رجل و یقوموا علی ان کاتب
 معاویة کتب علی بن ابیطالب و قد جاءنا سبیل من یقر و نحن مع رسول الله بالحد
 حین صالح قوم قریش و کتب رسول الله لیس الله الرحمن الرحیم فقال سبیل
 ما کتب لیس الله الرحمن الرحیم قال کیف یکتب قال کتب بالکتاب الله فقال رسول
 الله فاکتب محمد رسول الله فقال لو اعلم انک لیرسل الله لم اختلف
 فکتب نداء صالح علیه محمد بن عبد الله قریش ليقول الله عز وجل فکتاب

على ان يودع تلك ليلة واحدة عشر او ثلث عشر من رمضان ثم توجبه كل منتهى الى مصر
صاحبه تقدم ابن علقمة فلقى اصحابه في الخواج فكلمهم ما يريد ووافقهم منهم
شبيب بن محرز الدمشقي فلما كانت ليلة الجمعة بعثوا من رمضان سنة اربعين سنة
على سحر وقالوا لثلاثين رايت الليلة رسول الله فقلت يا رسول الله ما بقيت من
اهلك فقال ادع الله عليهم فقلت اللهم ابدني بهم خسر الى مصر وابد لهم شرا لم يمتني واقتل
عليه الصلح الدار اللور ورواه فيهم فطر دوس فقال دعوت فالتس نواج فدخل الموذن
فقال الصلوة الصلوة فلبس عليه شبيب فضر به بالسيف فوقع سيفه بالباب وضر به
بالمسك فاصاب جسمه الى قمره ووصل ذراعه وهرس سبب ودخل منزله فدخل
عليه رجل من بني امية فقتله واما ابن علقمة فسد النكاح في كل جانب فخرج
منه الى فطره عليه قطيفة ثم صرعه واخذ السيف وجاء به الى علي فنظر اليه وقال
النفوس بالنفس اذا ماتت فاقبلوه كما قبلني وان كنت رأت فيه رأيي وبع
روايته والحجوج فها من فاسد واولي واعام على الجمعية والسبت وتوفي ليلة
الاحد وقال من استنار كان عبد الرحمن بن علقمة الذي استر طقت على راسه
فدخل الكوفة عازما على ذلك فاسترى لذلك سيفا وسفاه سم فها رخوا حتى لم يطم
وكان في خلدان ذلك ما لي عليا عليه السلام لم يحمي له الى ان وقعت عليه
فظام كانت ترى راي الخواج وكان علي عليه السلام قتل اباه واخوته
من نروان وكانت امرة جميلة فاحسبه ودعت ففرقه محطبا وقالت
لا تشر فوج الله على من لا يبرهه فقال وما هو فقلت عليه الالف درهم فقتل على
بنو ابي طالب فقال والله لقد قذرت بقتل علي بن ابي طالب وما اقدمني نرا

نرا المصغير ذلك ولكن لما رايتك اشترت تمر وحك فقلت ليس الا الذي قلت ليك
فقال ليما لعنك وما تعني عليك قتلي عليا والي اعلم الي اذا قتلتك ام اعد فقلت ان
صلته وكوت فهو الذي سلع سحالي وتلك العنص وان قلت فاعند الذخير من الدنيا
ما فيها فقال ليما لك يا استر طقت فقلت الذي اني استر من ان يظرك فقلت الي
ان لم يدعي ليما دردان بن خالد فاجابها وفعي بن علقمة شبيب بن محرز الدمشقي قال يا
سبب بل لك فشر في الدنيا والاخرة قال وما تقول قال ان عبد علي قتل على
بنو ابي طالب قال لكلك اهلك فقتلت شيئا اداك الف بعد علي ذلك قال انه اهل
لا حرس له ويخرج الى المسجد فترددون من خبره فقلت له فمريت المسجد فادخل
الى الصلوة فقتلناه فان كونا كونا وان من بعدنا بالذكر في الدنيا وما خلفه في الاخرة
قال ذلك ان عليا دوسا فقتل في السبب مع النبي ما يشترع فقتل عليا في الحكم
الرجال في دين الله ومن اخوانه الصالحين فقتل بعض من قبل فقتلتم في ذلك
فاجابه فاقبله حتى دخل على مقام من مقتله في المسجد الاظم ففرقه ففرقه فقتلنا
لم واخذوا اسما فمحل اقبال السرة التي يخرج منها فخرج على عليه السلام الى الصلوة الصبح
فبدره شبيب فضر به فخطاه فضر به عبد الرحمن بن علقمة وقال اهلك الله يا علي لالك
ولله محاميك فقال علي عليه السلام مرت ورب الكعبة لا يعولكم الكلب فيه انكس عليه في
كل جانب فاخذوه وهرس شبيب خارجا من باب كنده وقد خلفوا امره فقتل
اخذ ابن علقمة فقتل على علي عليه السلام فقتلوه فان قتلوه ولا يملكون
وان لم امنت فاندعوا الى من العفو والعفو من واخلفوا الله بل ضره في الصلوة او قتل
الرجول فيها وعل استخف من اثم الصلوة او هو انها والاكثر على ان خلف جوده

من فضلي لهم وقر العواصم وكان على رءوس شهر رمضان الذي قتل فيه لبيطير لبيد عند
 وليه عند بن وليه عند عبد البر بن جعفر ولا نريد على ملت لقوات ويقول ان العلي
 الله واما جبهين واما كانت اللبنة التي مل في صحتها اكثر اكر فوج والنظر الى السماء
 جعل تقول ما لذت ولا لذت واما اللبنة التي وعدت فلا خرج وقت السحر ضرب
 ابن عم الفرس الموعودة بها انني وقد كان نزل عليه السلام يقول لمرات كثيرة ما يسبح
 ليضربني ويشير الى الجنة وراى صاحب العسكر ولا عسكر وشمل وهو على المنبر بالكوفة
 عن قوله ربع رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا
 تبديلا فقال اللهم هذه اللبنة نزلت في ذم عبيد بن جراح وفي ذم عبيدة بن جراح بن
 عبد المطلب فاما عبيدة فقهني فقهني اليوم بدر وحمزة فقهني فقهني اليوم احد و
 اما اني فانتظر انشا فاجيب هذه من ربي وانشا ربي الى الجنة وراى عبيدة الى
 جيبى الى القاسم صبي الله وسلم ونيز ثابت كنهه كنهه يدوي عليه السلام روزي ابن
 عم له فرمودند اني لبي عرض لردنك امر فرماتا ويراى قتل رسايم فرمودند روز
 مرا كشته افي الكسحاب الى ابن عم علي رضه قال اما اني ندا قاتلي قتل فاما لعل
 عنيه قال انه لي يقبلي بعد واني على فقل ابن عم لبي يقول انه سيفك به فمكة حيرت
 بها العرب فبعث اليه فقال له لم لسم سيفك قال بعدوي وعدوك فمخلاه عنه وقال
 ما قتلني بعد وقال ابو عبد الرحمن السبي امنت الحسن بن علي رضي الله عنهما فرقه ربه فكان
 لغيره على ذلك اليوم الذي قتل فيه علي عليه السلام فقال الى انك مع ابيه من
 ذلك السحر لقول يا سي رات رسول الله فرنوته عنها فقلت يا رسول الله ما ذا
 لقيت من اشد من العناد واللذ وقال ادفع الله عنهم فقلت اللهم ابد لي بهم خيرهم

سم وابد لي من يوشري مني ثم انتم وجاءوا بوزنه بالملوة فخرج فاعنونه الرجلان فاما
 احدهما فوقف فصره واما الاخر فصره فصر راسه ذلك صبحه يوم الجمعة لبع عشرة
 مضت في رمضان صبحه بدر وبقية عن عبد الله بن مالك قال جمع الولا على من ابيطاب
 رءوس يوم خرج وكان الصبرم بالطلب اشير من عمر الكوايا وكان يقال له اسير من
 عمر وكان صاحب كبرى مطلب لم وهو الذي يحب اليه صبحه اشرا احد ربه
 ماسه حارة فصبح عرفا منها فاستخرج فادخله فخرج راسه على مسمي مع الحق فخرج
 فاد عليه بياض دماغ فالصره قد وصلت الى ام الراس فقال يا امير المؤمنين
 احمد علك فقلت صمت وقر ذلك لقول عمران بن حطان اني ارجى اشرا
 يا فخرته من لقي ما اراد بها - الا ليلع من ذي العرش رضوانا - الى لاذكره حسنا
 فاحسبه - اوفى الصبره عند الدمنة انا - بعد وراى الذي لعلت - كفاه به
 شر الكل انا - ارضى به لصره - فاحسبه من الامام عريانا - فافرى الله
 فالك من الابيات والعهدة وقبحه ولغنه باحراره على الله ولقد احسن ما جاد بك
 بن حاد النابري اشرا - قل لا ينجيكم والافراد غالبة - يدرك ذلك السلام اركانا
 ملكت افضل من كنهه قدم واول الناس سلا ما واما نا - واعلم الناس بالقرآن
 ثم بما - سن الرلول بنا شره عاوتيا نا - صهر النبي وتولاه وما صره - اصحت
 منا فقه فولا ورا نا - وكان له عازم الحسود لم - مكان ما زول من نوحه ثم انا
 وكان غير الحمر سفا صا ما ذكرا - لينا اذا لقي القرآن قرانا - ذكرت فادله والدمع
 منحد - فقلت لكان برر الناس سبانا - الى احسبه ما كان في الشرب نخس المعاد وكن
 كان شيطانا - انفي فوا اذا اعدت قبا لها - واخسر الناس عند الله

میرانا - کما قرأنا في الاول الى حيث - على ثمود يا ارض الحخر خسرانا - قد كان خسرهم ان
سوف تحضنها - قبل المنه انا فارانا - فلاحا الدعنه بالحلم ولا سقى في غير عمر ان
نحطانا - ليقول في شقي محرقا - و مال انا اطلما وعدوانا - يا ضربه من لقي ما
اراد به - الا ليلع من ذى العرش رصونا - بل ضربه عوى اور ذته لطي -
سوف يلقى لنا الرحمان غفينا - كانه لم يرد قصد الضربه - الا ليلع على عذاب
القبر نيرانا - وقال القاهر الواليد الطيرى - انا الى لاسر و منما انت ذا كره -
ع انهم الملعون نمانا - الى لا ذكره نوما فالعنه - ذنبا والنس عر ان من خطانا -
عليك ثم عليه جماعتنا - لعان كثر سر او اعلا - فاسم فر كلاد النار جاد به -
لن الشريفة اعلا و تنيانا - ولا نى الا لى الدولى يرش على ارض الدعنه -
ان يا عيسى و جبر سعدنا - الا نيكى امير المؤمنين - انيكى ام كلثوم عليه - تعبنا وقد
صارت نعنا - الدقل فخر ارج حيث كانوا - فللاقرت عيون ان متينا - الى شير
العيام محتوما - بحس الناس طر و نعنا - فلقم خسر من ركب المطايا - و ذلها ومن
الكنفينا - ومن نفس النعال ومن خطانا - ومن قرد المنايا والمثينا - وكل مننا
انحراب فيه - و حب رسول العالمينا - لقد علمت قرش حيث كانت - بانك
خير من حسا و دنيا - اذا استقبلت وجه الى تراب - رامت البدر فوق النظار
ولنا قبل تقتله خيرة - نر مولى رسول الدنيا - لقيم الحق لا ترنا فيه - و بعدل فر
العدا و الدقربينا - وليس كما تم علما لدم و لم كلن من التفتينا نيا كال الناس
اذ فقدوا علما - نعام حار مر بد نعنا - و دركست صحر و تواريج بمعينه واقع
كشته كه بعض الخضر - فاقبل خوف لا حضرت مر نرزم مبد انت و بعض خص

شخص مر ساخت چنانچه مرکه حضرت رسالت بنه صلى الله عليه و على اله و سلم بان شير مر
فرموده كه قبل تو از دست اكايدار تو خواند شد و در ان امام اس علم بان شد
ما مور بعد ان لعين عرض كرده اين روز بد خدا تعالى ملكند تا به سم مر از دست خود
قبل تو حضرت مرتضى فرموده نوز مال لا نكشته و اگر تر ايكه بكنه لا كشته چنانكه
در مشنوى مولوى روم عليه الرحمه واقع است لقللا از عا مرتضى عليه السلام كه فر
فرمود - گفت ستمگر جا كرم - كو بر در و زيار كردن اين خسر مر كرد
اكنه انى رسول از و حى دوست - كه ملكم عاقبت بر دست او است او بملكويد
يكشيش ميشن مرا - تا نيايد از من اين منكر خطا - من بملكويم جو مر ك من
زانت - با قضا من چون تو انم حيله حست - او مر افتد به ستم كاي كرم
مر مرالى از سراى خود دويم - تا نيايد بر نيز اين الحام بد تا نوز و جان
بر جان خوف - من بملكويم برو حلف القلم - زان قلم ليس سر لكون كرم و علم - صبح
لوعلى ميت در حالم بنو - زانك انى لا من مبد انم بنو الت حقى تو عامل است
حق - چون رنم بر الت حق طعن و دق - گفت اولس اين قدام از حست
گفت هم از حق ان سر ضفى است - و هم در مشنوى عقيب اين ابيات مر است
امير المؤمنين با حوله خود با بطور بيان ساخته - بار و كور عا و جو ميسر
وان كرم تا خوله و افر و نميش - گفت دشمن لا ميسر بن حشتم - روز و شب در
ندارم بخ ششم - راكه مر ك مجموعان شير مر شد است - مر ك من در نعت
حك اندر ز دست - مر ك نمر كه لوه باله حلال - مر ك نمر كه لوه باله
نوال - اين سخن با بيان نداد جا كرم - جعفر شفيد اين سر ز شيد هم

شهادته وخباب روى كور اعتقاد لها دأشته فكان من الذين نجا دخول البد
ورسله والمؤمنين وما يجدعون الاسم ولكن لا شعرون صم كيم عمي قتم لا جعون
فلغته البد على القوم الطالين وفر الصواعق ولما أصيب دعا الحسن والحسين رضي
الله عنهما فقال لهما اوصيكم بتقوى الله وصدق الحديث وان يعصيا الله فليطاعا
على شئ روى عنكم وقول الحق وارحما اليتيم واعصوا الصالحين واصعبوا للخدمة
وكونوا للظالم خصما وللعظيم نصيرا واعلموا ان الله لا يخذلكم في الدين لئلا يمت
نظر الى ولده محمد بن الحنفية فقال له هل حفظت يا اوصيت به اخوك قال نعم
فقال اوصيت بك يا اوصيت بتقوى الله اخوك لعظم حقها عليك ولا تقولي
امراد ونهايم قال اوصيكم به فانه اخوكما من ابكم وقد علمنا ان ابكم كان
يحبهم ثم لم ينطق الا بالله الله الى ان قبض روحه رضي الله عنه فانا
لله دأنا اليه لا جعون وفيه القاء انه كان على حتى قبل ثلث وستون
وقبل اربع وستون وقبل خمس وستون سنة وعلمه الحسن وعلمه الحسين وعلمه الحسين
حعفر وابن الحنفية لبيب الماء ولفن في ثلثة التواب ليس فيها قميص ولى
عليه حسن وكبير عليه سجا ودفن بدار الامارة بالكوفة ليلة اوما لغوى موضع
نزار اللان او بين منزله واجامع الاظم وقال فرحوة امير المؤمنين البشير
كانت وفاته رضي الله عنه فرسنة سبع وقبل ثمان وثلثين سنة وعمره ثلث
وقبل ثمان وستون قال بن جرير الطبري مات على وعمره خمس وستون
سنة وقال غيره ثلث وستون سنة وكانت خلافة اربع سنين وتسع
اشهر ولوما واحدا وكانت مدة اقامته بالمدينة اربعة اشهر ثم سار الى

الى العراق وصل بالكوفة كالمقدم والناس خلاف في مدة عمره وفي مدة خلافة وفي
ما راجع السيوطي وكان على حين صل ثلث وستون وقيل اربع وستون سنة وقيل
خمس وستون وقيل سبع وخمسون وكان له تسع عشر سيرة وتوفي رحمه الله الكوفة
ليلة الاحد التاسع عشر من شهر رمضان سنة اربعين وقيل احدى واربعين و
عشر الحسين وعبد الله بن جعفر وكفن في ثلثة التواب ليس فيها قميص ولا
عمامة وكانت خلافة على اربع سنين وتسعة اشهر وصلى عليه الحسين ابنه قبل
كبير عليه اربع تكبيرات وقيل تسع تكبيرات انتهى وقيل انه لما دخل جملوه ليدفنوه مع
رسول الله صلي الله عليه وسلم في مبرم ليل اذ دخل الذي عليه فلم يدروا ان ذاب
ولم يقدروا عليه فلذلك يقول اهل العراق هو في السحاب وقال غيرهم ان البشير
وقع في بلاد طي فاخذوه ودفنوه وقد صح عند ابن خلكان انه مدفون في
قصر الامارة بالكوفة وقال الحافظ ابو عبد الرحمن الدمشقي لا يعرف قبره
على الحقيقة وقيل انه لما ذهب الجمل وقع بين اكلين متوجها من الجانبين و
انما زينة سينا وذهب الجمل من تحت ذلك فمر العجف الاشرف جنازة درين
زمان من ارض موثان ومحل لقضاء حوائج محتاجان است اللهم لسير لنا زيارة
زوفقة الشريعة وفي فصل الخطاب في ذكر علي لم يزل قبره مخفيا الى زمن
الرشيد ثم ظهر بالقرى لظاهر الكوفة ونزوره اليوم عالم من الناس وصار
قبره ما وى لكل عار وفي تاريخ السيوطي قال ابو بكر بن عياش عمي فسر علي
ليلة نبشته اخو ارج وقال شريك لعله الحسن ابنه الى المدينة وقال المبرور محمد
بن حبان اول من حول من قبر علي بايدد الت الكه در اولاد

حضرت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه اختلافات كثيرة واقع بالشهر واما
 بانزله ليس له ولد حسن وحسين وحسين وعبد الله وعباس وعثمان وحفص و
 يحيى وعون ومحمد الكركي معروف المستبحر بن حنيفة وعمر ومحمد اولاد محمد بن ابي
 وعبد الله والوكبر واورده ان ذكره اولاد امجادان حضرت رضى الله عنه باقر ما نزل
 ارسح ليس بالشهد حسن وحسين ومحمد حنفية وعباس وعمر واما دختران وي رضى الله عنه
 برواني عفته بقره رضى الله عنه كبرى وام كلثوم كبرى ازلطن فاطمة رضى الله عنه
 عليها ورضى الله عنها الكبرى ام باكي ميمونة ام الحسين ام كلثوم صغرى فاطمة ام
 صدقة ام الكرام ام سلمة حمامة لفسه ام جعفر امامه فرفضات الخطاب ثم اعلم ان
 العقب من اولاد امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضى الله عنه من خمسة نفر وهم
 ابو محمد السبط والحسين ابو عبد الله السبط والها سيدة نساء العالمين الزهراء
 البقول فاطمة بنت الرسول والابو القاسم محمد بن حنفية ام خولة بنت جعفر بن
 قيس الحنفية والابو القاسم عم امامه الصهباء ام حبيب النعلبية والابو الفضل العباس
 ام ام البنين الكلابية وقالوا اولاد امير المؤمنين علي فرائد الروايات خمسة
 وعشرون ولدا ذكرهم اكثر من زمانهم ذكرهم تسعة عشر الحسن والحسين ورضى
 الكبرى ورضى الكبرى ورضى ام كلثوم ام فاطمة بنت رسول الله وكانت رضى
 الكبرى رضى عن امها فاطمة ورضى عن عبد الله بن جعفر ابي طالب فاو
 عليها وعونا وعباس وغيرهم وخرجت رضى الكبرى ورضى ام كلثوم الى عمر بن
 الخطاب فاو لدا زيدا ومات زيدا ورضى في يوم واحد وزوجها العباس
 مع عمر بن خطاب واما داود بن وندة الرواية من المعول عليها عند الشيعة

عند الشيعة الدائمة واما دار وراج علي رضى الله عنه ثم اختلاف روايات ليست فرفضات النجا
 واما رواج علي فافترق الروايات فمنهم على سبع واختلفوا في الاثنين واما السبعة اللاتي
 لم يخلووا فمنهم فالاولى فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين ورضى الله عنها
 فرباب الثانية ولم يزوج علي عليها حتى ماتت بل ذهب فريق من العلماء الى انه
 كان حراما على حسان رسول الله ان يتزوجوا على نياته الثانية ام البنين
 بنت حرام بن خالد الكلابية والثالثة اسماء بنت عميس وكانت اولاد تحت
 جعفر بن ابي طالب فلما استشهد جعفر تزوجها ابو بكر الصديق ولما توفي ابو بكر
 تزوجها علي ولما فرغ كل الازواج النسله اولاد امجاد كعبد الله ومحمد وعون ابا جعفر
 ومحمد بن ابي بكر وعون ابني علي بن ابي طالب رضى الله عنه والرابعة امامه بنت ابي العباس
 ابن اخي خديجة ام المؤمنين واما امامه فربنت زينب بنت رسول الله البر
 نباته وانفصلت بعد فاطمة وماتت فربنته النبي ثم تزوج علي امامه بوفوت
 فاطمة بوجنتها تزوجها بعد فوفت على المغيرة بن نوفل ابن الحارث بن عبد المطلب
 وكان امير المؤمنين على رضى الله عنه بذلك لانه خاف ان يخطبها معاوية
 وماتت امامه عند المغيرة كسنة الحسين في الهجرة والى منتهى الحجاب بنت امير المؤمنين
 عذر الطالبة والى رضى الله عنه ام سعيد بنت عروة بن مسعود الثقفية والى رضى الله عنه
 مسعود بن خالد التميمية وتزوجها بعد فوفت على وانبته رضى الله عنه عبد الله
 بن جعفر واما الاثنينان اختلفوا فيها التمام كما ساء فملكو كتيان من سبايا الزند
 ام اعفها وتزوجها ما حد لها خولة بن جعفر بن قيس الحنفية والى اخرى ام
 حبيب الصهباء بنت ربيعة النعلبية واما اولاد امير المؤمنين رضى الله عنه فافترقا

است که خود داشت حق تعالی ویرا و جمیع محبتش از انشیران فرسوا علی انه قال ان
فاطمه حضرت فرجه خرمها السلام و ذریهها علی النار و فرسوا نه موضع علی و قال
یا فاطمه لم سمیت فاطمه قال علی علیه السلام لم سمیت با رسول الله قال ان الله فطمها
و ذریهها من النار و قال رسول الله ان سنی فاطمه حورا و منه لم یحضر و لم یطمت
انما سماها فاطمه لان الله فطمها و محبتها من النار و قال ان الله غیر من ذریه و لا احد من
اولادک تزوج فرمود و نیز از رسول خدا با علی بن ابیطالب که هم زاده او بود
و افضل ترین اصحاب خاتم ولایت سوره در کتب ما نیز از سحر در ماه رمضان
المبارک بعد از آنکه از غزوه بدر و نیز بعضی بعد از اخرج ابو عمر عن عبد
بن محمد بن سماک بن صوفی النعمانی یقول انک رسول الله فاطمه علی بن ابیطالب بعد
و قعه احد و کان سنایوم تزوجها خمس عشرة سنة و خمسة اشهر و نصف و سنی علی
یومئذ احدی و عشرین سنة و خمسة اشهر و صاحب الزمان اخفا بعد نقل این
حدیث گفته تغییر نمود و اینکه تزوج فاطمه علیها السلام قبل از ولیده است تردد
بناظر میکند رد که گفت حضرت مرتضی فاطمه را در وقت احد علی علیه السلام
تزوج چه وجه دارد و بنده ضعیف میگوید که وجه منافات در حق قول
و منافات قبل از معلوم نمیشود که چیزی جای تردد باشد و الله اعلم
و قال من الاستیعاب و قبل ان تزوجها بعد ان انتهی رسول الله لعائشه بربعه
اشهر و نصف و سنی بنا بعد تزوج آری استخراش و نصف و کان سنایوم
تزوجها خمس عشرة سنة و خمسة اشهر و نصف و کان سنی علی احدی و عشرین سنة
و خمسة اشهر و بعد از تزوج امر الهی فرسوا علی جاد ابو بکر ثم یطمان

لطیف

یطمان فاطمه الی النبی فسلک و لم یرجع الیهما شیئا فاطمنا علی علیه السلام با مرانه بود
قال علی فنبهانی لا یفقیمت و اجر ردانی صحت انت رسول الله فقلت تزوجنی فاطمه
قال و عنده کشته قلت فکی و بدلی قال اما فکرسک فلدیگک منها و اما بدلیک
منعها فبعتها یا ربعماسه و ثمانین فحسبها و وضعتها فرج حره فقبض منها فیفسه فقال
ای بلبل اسع لنا لئلا یطیبا و امرهم ال کبر و انا ففعل کسر سر سر و ط و و سادة
من آدم حشوا لکیف ثم قال علی اذ انتک فلا تحدث شیئا حتی انتک فحدثت
مع ام الممن ففقدت فرجانی البیت و انا فی جانب و جاء رسول الله فقال سنهانی
قالت ام الممن اخوک و قد زوجتک فالتهم و دخل فاطمه استی بنا و فقامت
الی قعب فر البیت فانت فیها با و فاحذه و مح فیها ثم قال لیا تقدی ففقدت
ففتح بین نریها و علی ررهما و قال اللهم الی العزیز یا بک و ذریهها من الشیطان الرجیم ثم
قال لیا ادبری فادبرت فحسب من کتفها ففعل مثل ذلك بعد ثم قال له ادخل
یا بک السلام و البرکة و فرسوا نه اخرى عن انس الیضا خطبا علی بعد ان خطبها
ابو بکر ثم عمر فقال صلیا علیه و سلم قد امرت الی بک فقال النبی ثم دعا النبی
بعد انهم فقال ادع ابابکر و عمر و عثمان و عذرة من الانصار فلما اجتمعوا و اخذوا
مجالسهم و کان علی غایبا قال صلیا علیه و سلم الحمد لله المجد و هو المعبود و قدرته
المطاع سلطان المرموب من عذابه و سلطونه النافذ امره فی سماء و ارضه
الذی خلق الخلق لقدرته و منیرهم بالحکمة و ما غریم مدینه و اکریم نبیه الی الله
تبارک و تعالی عظیمته حول المصاهرة سببا لاحقا و امر المشرقا ارشح
به الذی حاکم الالف منها و جعلها مملکة مستبکة و انتم الذی انتم فقال عمر من قال

والمزني خلق من الماء ولشرا فجعله بشرا وصيرا وكان زكيا قديرا فاما المزدق
فمحمدي الى قضاء وقضاء بحري الى قدرة والكل فقار وقدر والكل قدر اصل والكل كتاب
يحيو الدنيا ووفيت وعنده ام الكتاب ثم ان الله عز وجل امرنا ان ازوج
فاطمة من علي بن ابي طالب فاشهدوا الى قدر وجهه على اربع مائة مائة ففقه ان
رضي بذلك عنهم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اني اتيك بها وفضل علي فتمسك
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل امرنا ان ازوج فاطمة عن اربع مائة مائة
ففقه ارضيت بذلك قال قد رضيت بذلك يا رسول الله فقال جميع الله عليكم
واخر قدرها وبارك عليكم واخرج منها كثيرا طيبا قال النبي صلى الله عليه وسلم فوالله لقد اخرج الله
عنها الكثير الطيب ووالله لو اعرف لغيبه قوله نعم وانه علم الله قال فقال من سئل
ومر شعبة من المفسرين ان هذه الآية تزلزل في المهدى وسببها في الاحاديث الصريح
بانه من اهل بيت النبوة وحق في الدين دلالة على البركة في نسل فاطمة وعلي رضي الله
عنها وان الله يخرج منها كثيرا طيبا وان يجعل نسلا مفاتيح الحكمة ومعادن الرحمة
ومن ذلك انهم اعادوا وذر بيتا من الشيطان الرجيم ودعا علي بن ابي طالب
وسرع ذلك كله يعلم لسابق الاحاديث الدالة عليه اخرج النبي صلى الله عليه وسلم
ان نفر من الانصار قالوا لعلي رضي الله عنه لو كانت عندك فاطمة ففضل علي
النبي صلى الله عليه وسلم عليه فقال ما حاجته بن ابي طالب قال فذكرت فاطمة
فقال صلى الله عليه وسلم مرحبا وانما يخرج والبر من الانصار ينتظرونه فقالوا
ما ذاك قال ما ادرى غير انه قال مرحبا والله قال بكفك من رسول الله احبا
قد اعطاك الله والاعطاك الرحمة قل ما كان بعد بار وجهه قال انه لا بد

لا بد بعرض من ولهم قال سعد بن عبد الله بن جهم لا بد من الانصار اصنافا من دره فلما
كان ليلة النيا قال يا علي لا تحدث شيئا حتى تلقاني فذاع النبي صلى الله عليه وسلم فاقدم
علي علي وفاطمة رضي الله عنهما فقال اللهم بارك عليهما وبارك لهما فسر لهما وسر لهما
شملهما وسوينا لهما فخرجوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا فخرجوا
الله فليكون ذلك كذا واعلموا ان الله عز وجل امرنا ان ازوج فاطمة عن اربع مائة مائة
سبعين ومائة واخرج ابو الحسن بن علي بن ابي طالب عن ابي الحسن بن علي بن ابي طالب
فقال له ان الله بارك ان يزوج فاطمة من علي فذاع النبي صلى الله عليه وسلم فاقدم
اصحابهم فخط فاطمة المذكورة ودرهم ارجع اورده ارسى كودم من نزد
رسول خدا پس در گرفت گفت مرا که در میگرفت اورا نزد منی در بوده
شد از خود نسبت کرده شد احوالت و حال خود را و گفت یا رسول الله مرا خبر شد
از نزد سرور در کار من پس و گفت بدستی خدا را عالی امر میکند ترا که نزد من
کنی فاطمة را با علی بعد از آن ترجمه حدیث است بقرآن بیان نموده است و در مفسر
روایات آمده که شریف فرمود رسول خدا امیر و زکاء فاطمة زهر علیها السلام
با علی مرتضی بعد از غارتش بسور خانه ایشان پس برداشت طرفی از آب
و انداخت آب دهن مبارک خود را در آن و معوذتین خواند و دعا فرمود بعد
از آن امر فرمود علی مرتضی را که بیاید آن آب را و وضو کند از آن بعد
از آن دعا فرمود در حق ایشان و گفت خداوند این سرور من از من اندوخت
از ایشان خداوند از ایشان که در کردی از من بیداری و پاک ساختی ما را پاک
کردی این سرور را پس امر فرمود بدو که رود و خواب گاه خود را

گفت خداوند ایوب و الف و د میان الین و سرکت کن در این و در دریت
 البت ان برون آزار الین ذریه بسیار پاک و از امام جعفر صادق علیه السلام
 خواند فرمود که فرمود درم که در نکاح منیکم اولاد امام در خانه ام سلمه
 بود و از آن شد و فرشته که در آن است بود و در سر سر از زبان تسبیح
 کرد و تقدیس فرمود و در دکان خود لا با و از آنکه کنی با دیگر می باشد
 ندانست و وسیع تر بود از صفت طلق آسمان و صفت طلق زمین پس گمان کرد
 آنحضرت م که او جبرئیل است پس فرمود ای جبرئیل بر من صورت جبرائیل
 نزد من و گاهی نیامده بودی بر من صورت هرگز گفت من جبرئیل هستم
 نام من هرصائل است فرستاده است مرا خدا تعالی بسوی تو تا ترویج کنی نور
 لا با نور بر سید الخضر م اندر و نور کدام اند فرمود و خضر خود لا فاطمه از علی رض
 پس ترویج کرد آن حضرت م فاطمه را با علی بن ابی طالب و میکائیل و هرصائل
 پس دید آنحضرت م در میان مرد و گفت هرصائل نوشته بود لا اله الا الله
 محمد رسول الله علی بن ابیطالب یقیم الحجة پس گفت پیغمبر از حقیقت ریت
 نوشته شد این در میان دو گفت تو گفت قبل از آنکه پیدا کند دیار را
 بدو از ده سال و هم خواند می از این عکاس روایت کرده که گفت این عکاس
 شبیکه فرستاده شد فاطمه زهرا بسوی علی مرتضی بود آنحضرت م پیش در
 و جبرئیل از من و میکائیل از حق و و صفات در آن فرشته از پشت او
 تسبیح میکردند الله تعالی را و تقدیس فرمودند تا آنکه طالع شد و فرمود و هم خواند
 از علی مرتضی علیه السلام روایت کرد که گفت و پیغمبر در سوخته امام داد مرا

مرا فرشته گفت از محمد بن ربیع که خدا تعالی در دین پیغمبر تو و سلام میکند بر تو
 و میکند که ترویج کن فاطمه را از علی پس ترویج کرد و سوخته امام فاطمه را از علی
 و بدو بستیکم این آسمان خوشی شدند و دمان گشتند و فرمود است که پیدا شود
 از این بر دو و دو بسیر که آنها سر داران جوانان اهل جنت خوانند بود و با آنها
 زینت یابد اهل جنت پس آن را ت با در آنجا محمد بن ربیع که تو بهتر اولین و
 آخرین هست و خواند می در پنج باب حدیثی طویل از سلمان فارسی روایت
 کرده ترجمه آن این است که سرگاه فاطمه زهرا علیها السلام پس بلوغ رسید خطبه
 کرد او را اعیان و اکابر قریش در اهل سابقه و فضل در اسلام و شرف
 و مال و بود و سوخته امام که سرگاه ذکر میکرد فاطمه را بروی یکی از قریش نزد آن
 حضرت م روی میکرد و اندر او تا آنکه گمان میکرد اندر که آن حضرت م خط
 نور خشنود است آبر او و بدو بستیکم نازل کرده است الله تعالی در حق وی و
 بدو بستیکم خطبه کرد فاطمه زهرا آن حضرت م ابو بکر پس فرمود یا ابوبکر مرا
 فاطمه طرف خدا است و خطبه کرد او را عمر جواب داد او را رسول
 مثل جوابی که باز کرده بود و بدو بستیکم نوشته بود ابوبکر و عمر و از
 درسی سوخته امام و ما آن سعد بن معاذ انصاری م بود پس تذکره
 فاطمه بیهان او را و ندانست گفت ابوبکر که اعیان و شرف قوم خطبه فاطمه از
 آن حضرت م کرد و ندانست که در آن لا رسول م و فرمود او را بسوی
 خدا است و بدو بستیکم علی بن ابیطالب خطبه کرد او را و بدو بستیکم
 آنحضرت م و فرمود که او را از این امر بجز پیغمبری امر دیگر مانع نباشد

و بدستیک واقع شود در دل من آنکه خدا عزوجل در کمال محبت کرده اند فاطمه را
 بر علی پس او کرد و ابو بکر بفرموده معاذ گفت ای ابراهیم شما است که همراه
 من تا علی بیاید تا آنکه ذکر کنیم علی را این حال پس گفت بعد بهتر توفیق داد ترا
 خدا یا ای نبی پس رفتند سر کس نه در علی رضه و نیافتند او را در خانه و بود که
 مرگشید اب از تعبیر خود بر آن حکایت بود علی لا از انصار با جرات پس رفتند بسوی
 او پس سرگاه دید علی آن را گفت چه چیز اور شما را قصه بیان کردند و گفتند
 که کمان می کشیم که آن حضرت فاطمه را برای تو حبس فرموده است پس هر دو چشم علی
 مرتقی از آن شک بر شد و گفت بر امر خیر دلالت کردید مرا و نبود مانع از آن
 بجز نیت دینی پس گفت ابو بکر موی با علی این بدستیک دنیا و مافیها نزد خدا و
 رسول او مثل نبأ و مستور است پس علی رضه نزد آن حضرت آمد و بود آن حضرت جان
 ام سلمه پس گفت در را پس گفت ام سلمه کیست بر در و از او پرسید از آنکه سخن
 گوید علی فرمود در سوخته ام بر خیز و بکش در را بر آنکس و بگو اولاد که داخل شود
 پس این مردی است که دولت میدارد او را خدا و رسول او و دولت میدارد
 این مرد و او را ام سلمه میگوید گفت بخت با رسول این کیست که میبانی در دو حال آنکه
 ندیدی او را فقال مر با ام سلمه فمذا رجل پس بالحق و الا بالشرع و الا فی و
 این علی واجب گفت ای پس گفت ام سلمه ایستادم نزد وی قریب بود که معامد
 و گشادم در را پس دیدم که علی بن ابیطالب است پس در آمد بر آن حضرت سلام
 کرد آن حضرت جواب داد سلام او را و فرمود به نشین یا ابا الحسن گفت ام سلمه
 بخت علی پیش آن حضرت و بسوز زمین من بگر است از حیا و شرم از رسول خدا

رسول خدا پس در یافت آن حضرت حاجت او را و فرمود کمان می کشی که او را دست
 ترا حاجتی ظاهر کن آنچه در خاطر است و در حاجت تو نزد من قصه کرده شده
 است پس گفت علی فدایا ترا پدر و مادرم بدستیک که فنی مرا از پدرم که هم تو
 بود یعنی ابوطالب و از مادرم که فاطمه بنت اسد بود و من طفل بودم بی عقل و ادب
 دادی مرا بادی خود و شریک کردی مرا در غذا و خود پس شدم من طفل
 از ابیطالب و فاطمه بنت اسد در نیکو کاری و شفقت و بدایت داد مرا خدا
 بسبب تو و بر دست تو دایک کرد مرا از آنچه بود ابا و اعمام من بر آن از صبر
 و شکر و تو بدستیک با رسول خدا و خیره منی در دنیا و آخرت پس دولت
 میدارم که بگیری بازوی مرا و بگردانی بر این خانه که لکونت کنم در آن و زوجه
 که لکونت کنم لطف او و بدستیک آمده ام نزد تو خا طلب راغب خطبه میکنم بپوش
 تو دختر ترا فاطمه اما تو تزویج میکنی اولاد ما من گفت ام سلمه پس دیدم روی
 آن حضرت که مثل ماه تابان گشته از غایت فرح و سرور پس ششم کرد در رز
 علی و گفت یا ابا الحسن اممک نشسته آن از و بگفت پس گفت فدایا ترا مادری و پدرم
 پوشیده نیست امر من بر تو صوابی و در رخ و ناصح غم شتر که از آن می کشم
 صبح ملکیت ندارم پس فرمود رسول اما سیف تو پس غنائت ترا از و جهاد
 میکنی باقی در راه خدا و منافق میکنی با دشمنان خدا و اما شتر تو پس
 میدارم بر تو را بخیل خود و اهل خود و بر میداری بر آن با خود در سفر
 و لکن من تزویج کردم فاطمه را بر در رخ و راضی شدم بر در رخ از تو پس گفت
 علی شربت ده مرا با رسول الله بدستیک تو نمیشی رسول الله مبارک الظاهر

رتبه الامام علی بن ابی طالب پس فرمود آن حضرت من ثارت بادنرا با ابی طالب و
 کرد شما هر دو را خدا عز و جل در آسمان پیش از آنکه تروج کند در زمین و قضیه
 بهبوط فرشته در آسمان مقام حدیثی است که بیان نمود و فرمود که آن فرشته نهاد در دست
 من با رجم هر یک پسید از هر یک رتبه و در آن دو سطر نوشته بودند از نور پس گفتم از جبرئیل
 که از برادر من هست این هر سه و این خطوط پس گفت بدستیکه خدا تعالی طلوع کرد در اهل
 زمین مرتبه اولی پس اختیار کرد در از خلق و بر اینست ترا برکت و طلوع کرد در خلق مره
 دوم پس اختیار کرد بر او برادر و وزیر و صاحب و قاضی و نمراد و دلی تروج کرد و الله
 دختر فاطمه پس گفتم از جبرئیل گفتم این مرد در دست من گفت برادر تو در دست
 دیگر تو در دست علی بن ابی طالب و بدستیکه خدا تعالی فرمود بخوان که اراسته شود پس
 اراسته شد و شجره طویله که زبور بوسند پس بوسند و حکم فرمود که عیسی که ناسی فخره
 و زبور از جوهر بوسند و حکم داد عیسی که جسم شود در آسمان چهارم و بعد از آن
 دیگر و ملائکه زمین که صفوها اراسته کنند و فرمود بر عنوان خان خست که مبرک است
 بر آنکه سر دروازه بیت المعمور آن منبر است که ادم علیه السلام بر آن خطبه خوانده بود
 و از یک تعلیم کرد او را خدا تعالی ایها و عرض کرد او را بر ملائکه و آن منبر است از نور
 پس حکم داد یکی از فرشتگان که نامش را حیل است که بالای آن منبر رود و می ماند و
 او تعالی بیان سازد بر وجهیکه او اهل آن است و در غلظت خویش او از خویش
 کلام از را حیل دیگر است پس بر او بر منبر و در دکان و مجید او کرد و نشان کرد
 بر او با نجه که او اهل آن است پس در فرج و سرور آمدند ملائکه پس گفت بعد از آن فرمود
 من یا آنکه و می کرد من آنکه عقد کردم عقد طلاع بدستیکه تروج کردم که بر خود ملائکه

و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

ملا فاطمه دختر محمد از بند و حق و علی بن ابی طالب پس عقد کردم عقد طلاع و گواه شد نزد من
 ملائکه هم با و نوشته شد که او ای الهی درین خبر و حکم کرد و بر او در کار من که
 ختم کنم اولایک از مسک سفید و دفع کنم آنرا بر عنوان خان خست و
 بدستیکه خدا تعالی بر گاه گواه کرد و این ملائکه را بر تروج فاطمه با علی بن
 ابی طالب فرمود و بدستیکه که نمایان خود را و بدو بشجره طویله که حلی خود را بیان دارد
 پس بانداخت شجره آنچه در آن بود و برداشتند آنرا بدستیکه و حورالعین
 و بر اینست حوران فخر کنند بدان تا روز قیامت یا محمد بدستیکه خدا
 تعالی امر کرد مرا آنکه بتبع کنم بنو حکم اولاد بآنکه تروج کنی علی را در زمین
 با فاطمه و آن رت دم این بر دو را بدو پس بختیب و زکی و طیب طاهر
 هر یک را که از دنیا و آخرت یا ابی الحسن پس قسم بخدا عز و جل که باله
 نرفت آن فرشته از نزد من تا آنکه کوفتی در را و من نافذ کننده ام
 حکم بر او در کار خود را بکند یا ابی الحسن پیش من بدستیکه بیرون می آیم
 بسوختن و تروج میکنم ترا بر رؤس ناس و یاد کنم از فصل هر که
 خست سازد ترا و چشم ترا و چشم ترا در آسمان ترا در دنیا و آخرت گفت
 علی پس بیرون آمد از نزد رسول خدا ص بر دوی با کمال فرح و سرور پس
 پیش آمد مرا ابو بکر و عمر و حال پرسیدند از من گفتم تروج کرد مرا رسول خدا
 ص فاطمه و خبر داد من که تروج کرد مرا با او خدا تعالی در آسمان و اینست
 رسول خدا ص بیرون شده است در مسجد تا که ظاهر کند آنرا محضر ادیبان
 پس خوش شدند هر دو و با بنی امی خوشی سخت و بسیار و باز گشتند با بنی امی

مسجد پس بخدا که در نیامدم در مسجد تا آنکه بدختم و بدستگاه رو
 ری تا بان بود از فرج و سرور و فرمود کی است بلال این حمام خواهد آمد بلال
 نزدی و میگفت لبیک لبیک بارکات الله فرمود ان حضرت جمع کن برای
 بهاجر بن و الفار لیس رفت بلال و او رد قوم لاد نشست ان حضرت
 نزد منبر خوف تا آنکه جمع شدند ادیان بعد از ان بلند شد بر مکتبه از منبر پس
 حمد و ثنا و خدا عز وجل تمام و کمال بیان فرمود بعد از ان خطاب کرد بمن
 و گفت بر خیز یا علی کس خطبه بر خوان بر خیز لب خطبه خوانم و بعد ثنا خدا عز وجل
 گفتم بدستگاه تروج کن در بام رسول و دختر خود را فاطمه و کرد انید هر او
 در حق انکه حاضر است و راضی شدم بر این لب کواه باشد شما بر این معتر پس
 گفتند تروج کردی دختر خود را فاطمه یا علی بارکات الله لب گفت رسول آری
 پس گفتند مسلمانان مبارک گردانند حق تعالی برای او شان و بر او شان و جمع کند
 سبل ان و دیگر است حضرت و لطف از دواج خود و امر کرد انها را که دف
 زنند بفاطمه لبی دف زدند از دواج رسول پس فرمود بمن یا اباهنس برو
 این زمان و بفروش در خود را و بیا نزد من بمن ان لبی گفتم در راه و درم
 در بازار و بفروشم بیکار صد درم و دیگر به بدست عثمان بن عفان و بخود
 فیض کرد عثمان در دواج از من و قبض کردم من از وی گفت عثمان یا اباهنس
 اما بیستم من از وی بدواج از تو و تو ادی بدراهم از من نفتم آری گفت عثمان
 لبی در دواج بدست از من لبور تو گفت علی گفتم در دواج و در دواج و در دواج
 ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و خبر دادم او را با آنکه بود از امر عثمان

ادار و بعد از ان قصه از ان صاحب
 در آن بندن خانه خدا عز وجل

عثمن لبی دعا کرد او را رسول و قبض کرد رسول و قبضه و خواند ابو بکر را
 و داد ما و و گفت یا اباهنس خرید کن باین در ارم برای دختر من انچه صلا
 دارد دخترم لاد در خانه او و بر انکینت با او رسول خدا صلی الله علیه و اله
 و بلال بن حمامه لانا انکه اعانت کنند اند و انی بکر لاد بر محل انچه خبر بداید
 گفت ابو بکر ان در ارم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم من داده نفوسه و
 بنصبت در ارم بود که گفت ابو بکر لبی رفتم لطف بازار لبی خبر دادم حضرت
 از جنسی مهر و بار یا از جریمه و وساده از ادم که حشوان لبی بخل بود و
 خریدم انکور خیریه و مشک ارباب و گفتم این خادم بیت است و خریدم کوننا
 و مطهره و او درم این همه خبر تا پیش رسول خدا صلی الله علیه و اله و نهادم میدان بر دوست
 ان حضرت لبی سر کاه دید ان حضرت و قریب بود که جائز شوند اشکهای
 او بر طبع مبارکش لبی بر درشت سر خود و لطف ارمان و گفت مبارک
 مبارک کن برای قوم من و باقی بمن در دواج دفع کرد ان حضرت با هم سلمه و
 گفت برادر این را نزد خود و تا یک ماه درنگ کرد ان حضرت و بغیر
 و کرم و ثناء فاطمه و انکه او سید النس عالمی است دیگر از من شکفت
 گفت عمار چون یکماه تقاضی شده اند بر من برادر من عقیل و گفت چند آنکه
 از تروج فاطمه با تو خوشی شده ام مثل این بر صبیح چهره سر در نکشتم
 ای برادر من جبر اسوال میکنی از بیغمه که بفرستد اولاد بر تو و خند سار د
 چشم ترا با جماع شب که نفتم ای برادر قسم بخدا دوست میدارم این لاد مکر از
 حیاء ان حضرت رسول انم کن اولاد گفت قسم میدهم بخدا که بیابان نزد

رسول خدا ام تا کوم من از حضرت بردم نزد آن حضرت می رفتم که در اثنای راه ام
 این مولای رسول خدا ملاقاتی شد پس ذکر کردم این سخن را از وی گفت مکن
 این یا علی و بگذر با ما کلام کنیم یا رسول خدا در سبک کلام زمان در بیعت بهر واقع
 تر است در قلب مردان پس باز گشتم و آگاه کردم ام کم و سراسر از و احوال حضرت
 الام پس جمع شدند اهل بیت مومنین بسوی رسول خدا و بوی در خانه عالت و عرض
 کردند که فدای منم ما هم بر تو یا رسول الله جمع شده ام بر ارمیکه اگر خدایک زنده
 می شود خدایت می شود و چشم او گفت ام کم چون ذکر خدیجه کردیم که نسبت رسول
 خدا ام و مادر خدیجه را و فرمود کی است مثل خدیجه لصدیق کرد مرا و مسکه
 نکذیب آدمیان کردند و اعانت کرد مرا حال خود بردن خدا گفت ام
 سیه ذکر خدیجه کردم و والد که او عجمان بود که نو فرمودی و در سبک
 گذشت و امید اندازیم که بیکت صحبت تو ما او در جنت باشیم رحمت کند
 خدا تعالی او را و این برادر است در دین و دین و دین علی بن ابی
 طالب می باید که در اری روضه او را فاطمه را و و جمع کنی لب او مثل او را
 پس فرمود آن حضرت همه حال عا است که لوال نمیکند از من گفت ام سیه
 منع میکنند او را حیا از تو یا رسول الله گفت ام این پس فرمود رسول خدا ام
 از من که بر و بسیار علی را نزد من پس بیرون شدم از نزد رسول خدا ام
 علی دیدم او را که انتظار میکشد مرا ما سر رسد از جواب رسول خدا پس
 بر گاه دید علی مرا گفت چه خبر آورده است ترا ای ام این گفت حاجت
 کنی آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و حاضر خدمت شو گفت علی

علی پس در اعم بر رسول خدا و دی در حیره عالت بود و سر خاستند از و احوال او و در اندر
 در بیت عالت و رسیدم من و ششم پیش در آن حضرت م سر نیز انداخته حیا و سیه
 پس فرمود از من رسول خدا ام اما دوست میداری که در آید بر تو زوجه تو پس گفت
 من در حالیکه سر بر سر انداخته لوم اری فدایا بر ایترم پس فرمود خوب
 و مستر است یا اباهن در غی ارم او را بر تو در شب ماکه این است یا شب فردا
 است و الله تعالی پس برخاستم از نزد آن حضرت م سادان و فرحان و حکم فرمود
 آن حضرت م باز و احوال که زینت دین فاطمه را و خوشبو مالند و فرشت کشند در سینه
 برای او تا در آید بر سر خود پس ای او در دین حکم او را پس گفت رسول خدا
 از در ایتمیکه دفع کرده بود نام کم از من در ده در غم و دفع کرد آنرا
 بعلی و گفت خرید کن از این خرماء و روغن از و واقط گفت علی رضی الله عنه پس
 خریدم یکبار در غم خرماء و روغن از و واقط و در غم پیش
 آن حضرت پس این بر داشت آن حضرت م از در اعیان خود و طلبید سفره
 از ادم و اینست خرماء و روغن از و واقط تا آنکه گرفت آنرا
 خیار است فرمود من یا علی دعوت کن هر که را دوست داری گفت علی رضی الله
 بیرون ادم بسوی مسجد و اصحاب آن حضرت ای جمع بودند گفت حاجت کنی رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم پس برخاستند با هم و توجع کردند بسوی آن حضرت پیش
 در ادم در بیت و خبر کردم بوی که قوم بسیار اند پس انداخت آن حضرت م بر
 سفره و مال بسوی فرمود در آمده کسی نه ده پس کردم خیار خدیجه فرمود پس قوم
 در آمدند و می خوردند و کم نمیشد آنچه بر سفره بود تا آنکه خوردند و بقیه کس از

نفر دوازده نفر
 جمع شدند
 جمع شدند

مردوزن و این هم میرکت رسول صلی الله علیه و سلم بود گفت اسمم لیس فرمود من بیار
دختر مرا فاطمه و خواهر علی را لیس گرفت و از دست راست و فاطمه را از دست چپ
و جمع کرد و در و را بوسه حقه و بوسه داد میان بر و چشم بر دو و دفع کرد
فاطمه را بوسه و فرمود با علی بهترین زوجم با زوجه است لیکن منوجه شد
لفاطمه و فرمود با فاطمه بهترین شوهر را شوهر است لیس از آن برخاست
و منته می نمود در میان این سرد و تا آنکه در آورد آن بر دو را در خانه آنکه
همینا ساخته بود برای ایشان لیس برون آمد از نزد آنان و گرفت مخرج
بابت و فرمود با لیس کرد اند الله تعالی شما را و با لیس سازد پس شما را
من موافقت کننده ام با کسیکه موافقت کند با شما و خنک کننده با کسیکه خنک
باشد با کسی که در میان شما سرد و را بخدای و خلیفه میکند ارم او را بر شما گفت علی
و مکت و تا خبر کرد رسول ص بعد از این تا سه روز که در ساد بر بالیس سرگاه
صبح روز چهارم شد آمد رسول خدا ص ما در آمد بر بالیس دید الهامت عیش نشد
نشسته فرمود چه خبر شد بر اینها و حال آنکه در حجره مروارست گفت شما
قداناد بر و ما درم بر تو بدستیکه زنی سرگاه فرستاده مرثیه لظرف زوج خود
محتاج میکند رسول الله ص گفت او کند و کما الخ اوقام شود لیس اقامت کردم اینها
تا حواجج فاطمه فضا کنم و قائم شوم با و و لیس اشک در چشمان آن حضرت برید
و گفت یا سماء کاند حق تعالی برای تو حواجج دنیا و آخرت و گفت علی بود
وقت صبح و بود من و فاطمه زیر یکی در لیس سرگاه شنیدیم ما کلام رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما سماء رفتم ما ما که با سماء لیس دید آن حضرت ص لبور ما فرمود

فرمود از من جدا نشوند ما آنکه در ام بر شما لیس رجوع کرد هر یک از ما صاحب خود و در آمد
آن حضرت بر ما نشست بر سر ما را و در آورد و در و را بوسه حقه و بوسه داد میان بالیس فرمود
من با بر راست آن حضرت و گرفت فاطمه با بر و و چپا ندیم ما بر دو را بوسه
آن حضرت ص لیس بینهای خود با لیکن فرمود رسول ص با علی بیار برای من
کوزه آب لیس آب دینی خود انداخت در آن سه بار و خواند بر آن ابانرا
چند از کتاب خدا لیکن گفت یا علی بنوش اینرا و بخندارد آن اندکی لیس
فرمود من آن لیس انداخت رسول ص باقی اب بر سر و سینه من و فرمودند
دو رکعت حق تعالی از تو رحمت یا ابا الحسن و پاک کرد ترا پاک کردی لیکن
فرمود بیار برای من اب جدید لیس انداخت اب دینی در آن تم سینه
ما و خواند ابانی چند از کتاب الله عز و جل و دفع کرد بدختر خود فاطمه
لیس گفت بنوش این اب و بخندارد آن اندکی لیس کرد این لفاطمه لیس
باشد آن حضرت ص باقی اب بر سر و سینه وی و فرمود اذین الله عز و جل رحمت
و لیس تقطع میرا و امر کرد تا برون ایم از خانه و خلوت کرد با دختر خود و گفت
چگونه هستی ای دختر من و چگونه دیدی زوج خود را گفت ای پدر من نیک و
بهتر زوج باقیم او را من آنکه در آمد بر من زنان قریش و گفتند من تزوج کرد
ترا رسول خدا ص از فقیر یک نیت مال مرا و را لیس فرمود رسول نیت بدرت و نزد
تفسیر بدستیکه عرض کرده شد بر ما خراج ارض از زر و سیم لیس اختیار کردیم آنچه
نزد بر و رکما را است و امر میدانی آنچه میداند پدر تو بر انده خفیه میکند
این در نظر تو قسم بخدای دختر من نمیکند از من ترا نفیحت تزوج کردم ترا ابا ان

کسی که اقدم مردم است در اسلام و اکثر العالم است از او علم و اعظم العالم است از او علم ای چیز
 من بدستگاه الدنقالی طالع شد بر اهل زمین پس اختیار کرد از اهل ان دو مرد
 پس کرد اندکی از ابا را بدو تو و دیگر از او تو بهترین از و اوج است
 بغضبت دنیای بروی ستر او از داد مرا و گفت یا علی عرض کردم لبیک
 یا رسول الله فرمود در ای در بیت خود و لطف کن باز و جمع کن و رفی ما با
 او بدستگاه فاطمه یا ره ایت از من برخیز و مرا استخفیه رنج میداد و را
 و خوشش میزد و خفیه خوش میزد و خفیه خوش میزد او را و سیر دیکم
 شما را بخدا و کلف منکد ارم اوله شما گفت علی که بعد از ان بغضبت
 نیایدم سرفاطمه و اگر اه نکردم بعد از ان و سراسر امری تا آنکه بغضبت کرد او
 له الدنقالی و نه او بغضبت او را و بدو رسید که بودم من که میدیدم
 او را پس میبخت د از من محوم و محوم لبیب نظر من لبیب او گفت سلام لبیب
 برخاست ان حضرت م تا باز کرد دخی نه پس فاطمه گفت یا رسول الله
 طاقت مرا که خدمت خانه کنم لبیب عطا کن من خدا و میک خدمت کند مرا و در
 کند مرا بر امر خانه لبیب گفت که او اخدام با فاطمه چه چیز محبوب است نزد تو اخدام
 یا لبیب از اخدام لبیب نفتم بگو ای فاطمه لبیب از اخدام لبیب گفت ای بدر من خیر امن
 ای کارم لبیب گفت اولاد و خدام لبیب کن خدای غزو و جل را در زیر و زسه
 و سه بار و حمد کن مرا و را سه و سه بار و لبیب لبیب مرا و را سه و حمد را لبیب
 این صد است سر زمان و سر از حسن است در منیر ان یا فاطمه بدستگاه تو اگر بگوی این
 لا یصح بر او زکات میبندیم هر که باشد ترا از او دنیا و آخرت این

این است ترجمه کلام خوارزمی بلفظ و سینه این احادیث در مانده حضرت امیر بیان
 کرده شد و فرمود استخار مع الی النختری قال قال علی الله فاطمه بنت اسد مع باسم الفی
 فاطمه بنت رسول الله ص و محدثه خارجا و سقایه الماء و الحاج و ملک النعل فطربت
 العینی و النخبر و الطلی و مودر است که چون حضرت فاطمه زهرا علی رو بر و رانش
 مرثیست و نان بر ابر عیال خود از دست خود و دستهای خاکی می
 زد و از اندک مبارکشی متغیر گشته بود و دست مبارکش را میزد و مقامش را میزد و خانه
 او غبار آلوده میگردید و یکبار برای طلب خادمی پیش ان حضرت مرافقه ان
 حضرت ص فرمود من استمالا خنری تعلیم کنم که لبیب از ترا اخدام باشد و مسکه
 بجایم خواب او بدو میسند و یک بار بجان الله و یک بار بجان الله و یک بار
 و چهار بار الله اکبر و حضرت امیر فرمود که هرگز این در را گاهی ترک
 نکردم و گویند که ازین روز ملائکه برای خدمت ان سیده ن و عالم حاضر
 میمانند و خدای تعالی میداند که ایسا خود بود حرکت نمود و او را در طیار میشد
 و قصه مشائده الی ذرا من حالت و فرمودن رو بخدا م که فرشته های
 موکل خدمت اولاد من اند با لاد را شتر حضرت امیر رفت و متولد شد
 از ان نبعه الرسول و دلبر حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و در زانی
 سه سیریم حسن علیه السلام روزان نمود در صحن شیر خواره و دو دختر زیب و ام
 لغنوم و آورده اند که دختری بسیم هم متولد شده بود سمات بر قبه فانات فنت
 در صحن سالی قال فرقیح النخا فاما ریب فر و حیا الی من این احسن علی الله
 بن حنفیه بن ابیطالب و ولدت له و ماتت عنده و اما ام کلثوم فر و حیا الی

فرع و بنی کعب تمام ملات عمر بن زوجه عول بن حنفی بن ابی طالب و بعد فوتش نزد
 اخوه محمد بن حنفی بن نوفا بن زوجه عبد الله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و مانند
 عنده فرات وقت الذي مات فيه ابنا زيد بن عمر بن ابی کعب و صلی علیهما السلام
 بن عمرو و سعد بن ابی وقاص فكانت فدا سسان لم يرث احد من الآخر
 و قدم زيد بن کعب علی الدمام و العلم عند الله ذر الجدل و الله اعلم
 بشئکم کتب بر قسم یارب العلی ما شرونا قب ان لبقه الرسول صلی الله علیه و آله
 الخجله انکم وی احب تر من اولاد و اول خدا صلی الله علیه و آله نزد ان حضرت
 صلوا و چونکه ان حضرت قدوم از سفر فرمودی اول خانه ان سیده النساء
 فرود آمدی بعد از ان یانه از وراج تشرف فرمودی فرزند استیاب کان رسول
 السلام اذا قدم عن عمرو و اسفرد و ما مسج فضلی فيه کعتین ثم یالی فاطمه
 ثم یالی از و اجم و از الخجله انکم ثارت داد ان حضرت م توی که باکر
 کرد انید خدا می غرو جل ترا و اولاد تر از عذاب نیز ان عرج عباکی
 ان النبی ص قال لفاطمه ان الله غیر مفضلک و لولدک و از الخجله انکم ثارت
 داد ان حضرت م در حق وی که سید عالم و سیده ن و جنبه فردوسی است
 قال صلی الله علیه و آله و سلم لا ترضی ان تكونی سیده ن و نره الامه اولی و
 العالمین و عن ابی سعید الخدری انه قال قال النبی ص فاطمه سیده ن و اهل
 الجنه الامکان من مريم بنت عمران و فرید استیاب عن عمران بن حصین
 النبی ص عا د فاطمه و مر فیهم فقال کیف محمد بنک یاسه قالت انی وجعه و انی
 لیزید مالی طعام الخجله قال یاسه اما تر فیمن انک سیده ن و العالمین قال

وقبلة لها انه قال م فاطمة سيدة نساء العالمين ثم قال ان فاطمة ارسلت الى ابي بكر
 ميراثها من النبي ص فبما افاد الله به لقلب صدقة النبي بالمدينة وذكر ما بقي من خمس
 خيرة فقال ابو بكر ان رسول الله ص قال لا نورث ما تركناه صدقة انما لكل ال محمد
 في نفعه المال والى والد لا يغيب شيئا من صدقة رسول الله ص عن حاله التي كانت
 عليها في عهد رسول الله ص ولا علم فيها بما عمل به رسول الله ص فاني ابو بكر ان
 يدفع الى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على ابي بكر فذكر ذلك فبقيت فاطمة حتى
 توفيت وعاشت بعد النبي ص سنة الشهور فلما توفيت دفنها زوجها علي بن ابي طالب
 ولم يؤذن بها ابدا وصلى عليها انتهى ودر بعض كتب اعتذر ان ابي بكر اراد ان
 لضعة الرسول وربي بابهم مروي است روى البيهقي عن السعي ان ابابكر
 دخل عليها وفاطمة رضي فرضا فقال علي رضي هذا ابو بكر سادتنا عليك
 قالت رضي الله عنها احب ان اذن قال نعم فاذنت له فدخل عليها فرضاها
 حتى رصيت كذا في الما ورد في فرضاها النظره عن محب الطبري انه دخل
 ابو بكر فاطمة رضي فاعتذر اليها ففرضت عنه وعن الادريجي قال بلغني ان
 فاطمة رضي الله عنها غضبت على ابي بكر فخرج ابو بكر حتى قام على بابها فمروم حار
 قال لا ابرح مكانا حتى ترضي عني بنت رسول الله ص فدخل عليها علي رضي الله عنه
 فاقسم عليها الترضي فرضيت عنه نذا والد اعلم وخاري ان حديث دكرتهم اخر
 بيان كرده است قال اخبرنا مالك بن اوس بن اخيدان البصري ان عمر بن الخطاب
 دعاه فبينما هو جالس عنده اذ اناه حاجبه يرفا فقال يا ابي بكر فرغما وعبد
 الرحمن بن عوف والنسر وسعد بن ابى وقاص سياتون قال نعم فادخلهم فلبث

فلبث قليل ثم جاء فقال يا ابي بكر عباس وعلي سياتون قال نعم فلما دخل فادخلهم فلبث
 امير المؤمنين اقصى بيني وبين نذا وما تخفها ان فرغما والد من بني النضير فاست
 على وعباس فقال الربط يا امير المؤمنين قضي بيننا وارج احدنا من الآخر
 فقال عمر الشدكم بالله الذي باذنه لعمركم السماء والارض بل تعلمون ان رسول الله
 قال لا نورث ما تركناه صدقة يريد بذلك نفسه فلو اذ قال ذلك فاقبل عمر
 على علي وعباس فقال الشدكم بالله الذي تعلمون ان رسول الله ص قد قال ذلك
 قال نعم قال فاني احدثكم عن نذا الامر ان الله كان خص رسول الله ص فمروا الله في العظم
 احدا غيره فقال وما افاد الله على رسول الله ص مما اوتهم عليه من خيل ودر كاه الى
 قوله قد سرنا كانت نذا خالصة لرسول الله ص والد ما احدا ردا دكم و
 لا استأثرنا بها عليكم لقد اعطاكموها وتسمها فيكم حتى لقي نذا المال منها فكان رسول
 الله ص ينفق على اهل بيته ستم من نذا المال ثم يا حذالي في جعله مجمع مال الله فعل
 بذلك رسول الله ص في حياته الشدكم بالله الذي تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال
 علي وعباس الشدكم بالله الذي تعلمون ذلك قال نعم قال عمر ثم توفى النبي ص
 فقال ابو بكر انا ولي رسول الله ص ففعل ما فعل في رسول الله ص
 وانتم جميعه واقبل علي علي وعباس وقال نذا ان ابوبكر كان فيه كقولان
 والله يعلم انه فيه صادق بارر الشدكم يا علي ثم توفى الله ابابكر فقلت انا ولي
 رسول الله ص والى بكر ففعل ما فعل من امارته اعمل فيها بما عمل رسول الله ص وما عمل
 فيها ابو بكر والله اعلم اني فيه لها دق بارر الشدكم يا علي ثم توفى الله ابابكر فقلت انا ولي
 واحدة وامركا واحد ففعلت يا عباس تاني فيك من ابن اخيك وجاهلي

فصلک و در وفات وی رحم و اختلاف نبیر است غیر از کتب و توفیت بعد رسول الله
 پیغمبر قال محمد علی کسمه اشهر و قدر در این شهر مثل و در عینه کسمه اشهر و در عمر بن خطاب
 توفیت فاطمه بعد رسول الله بنیامین اشهر و قال بنی بریده عاشت بعد اشهر بنی
 یوما و صحیح ان است که وفات فاطمه علیها السلام در شب ششمین ماه رمضان المبارک
 بعد از پیغمبر شش ماه بود کما صحیح البخاری و قدر فیما مضی و قدر الکتاب عجم جعفر
 ان فاطمه بنت رسول الله قالت لکما بنت عمیس یا اسماء انی قد اقبلت بالبیع
 بالنس و انه یطرح علی المردة الثوب فیصفها قالت یا اسماء رسول الله لا اراک
 شبرا راسته یا رضی الحیثه فذلت بحرا و طبعه فبیتها رطب فخرتها ثم طرحت علیها ثوبا
 فقالت فاطمه ما احسن نداء اجمعه تعرف به المردة من الرجال فاذا ماتت فاعلمی
 انت و علی لندخل علی احدنا فلما توفیت جارت عائشه تدخل فقالت انما لندخل
 فقلت الی الی بکر ان بیده الختمه تحول بیننا و بین رسول الله و قد جعلت لها
 مثل هودج العروس فحجابها بکر فوقف علی الباب فقال یا اسماء ما حملک علی
 انی مسغت ازواج النبی ص ان تدخل علی بنت رسول الله و جعلت لها مثل هودج
 العروس فقالت امرت انی لا بدخل علیها احد و امرتها انی صغت
 و بی حیه فامرته انی اصع لک قال الیو بکر فاصغی ما امرتک ثم انصرف
 و علیها علی رضی الله عنه قال ابو عمر فاطمه رضی الله عنها بنت رسول الله و کما است
 اول الیوم فوفاه و علی علی بن ابیطالب رضی الله عنه و هو الذی علیها مع
 اسماء بنت عمیس و لم یخلف رسول الله من بناته غیره ثم قال و اختلفت
 وقت و قالها فقال محمد بن علی و ابو جعفر توفیت بعد رسول الله لسته اشهر

اشهر و روی عنه ابنا البیت بعد وفات رسول الله لسته اشهر و قبل بل مات بعد
 وفات النبی ص بانه یوم ثم قال و قال المدائنی ماتت لسته اشهر و حلون من شهر رمضان
 سنه احدى عشرة و هی اسماء بنت عمیس و کنت قبل النبوة خمس سنین و علی
 علیها العباس و اختلف فی سنه و قت الوفات فذكر الراسخون الخارج عن عبد
 الله بن حنین ما انا محمد کلمت فاطمه بنت رسول الله من السن فقال علیها
 و قال النبی ص لکلمی کم بلغت من السن فقال لا خمس و لست سنه و ذکر عن محمد بن
 جعفر قال کانت کینه فاطمه بنت رسول الله ام ابنها و لعلی کینه اندک ما
 کذا و روی عن عکاس رحم و داند در قبر وی رحم و علی رحم و فضل بن
 عکاس و روی ان یسقی عن الشعیب ان فاطمه لما ماتت دفنها علی بیل و اخذ
 لیسنی الی بکر الصدیق فقدمه فی الصلوة علیها و در مدارج آورده که در محل
 دفن وی علیها السلام اختلفت بعضی بر آنکه مرقه مظهر وی در
 بقیع است در قبه عباس که انجا سائر اهل بیت نبوة اند و بعضی بر آنکه در
 دفن وی هم در بیت وی است که داخل مسجد شریف نبوی شده است
 و ضاره او را از خانه بیرون بردند و الا ان زمارت وی هم در ایام متعار
 است و قول دیگر آمده که قبر وی رحم در مسجد است در بقیع ذکر آن
 مسجد کرده و نماز کردن در وی و صبت نموده است و بعضی دیگر ذکر
 این مسجد کرده اند و گفته اند که وی معروف است به بیت اخضر که فاطمه
 زهرا در ایام حزن و مصیبت زکوة از صحبت مردم توحش و حدائی
 گزیده در آنجا اقامت کرده بود و نیز گویند که موضع خانه که علی مرتضی در

بقیج کرده بود و قول اول صحیح و موافق اخبار و آثار است صلوات الله علیها و سلم
 اللهم ارزقنی زیارة روضتها المبارکة و اجعلنی من زمرة اصحابها المخلصین و
 اختر لی فی زمرة محبها المبتشرین بدار الجنان برحمتک یا ارحم الراحمین امین
 رب العالمین ... و این باب مشتمل بر مناقب و آثار امام عظام السبط
 الاعظم و الامام الکرم الشهدا و الی محمد بن الحسن علیه السلام و مشتمل علی مناقب
 ل اول در بیان خلافت آن شتراده عالمیان را بیان میکند و این رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بدانکه سرکاره وفات یافت و شربت شهادت
 نوشید حضرت امیر المومنین پدر بزرگوار آن امام علیها السلام الی
 شد آن شتراده عالمیان او خلافت را بوسیله پدر خود و با جماع اهل
 حل و عقد بروی و بود این در عشره اخیر رمضان مبارک سنه اربعین
 من الهجرة پس ترتیب داد اعمال را و امیر کرد امیر الا و ملاحظه فرمود امور
 مسلمانان و بود اتفاقا امر بروی بنفص حدودی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 فرمود در خلافت شش ماه و ابا محسن خلیفه حق و امام عدل و صدق
 بیعت کردند و بر اجماع اهل کوفه که بیعت نکردند علی مرتضی را علیها
 السلام و جمع معاویه خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام و بیعت حضرت امام
 حسن ۴ دریافت خروج کرد بران امام حق در سنه احدى و اربعین من
 الهجرة و مراجعت نمود بان که خود بسوی عراق و روانه شد آن شتراده
 و استغفار کرد در میان با جمیع تابعین خود و بود چهل هزار کس و بعضی من
 شیعه و سبعة ائمه و بعضی اصحاب طایفه فرات و بعضی اصحاب عصبه تنجوا

تنجوا و ساء قیام و بعضی کما کفی نزل سباطا و شب النجاة را گرفت چون
 روز روشن شد قصد فرمود که امتحان نماید اصحابی که خود را در یافت کنند و قال
 البیان در لطافت نامتبر که داند اولیا و حقوق را از اعدا و باشد بر بعضی
 در لقاء معاویه و اهل الشام پس او فرمود که باید دادند مردمانی که حاضر
 شوند در مسجد جامع فاصموا و بعد المبتشر فظلم و قال الحمد لله که حمده حامد
 استند الی الله الاله الاله که شهادت شد و این شتراده عالمیان را بیان میکند و رسول الله
 بالهدی و دین الحق لپیغمبر علی الدین طه و اسمع علی الوجی اما الله فوالله الی لا رجوع
 ان الون قد اصحت محمد الدعوه و اما الفی طه طه و اما اصحت محمد علی سلم معاویه و لا عید
 له السوء و لا در دین علیه عالم الاوان ما کرمون فی الجماعة خبر که حاضر الفقه الاوانی
 ناظر یک خبر امین نظر که لایک فلاحا لقاوا افری و لا شرد و اعلی را بنی عفر الله علیه
 و کم دار شد و ایاکم ما فیه من المحبة و الرضی قال فظن الناس انهم الی بعض و قالوا
 ما ترونه یزید یا لوالد الله و الله یرید ان یباع معاویه و یسم الا و الله فقا لوالکفر
 الله الرجل ثم شد و اعلی فطاسه و انتهی به حتی اخذ و امضاه من تحتی
 سر علیه عبد الرحمن بن عبد الله بن حوال الدردی صریح مطلقه علی عاتقه فمقی
 حال متقلد الیف بغیر داد ثم دعا بغیر سه فرکه و اصدق به طواف من
 خاصه و شجیه و سفوا منه من اراده لی فقال ادعوا لی ربه و بعد ان قدعوا
 له فاطا فوابه و دفعوا الناس عنه و ساروا منه شتو ما من غیرهم فلما فر من مظل
 سباط بد را الله رجل من بنی اسد فقال له الجراح من سنان فاحد علیام فغلبه
 و سده معمول و قال الله اکبر اشکرک یا حسن کا اشکرک البوک من قبل ثم

ثم طعنه فخره حتى بلغ العظم فاصطفى من وخر جميعا الى الارض فوثب اليه رجل من شيعته
 الحسن فقال له عبد الله بن جطل الطائي فاشترى مني بدينه وخصني به فوثب
 اليه عليه اخرا فقال له طيبان بن عماره فقطع الفقه فملك بني ذلك واخذوا كان
 معه وحمل الحسن عليه السلام على سير الى المدائن فانزل سعد بن مسعود القمي وكان
 اذا دخل امير المؤمنين عليه السلام بيته فانه الحسن ثم على ذلك والسفل لم يوافق
 كذا في الارض والنجس المفيد من علما والامامة ليس جونا بحدوثه وانكره تعالى
 شدند وما في قبيل درميان ان ان مانند فریب کردند و بی از ان
 ان شتران را ده و لا حق شدند معاویه و نامه بنو شتران بعضی دیگر
 از رسانی قبایل معاویه را با طاعت وی و ذمه خود گرفتند که ان
 شتران را اسیر کرده خوانند داد و رسید احوال این گروه حفاکار
 بسبب مبارک ان فرزند رسول خدا و نور دیده جید و گوارا پس تا بل فرمود
 و نظر کرد در احوال اصحاب خود و حفاکاری انان و با فرمود معاویه
 انان باید رفت و علیها السلام پس مایل شد بسوی مصاطع معاویه ترجحا
 علی المسلمین و غایب عن سفک و ما لم اما حضرت امام حسن را صبی بر مصاطع
 بنود و نبوت معاویه قبول نمی فرمود و بنا کید و ممالحه حضرت امام حسن علیه السلام
 بنا بر مصطلح قبول نمود اما کاتبی از امیر شام ملاقات فرمود و در رسم نامه
 و مقام هم نداشت و وزیر الشطان جاسری انکاشت فی حیوة الاموان
 الکبیر ثم قام بالدرجده انه امیر المؤمنين الحسن بن ابیطالب رضی الله عنهم
 و کنیت ابو محمد و لقبه الزکی و امه فاطمه الزهرا رضی الله عنهم بوسع نه بالخلافة

بالخلافة بعد موت والده ثم صار الى المدائن و اسقوا بها من الماء من ادماء مناد
 ان قبا قد فعل فالعير و ان كان الحسن رضی الله عنه قد جعله مقدس المشي و هو قيس
 بن سعد بن عباد رضی الله عنه فلما خرج الحسن رضی الله عنه عدى عليه الجراح الكندي
 و هو ليس بمفوحاه بالخبر في محلة لقتله فقال الحسن رضی الله عنه فقتلني بالكرس و
 و قسيم علي السوم شريدان قباي زيدا فر العادلين و رغبه فر الفاطميين و الله على مناده
 بعد حين ثم كتيب الى معاوية تسليم الدر الجية و اشترط اليه شروطا فاجابه معاوية الى
 بالتمس منه و صير له على ما استرط عليه فلم الامر الى معاوية و بايع طرس على من شتر بيع
 الاول و ذلك لانه راي المصلحة في جميع الكلمة و ترك العادلين و ظهرت العجزة في قوله
 اني ابني هذا اسيد صلح العدي و فر و ابنته لعل العادل صلح به من قضيت عظيمين
 من المسلمين و قال انه اخذ منه فني معاوية الف الف درهم و قالت فرقة انه من
 ما درج فر الجاد الاول و اخذ منه مائة الف دينار و قال اربع مائة الف الف
 درهم و لقى انتم سطر عليه ان عكبة من بيت المال فباخذ منه حاجته و ان الى الجيد
 من تبعه فخرج معاوية بذلك و اجاب فخرج الحسن رضی الله عنه لفسه و لم الامر الى
 معاوية و صاطح و دخل هو و اباه الكوفة و فر الصابنة و اخرج من سعد من طروق
 فجا لد على الشعي و غيره قال بايع اهل العراق بعد علي بن الحسن بن علي فار الى
 اهل الشام و فر مقدس قيس بن سعد فر اساعنة الفاسموت كسرة الحسن فر الى
 طبرستان مكل من الاسار و نزل الحسن المدائن فنادى مناد في عسكر الحسن الان
 قيس بن سعد مل فوقع الدنهاب في العسكر حتى انتهوا فسطاط الحسن و طعنه
 رجل من بني السدحمر يدعى عمر و تسلم الدر الجي و ارسله الى معاوية تسليمه عليه

تتميم

وامك بنو جدر رسول الله وجدك حرب وجدتي خديجة وجدك نقيب فلعن الله هذا
 دور ولا تهاجروا الشرا فداوا قدما كفرا ولغا يا يقال طواف من بال مسجد
 ائبن ائبن ولما استقر الصبح من الحسن بن علي ومعاوية على ما ذكرناه خرج الحسن عليه السلام
 الى المدينة فاقام بها كما قد عبطه لازما لم يمتطير الا مرة غروا ان تم لمعونه
 عشر من امارته وعزم على البيعة لابنه وسر كاه ففقط شد وتمام كشت صحيفه
 مشورت داد عمرو بن العاص معاوية را كه در خواست ما بدر حضرت امام
 انكه عظيم خواند درين باب واعلان و اظهار ما بدر مردمان بيعت خود
 مر معاوية بن ابي سفيان را كويست كه مكره دالت معاوية ابن امر
 وكفت كه صحيح احتياج نيت ما را در اين امر ليس تا كيد نمود عمرو و عاص و بجا
 وكفت من منجوايم تا كه ظاهر شود مبايعت فرزند رسول خدا م بتو بايعت
 تا بنده مردمان ترازى عدد و تكرار و الا احتمال نزاع و بر كشتى مردمان است
 و تا كيد تمام نمود معاوية را بران تا انكه در خواست ابن امر از ان شايسته
 و وجهان پس قبول فرمود و البته شده بر منبر عظيم طولى بر زمان
 مبارك را انداخته استعجاب ما داخل معاوية الكوفة حتى سم الامر اليه
 الحسن رضى الله عنه كلم عمرو بن العاص معاوية ان يا الحسن بن علي ما خطب
 الناس فكره ذلك معاوية وقال لا حاجة بنا الى ذلك قال عمر و لكني اريد ذلك
 لبيد و عنة فانه لا يدري نوره الدارة ما هي ولم ينزل معاوية حتى امر الحسن عليه السلام
 ان خطب فقال قم يا حسن فكلم الناس فيما جرت بيننا فقام الحسن رضي الله عنه فحمد الله
 و انشأ عليه ثم قال فر يد ليه اما بعد ايها الناس فان الله يدكم باولنا وحقن

وحقن دماكم ما خرنا وان الله الامر و الدنيا نزل و الله عز وجل يقول وان ادرى
 اقرب ام بعيد ما نؤعد و ان الله انما يحسن القول و علم ما يكون وان ادرى لعنة الله
 متاع الى حين فلما قال قال له معاوية اجلس فجلس ثم قام معاوية فخطب ثم قال لعروضا
 من رايك وفي حيوة احيوان الكسير قال السبي شهدت خطبة الحسن رضي الله عنه حين
 صالح معاوية و خطب نفسه في خلافة محمد بن عبد الله و انشأ عليه ثم قال اما بعد ان ليس
 الكيس و الحق الحق العجور ان هذا الامر الذي رخصت انا و معاوية فيه ان
 كان له فواحق مني وان كان لي فقد تركته لم ارادة لاصلاح الله وحقن دماء
 المسلمين دما ادرى لعنة الله عليكم و متاع الى حين ثم رجع الى المدينة و اقام بها
 و عوتب على ذلك فقال رضى الله عنه اختبرت علماء على ملت الجماعة على الفقه
 وحقن الدماء على سفيان و انار على النار و نزل الاستعجاب على السبي انه لما حرو
 الصبح من الحسن بن علي رضى الله عنه و معاوية قال معاوية فاقطع الناس
 فا ذكر ما كنت فيه فقام الحسن بن علي رضي الله عنه فقال الحمد لله الذي بدأنا اولكم
 وحقن دما و اخركم الا ان الحسن الكيس السبي و اعجز العجز العجز و انكم لو ظلمتم من طعن
 و جاعل من رجلا حده رسول الله و جدتموه غيري و غيري الحسن و قد علمتم
 ان الله تعالى يدكم كيدي فالعدكم به من الضلالة و رفعكم به من الجهالة و اعزكم
 به بعد ان ذلك و كنتم به بعد العلة و ان معاوية نازعتني فقلتموني و قد نظرت
 اصلاح الله و قطع الفتنة و قد كنتم بالعتوى على ان الامون من سالت و هي ابر
 من خارج فرأيت اسلام معاوية و اضنع كبرت سبي و بينه و قد بالعتوى و است
 ان حقن الدماء و خير من سفيان و لم ارد بذلك الا اصلاحكم و لفاكم وان ادرى

لعل منته لم يفتاح الى حين ثم نزل فقال جرد معاوسه اردت الانذا بدران سورك
 الله تعالى في الدارس كذا ارا حظه روايات مكررة معلومة بانه انما يفيض امر لسوى
 معاوسه ان شئنا باده تمام را غير از اصلاح مسلمانان وحفاظت دماء الكائنات خيرى
 دبر مقصود بود بمرامه چون امام عليه السلام احوال بعض ونداد مردمان معلوم فرمود
 و ظاهر اهل كوفه را بديافت بعضى حرکات از انان مخالف باطن يافت صلاح
 وقت فرصلح ديدند انهم معاوسه للاحق امر خلافت دالت خياجه بزم تقضى نوا
 آمده لما مرنا لقا انه من الطلقاء ولا يجوز له الخلافة ونيقولن امر لسوى دى بعد
 القضا و مدت بعض سنة خلافت است بس امير شام داخل است در ملك و خصوص
 امام امارت دى در امام حرج و فادين تابت كشته كه از بن مصالحه اند و دى
 كه و رتى مرينى شام لار و باده و ملايى بخاطر شئزاده عالميان حضرت امام بن
 عليه السلام راه يافته و اما حضرت امام حسن عليه السلام محض بديافت بعض ونداد
 بنو اميه اس مرا حيا بود خياجه حضرت امام حسن عليه السلام تا زمان امارت
 امير شام ارجود ملاقات با وى نكرده تا انكه يكبار دى كذشت كه در ارسا مبيع
 موعود معاوسه توقف نمود چون دى موسم حج مكره امده و از الحى و راحت كرسنه
 نمود حضرت امام حسن هم عازم شد ملاقات امير شام و مقصدى شد امام حسن
 عليه السلام را بر اين امر ان شئنا باده قبول لغرمود و فرمود كذا از اندازم
 انكه اندازم نظر بر ظالم و فى الامناء و قال مصعب بن الزبير حج معاوسه فلما انصرف
 الى المدينة فقال الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن عليه السلام فلما خرج معاوسه
 قال الحسن رضي الله عنه ان علينا دنيا و لا بد من اتيانها فركب فراسه فلم يلحقه عليه السلام

فمردا عليه يحيى عليه ثمانون الف دينار و قد اعنى و كلف عن الدليل فقال معاوسه ما نذا
 فذكر ذلك فقال اصرفوا بما علي الى اني محمد رضي الله عنه ونيقورده اندك
 سراسر اصحاب اخبرني انهم و غير الطعيف مكر دند امام حسن عليه السلام را بر
 صلح قال فى الاستيعاب عن ابى السراق قال كنت فى مقدمه الحسن بن علي رضي
 الله عنهما عشرة الف مكر مستمنين لقطر ابي فقام من ابد و احمر على فقال ابى انهم
 و علينا البوالع و على صلح الحسن بن علي رضي الله عنهما فاما شئنا باده فاما
 العبط و اخبرنا فلما جاء الحسن رضي الله عنه الكوفة انا شئنا باده فاما شئنا باده
 سفيا ن بن سنان فقال السلام عليك يا نذا المومنان قال لست بمكر و لكنى
 كبرت ان اصليكم في طلب الملك و فى الصابية عن عمر بن دينار قال كان معاوسه
 يعلم ان الحسن عاكره الناس للفتنة فمر رسله و اصبح الذي سبها و اخطاه فنداد
 ان اخذت به و الحسن حى لمجول نذا الامراء قال فقال عبد الله بن جعفر قال لي
 الحسن عاكره الى راس و اياها الحب ان ما لى عليه لى ما يوفى راس الى انما الى
 المدينة فانه لنبا و اخلى الامر معاوسه فقدت الفتنة و سفلت الروا و قطعت السبيل
 قال فقلت له خبرك الله خير من انه محرم مع الى حسن فذكر له فقال انك
 فلم نزل به حتى رضى و قد الفنا عن طلال بن حسان جمع الحسن عاكره راس اهل العراق
 فى نذا القصر قصر الدارس فقال انكم يا نعمتي على ان لا يجوز من سب لى راسا ربا
 من حاشى و الى قدما لى معاوسه فاستجوابه و اطيعوا و فى صورة الجوان و
 كانت خلافة ستة اشهر و خمسة ايام و قيل ستة اشهر الا انما و دى مكره مكره
 الله صلح الله عليه بده اخلد فم ثم يكون ملوكا عضو صائم يكون جبر و نواف دان

الارض فقال لما قال صلى الله عليه وسلم ز ثانيا در مناقب و ما تروى عليه السلام از
 الخلفه انكم بودا حب سترى اولاد باي حضرت صديق الله عليه السلام ضيايكم مروى است
 لم يرفق رسول الله و روى بسجده و امدان شانهاده عالميان و شست بر شيت
 ان حضرت م ليس كوا راند انت رسول الله انكم فاطر الان شانهاده را التلذذ في التوقف
 نموذج انكم ان شانهاده از خود جدا اند ليس كوا راند انت ان حضرت م اخرج
 النسي و الطبراني و البيهقي عن عبد الله بن شداد عن الهادي عن ابيه قال خرج عليا
 رسول الله في احدى صلواته العشاء و هو حامل حسنا فهدم النبي م فوضع ثم لم يبر
 الصلوة فصل في سجده من ظهر الى صلوة سجده اظاهها قال اني فرغت راسي فاذا صبي
 على رسول الله و سوس جد فرجعت الى كودي فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الصلوة قال الناس يا رسول الله انك سجدت من ظهر الى صلواتك سجده اظاهها حتى
 طمأنانه قد حدث امر اذ لو جى اليك قال كل ذلك لم يكن ولكن ابني ارطختي ففكرت
 ان اجد حتى يقضى حاجته و في الاصابه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس و كان
 الحسن بن علي يثبت على ظهره اذا سجد ففعل ذلك غير مرة فانوا انه انك لتفعل هذا
 شيئا ما را شانهاده باخذ قال ان ابني اندا يصلي الله به من فتيان عظيمين من
 المسلمين و فيه عن الشعبي قال انرا كونا من اشي النبي م من ابنة فدخل عليا عبد
 الدين الزبير فقال انا احكم ما شانهاده الله به و اجتمعت اليك من علي و راسه في
 و سوس جد ففكرت رقبته اوقا ظهره مما شانهاده حتى يقول هو الذي نزل و
 لقد رايتكم في و سوس راكع صرح له من رجليه حتى يخرج من الجنب الاخر و يخرج الى
 بريرة سمعت اذني ثمان و البصر عني ثمان رسول الله م و هو اخذ رقبته

لغفقه جميعا و قداه على قدم رسول الله م و هو اخذ رقبته من لقدمه و الله حمى
 تسع قدمه على صدر رسول الله م و قال اني لم قبله ثم قال اللهم اجبه فاني اجبه
 وعند احمد بن محمد بن طريق زبير بن العفر بن الحسن بن علي كخطب بعد ما صل على اقام
 رجل من الاراد دم طوال فقال لقد رايت رسول الله م و الصفة في
 حيوته يقول من احبني لله عليه السلام ان يد الغارب و من الى بريرة قال
 خرج عليا رسول الله م و معه حسن و حسين بن علي عالم و يد علي عالم
 و سوس يلم نذارة و نذارة حتى انتهى اليها فقال من احبها فقد احبني و من
 الغضبا فقد الغضبي و عن در عن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا
 سجد و ركب في الحسن على ظهره فاذا اراد ان ينعوا اياها ان الله ان و عليا
 فاذا قضى الصلوة و صعد في حجره فقبلها و اخذ عليا باحدى يديه ثم ايد فراسه
 و مر المسند من حديث ام سلمة قالت دخل علي و فاطمة بالاحرى فجل عليا عليه
 سواد فقال اللهم اليك لا الى النار و لم طرق في عنقه و اصد فرسهم
 و از الخلفه انكم ان رت داد ان حضرت م در حق وى كه وى سيد است
 اهل حبه انك في الاصابه و لم حديث خذ فقمه الحسن و حسن سيد است
 اهل الحبه و لم طرق النبا في الدار خرج علي و جابر و بريرة و الى سعيد و مر
 النجاري خرج اليه بكرو راس النبي م على المنبر الحسن و الحسن معه و هو يفتل على
 الناس مرة و يقول ان ابني نذ اسيد و فعل الدان الصبح به من فتيان عظيمين
 من المسلمين قال احمد فلما دلى لم يرق في حلقه فمجه من دم و قال بنام فلفظ
 الله امثال الجبال في احد يد فذل انضرب هو نذر و بعضهم ينفص من ملك من

سوس
 فاما انما شانهاده و هو في حلقه

فاسماه رسول الله كسيرا وكان عليه السلام في يوم فاضلا دعاه ورطمه وفضلته الى
 تركه الربنا رطمه مما عند الله وقال والله ما احسنت منكم يا فتى ولحقني الى
 ان ارام محمد علي ان يراق فزدك محبة دم وعطر حسرتي عطر قال قلت لئن رمت انك سر
 اخذك فقال قد كان جاجم في يدني يا ربون من حارست وبن لمون من سالت فتركتها
 اتخا وجه الله وحسن دما وانه محمد ص واز الخلد انك ارا الو سررة فروي است
 شبي حسن مع علي عليه السلام سئس ان حضرت ص لوفه وال حضرت ثم لبار دوست
 سيد ائت ويرافر مودك سئس ما در خود رو من كفت همراه وي بروم فرمود كه نه
 ناكاه برقي از آسمان آمد در روشني ان برفت تا به سئس ما در خود نشيد وولد
 رضي الله عنه فتر الصف من شهر رمضان وقبل فتر الصف في شعبان وقبل فتر
 حلون كسبه ثلث في الهجرة على الصبي وقبل كسبه حسن وروي عن انشاب انه ولد
 سنة شهر ولم يولد كسبه شهر مولود ففانش الحسن بن علي وعيسى بن مريم وفر
 غيره الله الحسن والحسين ابراهيم ذكرا والمهمور انه ولد سنة شهر ولما ولد اذن النبي
 في اذنه النبي واقام فرائضه اليسرى وختمته يوم السابع ولادته وعق عنه
 وفي رواية كسبه في وقال لفاطمة زلي سعة ولقد قتي بوزنه فضة واعطى العالم
 رجل الحقيقة فكان اهل مصر باجرة او مع العتقين سبل الحسن وفضل المسرة كسبه
 الذهب وافرده وكان عتقه ابريق فضة فظلم الله اهل السجدة ما في الكسب نعم ليس
 بالظول ولا القصر على من احسن الناس وجها وبذرا وكان شبه الناس
 بركون الله صبي الله عليه وسلم وكان جعد الشعر خفيف السواد وقيل بالحناء والكم
 وكان يكنى بامروء السقي والطيب والركي والسبط والولي وغير ذلك وكان كريا

فربما حليا زابدا اذ امكنه ووقار جم انتاب كسبه الفضائل حج ماشا من عشر من حج
 والكماس لعا دمن بخرته وخرج من ماله الله من ماله الله وقاسم الله ماله ثلث مرات حتى انه
 كان يعطي لعلد وميك لعلد ويعطي خفا وميك خفا وفر السوايد ولفر ازمو اسم حج
 كه ببا ده بكمه رفت بارهاك درم كردكي ازموالي دي كفت كاشا حيدان
 سوار شوي كه درم باي تو فر و نشيد انرا قبول نكرد وكفت چون بمنزل نرسيد
 تر السبا سي ميشش خواهد اند كه مقدار روغن داسه باشد اروي محروم كاشا كن
 مولاي دي كفت بپر و ما در من فداي تو باد در هيج منبري كسبه ندوم كه ويرا
 اينج دوا باشد در هيج منبر از كجا خواهد بود فرمود كه خواهد بود چون بمنزل رسيدند
 سببا سببا اند فرمود كه اند ان سباه كه ميگفت بر و و اروي روغن محروم
 بوي ده چون ان مولاي ميشش ان سباه اند و روغن طلبيد كفت اي علام انج
 الله از براي كه مي خري كفت از براي حسن بن علي رضي الله عنه كفت را ميشش وي
 سببر كه من مولاي وم چون به سئس وي رسيد كفت فرمولاي تو ام و من ميگيرم
 لكن خاتون را در دره كسبه است دعا كن كه خدا تعالى سببر تمام اندام بفرمود
 كه بمنزل خود باز كرد كه خدا تعالى ترا چنان سببر كه خواهي داد و دي از شيعه ما
 خواهد بود چون ان سباه خانه خود رسيد قال را چنان ديد كه فرموده بود و از
 انجمله انكه بود وي عام السخي النكاح في الصواعق اخرج ابو نعيم انه خرج من ماله مائة
 وقاسم الله تعالى ماله ثلث مرات حتى انه كان يعطي لعلد وميك لعلد ويعطي خفا
 وميك خفا وكسب رجلا ليل ربه عز وجل عشرة الاف درهم فبعث بها اليه وجاءه
 رجل يشك عليه حاله وفقره وانه دات يده بعد ان كان مريا فقال انذا حق سوا

واقطع رجائهم عن كوار حتى لا يروا احد ايسر اليهم وما ضعف عنه قوتها وتصرفه على و
 لم يسه اليه رغبتي ولم تبلغه مسكني ولم يحرك لي نيلها مما عظمته اجد اخي الاولين والآخرين
 مع العاقبة فحسني به بالرحم الرحيم فقال والله ما الحجت فيه فهو عاضى لغبت الى معاوية
 باللفظ وحسن ما سلف فقلت الحمد لله الذي لا ينس من ذكره ولا يحسن من دعاه فترأى
 النبي صفر النمام فقال يا حسن كيف انت فقلت بخير يا رسول الله وحدثني حديثي فقال
 يا بني هكذا من رجائي الخافى ولم يبرحوا الخلق وازالوا ان انت لم تخرج غلبه فدرمان شام
 كنت وف دان ان عالم كبره ونهضت اغترال ليعالم رواج بانك حسن لهرى درخ
 باب بخدمت ان شانه را به عالمان من نامه نوشت تا اصفان حتى كرد و در خندق
 از منان برخيزد وى بمكورات من اوله شرف فرمود مصورة السوال السلام الرحم
 الرحم السلام عليك انى رسول الله وقره عينه ورحمة الله وبركاته اما بعد فانكم
 معاشر بني كاشفة كالفلك الحار ية من البحر اللجج ومصباح الدجى واعلمم العدى و
 الامانة الفادة الذين قولك يا ابن رسول الله عند حساسا من القدر واخذت فدا من انظار
 لعقلنا بالقر عليه رايك عالم ورسولنا بعلم الله عظم وموارث يد علمكم وانتم شيد
 الله على الناس السلام ومصورة كجوات لسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فقد انتهى الى كتابك
 عند جبريك وجبرت من غمت من اغتدا والذي عليه راسي ان من لم يعلم من ما لهدر
 خبره وشهره من الله فقد نف ومن حمل المعاصي على الله فقد محر ان الله لا يطاع باكره
 ولا يعطى لعلمه ولا يعمل العباد من الحكمة لكنه انما لك لما علمكم والفادى عليه قدرهم ما
 اسروا بالاطاعة لم يكن لهم صداد ولديهم عينا بانها وان غطوا بالعبودية وشاؤوا
 ان من علمهم فنجول بينهم وبينها فعل وان لم يفعل فليس سواهم عليها اجبارا ولا الزم الكرا

يا من علمهم فنجول بينهم وبينها فعل وان لم يفعل فليس سواهم عليها اجبارا ولا الزم الكرا

الكر بما باقى جم عليهم ان عزمكم وحصل لم يسيل الى اخذنا دعالم اليه وشرك ما نعلم عنه
 ولله الحمد الباقية والسلام ومن كوار بملته سلام ما رواه ابو العزم ان امير المؤمنين علي
 بن ابي طالب رضى الله عنه فقال يا بنى ما السلام قال يا ابن السداد دفع النكر بالموت
 قال قال الشرف قال اصطباغ العسيرة قال فما السلام قال السلام من العسيرة قال فما السلام
 قال احصوا الرمدى قال ودان عرصه قال فما الخضر قال الحرة على الصدوق والكلول عن
 العود وفارما الغنى قال رضى الله عنك ما قسم الله نعمه وان قل قال فما الحكم قال كظم
 الغيظ وملك النفس قال فما النعمة قال شدة الناس ومنارهم اخر الناس قال
 فما النذل قال الفرج عند الصخرة قال فما الكلفة قال كلاك فيما لا عينك قال فما
 المجد قال ان تعطى من العزم وتغفر من الحزم قال فما السواد قال انبان الجليل وشرك
 القبيح قال فما النعم قال اساع الدماء وصحة النواة قال فما الفضيلة قال تركت
 الحسد وطاعة المفيد وروى رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لا ادب لمن لا عقل له ولا
 مودة لمن لا حمة له ولا حساب لمن لا دين له وروى عن الحسن عليه السلام ان الصمت
 فقال سوسر العوز من الوضى وفا علمه من راحة وروى سواها انه قال لم يلدك الناس
 فترئت في الكبر والخرق واحمد فاكبر ملكك الذبح وطمع في الغنى والحرم غدا النفس
 وبه اخبر ادم الجنة واحمر راسه السود ومنه قيل يا بنى ما سبل دمر الفصول المهمم قال
 للامات رحلا ان يرحلوا منه وكاف بده وسر حوسرته ونفصل رجائيك و
 بينه وفيه الفاء على السلام دخلت على علي بن ابي طالب عم ومو كود سواهم ما ضرب
 ابنه لم يخرعت لذلك فقال لي اخبرني فقلت وكيف لا اخرج وانا دراك

علی بنده الحاله فقال ما صبر علی هذا اربعه ايام ان حفظت نلت ثم انما یاسی غنی
 اکر من العقل ولا یفر من الجهل ولا وحشته اشد من الجحیم ولا طمشی الذم من الخلق و اعلم
 ان مرده الفناعة والرضی الکرمن مرده للطلاء و قد افادت عندهم مرده بالکلام
 قبل السلام فلما یسوه و کراماته و علیه السلام مرشش انکه با حاطه در ایند آورده اند
 که روز یک از اولاد ز سر در سفری بودند در خلعتی نیکه خوش شده بود
 فرود آمدند برای امیر المومنین حسن رضا در بای یک کلمه فرستادند و برای
 زبیر در بای یک کلمه دیگر زبیر گفت که کاشی بر من کلمه خرمای سرودی با خود در حضرت
 ایام فرمود که خرمای زبیر گفت اری دلت بد عابد است و در زبیر
 خیر میگفت که کسی ندانست فی الحال تنگ کلمه نبرد و برک بر آورد و بخیر تر بار آور
 ندانست بانی که مالک آن بود گفت ای سحر کلت و الدائم المومنین حسن علیه السلام
 گفت که این سحر است لکن دعائست مستجاب که از فرزند نفعی بر واقع شده
 است پس بانی کلمه بالارفتند و انچه بار آورده بود بر بدن هم لکهاست کرد
 و انچه در مناقب در علیه السلام واقع شده است زباده از آن است که
 با سقفا در اید و در جمیع اوقات و اعصار علما در این باب اتفاق کرده اند
 حتی قال ابو جعفر حب ال تعار پس الدیمان و بعضی عن الکفر و النفاق
 و قور رتخو دند از الله حق و لوفی حفره جبارة علی الامیه و العباسیه
 فی حنوة الکیوا ان تکبیر قبل جلس ابو یوسف یعقوب بن الکیب یوما مع المتوکل
 و کان یودب اولاده فی المعسر و الموبد و لدا المتوکل فقال لیعقوب
 ایها احب الیک انبای ندان ام حسن و احسن علیها السلام فقال ان قسیر

قسیر خادم عیض ابی طالب خیر شک دم انیک فقال المتوکل الدیرال سلوان نه من
 معاه ففعلوا ذلک فمات فی لیلۃ الاسباسی لم یس خلون و شبر حشره اربع و
 اربعین و ماسی ثم ان المتوکل ارسل لولده عشرة آلاف درهم و قال مرده
 دمه و الکر که از کاه ابن خلکان فرستادند و علی الدقیقی فرستاد و الیه
 المرجع و المالب سیوم در بیان وفات ان امام همام علیه السلام آورده
 اند که ویر از سر دادند چند بار و تا شبر کرد و روی زیر آن چون لطف
 و حکمی بر مراح معلوم میشد میرفت لطف روضه جود کو خدایم و می نمود
 سینه خف و بر سر مبارک ان حضرت پس بر طرف خف و در عارضه
 مرده مرسته اخبر که تا شبر کرد در رخ بار و گویند که حامل این امر خاتون
 وی جوده بنت الدعش بن قیس بود با غوا و برید مع معاویه و فریض
 التوازیح و کسب مومنه ان روضه جوده بنت الدعش بن قیس کشته با غوا
 نیز بدیع معاویه و کان بر لخص لها ان بنز و جه ففعلت فمرض الحسن رضی الله
 عنه اربعین یوما ثم مات فبعثت جوده بنت الدعش الی زیدت لم الوفا
 با و عدل فقال ان لم یکن رضا ک الحسن امضا ک للعنا فصار فی حفره
 مع خسر الدنيا و الدخرة ذلک هو الحسن ان البین و در بعضی روایات آمده
 که زید داد بر جوده بفرموده معاویه ابن ابی سفیان قال کافط الو
 غم و بن عبد الله بن العتق ب قال فماده مع الی بکر بن حفص بن عمر بن
 علیها السلام بنت الدعش بن قیس الکندی و ماتت طالعه کان ذلک منها
 بتدیس معاویه الیه و ما بدل لها فر دکر و کان صرا و الیه العلم و مکتوبند

که بر مالیکه بعد از آنکه حضرت امام حسن علیه السلام بوفت شد که دم بود پس ماند در روضه العبدی
 در روضه با جملین روز و سه گاه شد بدید شد امیر روی علیه السلام غریبه بیرون کند فراتر
 مرا نظر و سخن و از آن بدید که نظر کنم در ملکوت سموات و از ارباب است پس سرگاه بران
 آوردند و اولی قال اللهم الی حبس عندک فانما اعراس العرس و اوله الوعظ و من جوده
 الجوان الکبیر و کان الحسن علی روضه العبدی قد کتمه مرده جوده منبت الی حبس فکنت برفع
 من محنته که کذا اطمینان دم و کان روضه العبدی بقول سمیت السهم مرارا اما اصانی فیها
 با اصانی فی نزه المرحه و آورده اند که بوفت و فانت حضرت امام حسن علیه السلام
 وی حضرت امام حسن علیه السلام بر بالین در حاضر عرصه عرض کرد که از برادر سر که ماند از
 که نیز از سر داده است گفت برادران بر سر که در این بخت گفت از فرموده که از آن
 کس باشد که من کان مریم باسن و کانان حذر غالی از همه سخت تر است اگر
 نباشد دوست بخندم که بخت برادر من بکشد و فرموده با اخی قد حضرت
 وفای و دلی فراقی وانی لاحق بر نه و اخذ کیدی لفظ وانی تعارف من این
 دست وانی اخاصه الی الله تعالی محمی علیک لا کفایت فرزندک شایسته فاذ انصبت
 کیمی محمی و اخی و کفی و اخی علی سر بر الی قبر جدی رسول الله ص لا حدیده عهد
 ثم ردت الی قبر جدی فاطمه بنت اسد فادفنی بناک و اقم علیک بالمدان الله
 تدفین فراموش دم و ظاهر از این روایات آن است که مقصود از این کلام آن است که
 عالمیان له آن بود که بخندید عهد نماید با جد خود نه دفن خود در روضه نبوت
 و نه دفن خود در روضه العبدی و اما منتهی حجت را در فراموشی بقوله فادفنی بناک و
 ستغیم یا این دم انما القوم یظنون انکم تریدون دفن عند رسول الله ص یملکون من معکم

مقام فخر و کرامت علیک السلام فی الحدیث بعد از آن ذکر کرده سرگاه که بر دین خدا
 انک شایسته بود قبر جدی رسول خدا ص بعد از آنکه در روضه جعل مروان بقول بارب
 سماهی حزن او در روضه عثمان فی القصر المدینه و بدین سخن مع الشیخ م لا یكون
 فک اندا اما حمل البف و کادت الفتنه مع من بنی باثم و بنی امیه فنادوا من
 عباس الی مروان فقال له ارجع من حبس حبس فانما مانع بر دفن صاحبنا عند رسول
 الله ص فکنا نرید ان یکبر دم عهدا بر باثم نه زده الی جدی فاطمه فندقم عهدا
 لوصیه بذک و لیکان اوصی بدفنه مع الشیخ م فکنت انک انت اقر با عامن رونا
 عن ذلک کنته کان العلم بالبد و رسول م و کمره قبره من ان لفظ الله بد ما لظرف
 ذلک فیره و دخل علیه غیر اذن و فرموده و انی لکنت السهم مرارا اما لکنته مثل
 نده المرحه و لقد لفظ طالع کیدی مراشی انکنا یعود فعال له یمن ای اخی فیه
 شاک قال و ما برید اسرید ان یصله قال نعم قال لی کان الی اقل فالد ارشد
 لعمروان کان غیره فقل القبل و بری و رتی کان مکتوبه من علیه قل هو الله احد و لا یستشر به
 هو و اهل بیته فقصوا علی ابنه السیف فعال صدقت و باده فعل ماله اهل فالفی الله
 ایا اخی مات لانی الصلوات و سرور خیر آمده که وصیت فرمود که مرا دفن کنید در
 روضه جدی محمد ص علیه السلام و کما لک روضه اذن دید مرا و الله در خیمه
 البقیع و در خیر آمده که مروان نه حکم مانع شد از این کار فالفی الله احد و لا یستشر به
 لما حضرت الوفاة قال لشیخ اخی ان و بان رحمه الله فی رسول الله ص
 استشف لک الله و رخی ان یكون صاحب قبره البدن و اولها انو یکر فیما حضرت
 ابی بکر الوفاة لشوق الیها ایضا حضرت الی عمر فاما حضرت علی ثوابی است

فقد و ان یستشر به

هو ادرسم فلم يترك البقاء لبقوة فصرف عنه الى عثمان فلما ملك عثمان بولس لم تم توزع
حتى حرقه الشريف وطلبها فاصفى له منها والى والد لا ارى الى يوم الدين الله البت
النوبة واخذته ولا اعرف بما استحقك لسهاء اهل الكوفة واجرحوك وقد كنت
طلبت الى عائشة اذ امت ان يادني فادفني فمر بها مع رسول الله ففعلت والى
لدوري لعله كان ذلك منها جانا فاذا انا مت فاطلب ذلك عليها فان طاب
لنفسها فادفني فمر بها وانا اظن القوم سيمنعوك اذا اردت ذلك فان فعلوا
فلذلك نهيهم في ذلك فادفني في الصنع المعروف ان لي فيمن فيه اسوة فلما مات الحسن
رضي الله عنه اتى الحسين ثم الى عائشة فطلب ذلك اليها فقالت نعم وكرمه فبلغ ذلك
مروان فقال كذبت وكذبت والد لا يدفن هناك اريد منعوا عثمان من
دفنه في القبرة وبردوني دفني حسن فمر بها عائشة فبلغ ذلك حسن رضي الله
عنه فدخل موطن نعم في السلاح فبلغ ذلك مروان فاستلام من احد يد الفبا
فبلغ ذلك اباه بريرة فقال والدنا هو الا ظلم جميع الحسن ان يدفن مع ابيه
والدنية لان رسول الله ثم الطلق الى الحسين رضي الله عنه فماتته وقال
له اليس قد قال اخوك ان حلفت فماتت دلي الى مقابر المسلمين فلم ينزل حتى
فعل وحمله الى القبر فلم يشهد لومئذ من بني امية الكعبي بن العاص وكان يومئذ
امير اعلى المدينة فقدم الحسين رضي الله عنه في الصلوة عليه وقال في السنة ولد
من الوليد بن عتبة فماتت بني امية لان كلوه لشهد اجاره فمر كوفته وشهد وفيه
دفن الى جنب امه فاطمة رضي الله تعالى عنها وشهد وصلى الله على ابيها انتهى
وفي حصة الحيوان الكبير وكانت وفاته في شهر ربيع الاول سنة تسع واربعمائة

واربعين وقيل ثمانين وصلى عليه سيد العاص ودفن مع امه فاطمه رضي الله عنها
 ودفن في تلك القبر ايضا الحسن بن العابد بن وانه محمد الباقر وانه جعفر
 بن محمد الصادق ثم اربعة في قبر واحد فاكرم به قبر اوفيه ايضا القلاخ
 ابن خلکان ومثل ذلك قبر الشيخ جابر بن محمد كنف مروان بن الحكم الى
 معاوية بن مالك واليه معاوية بن ابي ابي المطلب الى الحسن رضي الله عنه
 فلما بلغ معاوية بن سفيان بكبر امير المؤمنين فقبور اهل البيت في تلك القبور فقال
 فاخته بنت قريظة لمعاوية اقر الله عليك يا الذي كبرت للاخوة فقال مات
 الحسن فقال علي موت الحسن بن فاطمة بكبر فقال ما كبرت شيئا بل كبرت في كل شيء
 فقبلي ودخل عليه ابن عباس فقال يا ابن عباس اني تدرى ما حدث في اهل
 بيتك فقال لا ادرى ما حدث الا اني اراكم مشبهين او قد بغضت بكبر فقال
 مات الحسن فقال له ابن عباس يرحم الله ابا محمد ولما ولد يا معاوية لابي
 حفص بن حفص بن عبد الله بن عمر في عمرك ولما ولد ايضا ما نحن فلقنا ايضا
 بام المفضل وخاتم النبیین فحضر الله تلك الصدقة وسكن تلك العبرة وكان الله
 اخلف عليا بن عبد الله بن ابي طالب فقال له معاوية كم كان في سنة فقال مائة
 اشهر وان يتعرف سنة فقال احببته ترك اولاد اصغار اقال خلدا كان
 صغيرا كغيره والى احببته لاني محمد سمعته وقبضه الى رحمة الله في الدنيا عند
 وفي سنة اخلف الصالح فقال بالفاكر الله امير المؤمنين فله كبرى الله الا سوسى قال
 فاعطاه علي بن عبد الله الف وعروضا واشياء فقال خذ ما قسمها علي الله وفي
 جامع الأصول لفلان الى داود وقال خالد بن معدان وقد المهدى من معدن

انظر لطف النفس ودرج الشعراء وقصده الناس في الالفاظ لطلب فضله وذكر اصحاب
 السير بان زبير بن الحسن كان على صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في سليمان بن عبد الملك
 كتب الى عامله بالمدينة اما بعد فاذا جاءك كتابي هذا فاعطه لزيد اعل صدقا
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واذهب الى فلان بن فلان رجل من قومه واعنه على ما استعانك
 عليه السلام فلما اختلف عمر بن عبد العزيز اذ الكتاب قد جاء منه اما بعد فان زبير
 بن الحسن شرف بني هاشم وبنو عبد المطلب فاذا جاءك كتابي هذا فاعطه لزيد اعل صدقات
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واعنه على ما استعانك عليه السلام وخرج زيد بن الحسن من الدنيا
 ثم سعى في الفتنة ولاداعا له بدع من الشيعة ولا غيرهم اما الحسن بن الحسن فكان
 جليلا رئيسا فاضلا ورعا وكان على صدقات امير المؤمنين في وقته ولم يمع
 الحجاج حر رواه الرضا عن الحسن بن الحسن كان الحسن بن الحسن واليا صدقات امير
 المؤمنين في عصره فاسروا الحجاج بن يوسف في مكة وهو اذ ذاك امير المدينة فقام
 له الحجاج اذ دخل عمر بن علي فصدقات ابيه فانه عكس ولقنه الملك فقال له الحسن لا اغتربا شرط
 علي ولا ادخل فيه من لم يدخل فقال الحجاج اذن ادخل اما لو كنت فلكم الحسن عنه حتى عفل
 الحجاج عنه ثم توجه الى عبد الملك حتى قدم عليه فوقف على باب لطلب الاذن فمر كثر من
 الحكم عليه فقال له يحيى مال اليه ولم عليه في امر مقدمته وخبره ثم قال اني انا فلك عند
 امير المؤمنين نعم عبد الملك فلما دخل الحسن بن الحسن على عبد الملك رحب به ورحب سائره
 وكان الحسن قد سعى اليه السب ونهى عن ام الحكم فاحسب فقال له عبد الملك لقد سعى
 اليك السب يا ابا محمد فقال كبر وما يمنع يا امير المؤمنين من سبته اني اهل العرفان لقد عليه
 ابرك عتونه اخلافة فاقبل عليه الحسن بن الحسن فقال من هو والد الرق قد ردت ليس

كما قلت ولكن اهل البيت سعى اليه السب وعبد الملك سمع فاقبل عليه عبد الملك وقال
 علم ما قدمت له فاحسبه ليعول الحجاج فقال ليس ذلك له الكس اليه كذا بالذي اود
 فكتب اليه واوصل الحسن بن الحسن فاحسب صلته فلما خرج من عنده لعنه من الحكم فعاتبه
 الحسن بن علي بن كلاب فحضره وقال له ما هذا الذي وعدتني به فقال له يحيى الدار عليك
 فوالله لا نزال نساك ولولا سبكت يا قضي لك حاجته وما لو كنت نرا
 كان الحسن بن الحسن حضر مع عمه الحسن بن علي فلف فلما وصل الحسن بن علي واصر اليه فقول
 من اهل جاد به اسما من خارج فاعنه من ابن الدار و قال والد الله لا
 ليوصل الى ابن خولم ابا وقال انه اسروا كان به حرج في بعض قريته فمضى الى
 الحسن بن الحسن فخطب اليه الحسن بن علي فاحسب فقال له الحسن بن علي احسبه
 يا بني اجعلك اليك فاحسب الحسن بن علي لم يرد جوابا فقال له الحسن بن علي فاحسبه
 لك ابني فاعنه في الترتيب يا بني فاعنه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقبض الحسن ولم
 حسن وعلو كسبه واخوه زيد بن الحسن حي ووصى الي اخيه ولما توفي
 الحسن بن علي من روجه فاعنه الحسن بن علي فاحسبه فطاس وكانت لعموم
 اللعل ولعموم النصارى وكانت لسبب الجور العين طابا فلما كان راس الحول قالت
 لموا اليها اذا اظلم الليل ففوضوا انرا القضا فلما اظلم الليل سمعت قائلا يقول
 بل وجدوا ما فقدوا فقال اخبر بل يسيروا فاقبلوا فاحسب الحسن بن الحسن
 بن علي لم يرد في الخلافة ولا ادعاه له بيع كما وصفنا وحل اخيه زبير
 واما عمر والقاسم وعبد الله بن الحسن بن علي استشهدوا بين يديهم باللف
 وعبد الرحمن بن الحسن خرج مع عمه الى الحج فمضى والحسن بن الحسن كان له فضل

که از سیاحت حسین و برقی رخساره بوی راه بردن در تاریکی و بود از کینه
تا با یارانش با رسول خدا و خواجه امیر المومنین امام حسن ع از کینه تا فرق میان
آن حضرت بود و فرمود رسول خدا در حق وی که حنی از من است و
من از حنی خدا دوست دارد ای که حنی را دوست دارد و حنی
سبلی است از اسباط و نیز در خبر آمد که روزی حضرت امام حسن
حنی علیه السلام پیش رسول خدا نشسته بگریه میفرمود و فرمود حنی
ای که بگریه حنی را حضرت فاطمه زهرا گفت یا رسول خدا این فرمود حنی
ای که بگریه حنی را حضرت فاطمه زهرا گفت یا رسول خدا این فرمود حنی
بگریه رسول خدا فرمود که ای که حنی را بگریه حنی را بگریه حنی
در خبر آمد که آن حضرت روزی امام حسن علیه السلام بر خیزد و الت خود
نشاند و بود و پس خود را بر ابراهیم ع را بر خیزد حنی را این ع
فرمود و گفت که خدای تعالی این سرد را از برای تو جمع خواهد کرد
یکی از تو باز خواهد گشت کنون تو را اختیار کن هر که را ازین سرد و که نخواهد
رسول خدا فرمود که اگر حنی وفات کند سرفراق وی تمام جان من شود
و من جان علی و من جان فاطمه و اگر ابراهیم وفات کند بیشتر الم در جان من
باشد الم خوشی را اختیار کردم بر الم آن و بعد از سه روز ابراهیم وفات
کرد و از آن باز هرگاه حضرت امام حسن ع پیش رسول خدا آمدی بگو
دادی بر حنی وی و فرمودی ایلا و فرجی من خدایت ما بنی ابراهیم و حنی را
فرمودی و آن قال کان رسول الله خطبا اذ جاء الحسن و بن علیهما فمعدان

فمعدان احمران شبان و غیر آن فخر رسول الله و المنبر فجلها و وضعها بین یدیه
ثم قال صدق الله حيث قال انما اموالکم و اولادکم فتنه نظرت الی یدین ابی
میشبان و غیر آن فلم اصبر حتی قطعت حدی و رقعتهما و انزل الیوب و قال
دخلت علی رسول الله و الحسن ابی و بن علیان بین یدیه فقلت انجیما یا رسول
الله قال و کیف لاجبهما و عمار کانتما فی الدنیا اثنیما و قال رسول الله
الحسن ابی و بن علیان اهل الجنة و بود وی علیه السلام معزز تر از جمیع
اصحاب بزرگتر می باشد از شما و در مورسات وی سعی بلیغ می بود
فی الامم و قال حنی بن سعید الدلفاری قال عید بن حنی حنی بن
بن علی قال است عمر و بنو فطمة علی المنبر فمعدت الیه فقلت انزل عن المنبر الی
و اذهب الی منبر ابیک فقال عمر و لم یکن لالی منبر و اخذنی فاحلنی معه
اقلت حنی بیدی فلما سر الی الطلق الی مصر لم یهاجری من ملک فقلت و الله
علمنی احمد قال مالی فوجعت لیساما قال فانتیه لوما و هو حال المعادیه
و انی خیر بالهبار فرجع انی ثم فرجعت مع فلفنی بعد فقال لی الم ارک ملت
یا امیر المومنین الی حنی و انت قال المعادیه فرجعت مع انی عمر فقال
احسن مع انی عمر فانما است ما نری فی اوسنا الله ثم انتم و قال سنده صحیح
ثم نقل عن یونس بن اکتوفه عن عبد الله بن عمر جالس فی ظل الکعبه اذ رای
الحسن ع مقبلا فقال احب الله من الی اهل السماء الیوم و فی الروای
عن ابن عباس قال لما فتح الله الدار بنی علی اصحاب رسول الله ع فی ابام عمر
امرهم بالذبح فذبحوا فمعدان و امرهم بالذبح فذبحوا فمعدان و امرهم بالذبح فذبحوا

رسول الله قال من بدو اليه الحسن بن علي فقال يا امير المؤمنين اعطني حق ما اؤا
 الله علي الحسين فقال له بالرحمة والكرامة وامر له بالف درهم ثم انصرف فبدا
 الحسن بن علي فقال يا امير المؤمنين اعطني حق ما اؤا الله علي الحسين فقال
 له بالرحمة والكرامة وامر له بالف درهم فبدا اليه ابنه عبد الله بن عمر فقال يا امير
 المؤمنين اعطني حق ما اؤا الله علي الحسين فقال له بالرحمة والكرامة
 وامر له بمائة درهم فقال يا امير انما رجل مستد اضرب بالسيف بين يدي
 رسول الله الحسين والحسن طفلان في تلك المدينة تعظيم
 الله الله وقطعتي خمس مائة قال نعم اذهب فاشي باب كاهما وامر كاهما و
 جد كجدهما وحدة كجدهما دم كعصا وخال كخالهما وخاله كخالتهما فانك
 لا تاشي به اما ابوهما فاعلم الرضا واما الهما فاعلم الرضا واما جداهما محمد
 المصطفى واما جدتهما خديجة الكبرى وعنها جعفر بن ابیطالب وخاله علي
 رسول الله واما خاله رقية وامر كلهم انما رسول الله وفرمود درو طهرا
 ۴ در حق ان بردوش نرا ده الحسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب الحسين
 باسميت بها العرب في الجاهلية ازام اى رث كه گفت بنش رسول خدا ام ادم
 ولقبه باروان الله خوالى ديدم ام كه از ان سر كسيده ام رسول الله
 فرمود كه چه ميدي گفتم كه ديدم باره از ان تو بر بده اند و در كنار
 من نهادند رسول فرمود كه شك ديده فاطمه لسري ارد و در كنار
 تو باشد بعد از ان امير المؤمنين حسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 و عن الفضل بن عبيد الله قال دخلت على رسول الله فقال

فقلت يا رسول الله رايت حيا مكر الليرة قال وما هو قالت انه شدي قال
 ما هو قالت رايت كان قطعة من حديد قطعت ووضعت في حجرى فقال
 رسول الله رايت خير الله فاطمة ان الله تعالى علما يكون في حجر
 فولدت فاطمة الحسين فكان في حجرى كما قال رسول الله فدخلت يوما
 على رسول الله فوضعت في حجره ثم كان في العظام فادعينا رسول الله
 صهره فان الدعوى قالت فقلت يا بني الله يا بني انت داعي مالك قال اتاني
 جبرئيل فاخبرني ان الله يقبل اني نذرا فقلت نذرا اني نذرا اني نذرا
 من سرته حمراء ولود ان نذرا اده عالمان عالما عالما نذرا اده احواد
 شيئا عافيا بليغا حليما كرميا مستجعا لصفات الكمال فمر الله سبحانه
 قال مصعب بن عمير حج الحسن بن علي رضي الله عنهما فمرا وعشرين حجة فاشيا
 ولدت مثل ابن ابي رضى الله عنه ام حسن عليه السلام روى عن النبي قال كنت عند
 الحسين رضي الله عنه فدخلت عليه جارية محاسنة الطامة ركان فقال لها
 انت حرة توجه الله فقلت حسك لطافة ركان لا خطر لها ففعلت قال
 كذا ادنا الله قال وادعهم محمدا حسن منها اوردوا فكان
 احسن منها عفا وروى ان علما له جي فامر به الى الفرس فقال يا
 مولدي واهلها طين العذيق قال خلوا عنه فقال يا مولاي والعاقبة
 عن النكاح قال قد عفوت عنك قال يا مولاي والله كنت احسنين فان
 انت حر لوجه الله تعالى ذلك صنف بالنت اعطيك وفي رواية
 الواقدي في امر له جارية منه ونيز در خبر الله كبري ذري

خود میرفت مالگاه در آن راه مردی او را دید از خدام برسد انگلیس
 کدام است که با این نشان و لوگت و دجاعت که دارد دگری را بر روی
 زمین ندیده ام گفتند این است فرزند رسول خدا و حکم گوشه فاطمه
 زیرا و هنوز دیده علی مرتضی حسینی علیها السلام بجز در اجتماع این معنی
 آن مرد پیش امام علیه السلام اند و سخنان سخت و دشنام دادن
 گرفت یکی از خدام خواست که او را بسزاسند حضرت امام حسین
 علیه السلام او را مانع شد و فرمود ما اهل بیت رسول ام خیال
 میکنیم و نوش نمی نمیم بر گفته هر که ما چشم و گوش بر هر مسلم و
 مال نحن اجمال القوا صنف لای عرنا العواصف ما کوسهای محکم و
 اقبوط ایم حرکت نمیدار ما را هر با دستگیر فرمود بانگس که ای مرد اگر
 از این نمی خواهی رنجیده باشی بمهاطه بر دارم و اگر فرض خواهی ترا شک
 کرده باشد ادای دین تو کنیم و اگر امری دیگر پیش آمده باشد
 بگو تا من عدت تو بر آن او تمام و الا تو بر این حرکت ناحق حرارت
 نمیکردی فی الحال آن مرد ساری شرف افتاد و از گفته خود پشیمان شد
 و توبه نمود و مشهور است از وی عمو که اگر ام میگردیدیم از او میگرد
 طالب لا و هله رحم میکرد و فقیر و ملطف می نواخت و حاجت من
 روا میکرد و با رحمت و باری می یوسانید و سیر میکرد و کرسه و عطا فرمود
 فرزند را را تا محله او شوخ و قوت میداد به ضعیف و فقیر میکرد
 بر بنیم و داشت عابد و میکرد صاحب حاجت لا و سیر بود که مال

مال بوی رسد و متفرق شد در ملک الخیم با و رسید از مال دنیا قسمت نکرد
 انرا سر قضا جان و صاحب حقوق و چگونه نباشد این صفت و بی غلام
 بدستگیر کردم ثابت است مرا این کرد و در اخلاص و تغییر انما می از او
 اما علم و فراست او بیش از آن است که با حاطه تخریر در آید لکن
 شمه از آن بقید قلم می ارم فمن محسن کللم حوایح الناس البکم من
 نعم الله علیکم فادعوا النعم فتعبدون فاما فان علیها السلام صاحب ای حاجت لم
 یکریم وجهه عن سواله فالرم و حبک عن ردک و قال فی خطبه قطبها
 ایها الناس فو فی المکارم و سار عواالی المعانم و لا تحسبوا المعروف فی الجملة
 و انتم الیوم النعم و لا تنسوا ما کمل فمما کمل لا حد عند احد صمم و رای ان یوم لشکرها
 فالبدله لمکافاة بمکان و ذلک اخبرنا طحاذا و اعظم احرا و اعلموا ان المعروف
 یسبب و یغیب احرا فلو را تم رجلا بالمعروف را ستموه حسنا جمیل لیسر الناس و لو
 را تم النعم را ستموه منفر قبیحا تنفر منه القلوب و بعضی عن الامصار انما الناس من حاد
 ساد و من کل ذل و ان وجود الناس من اعطی من لا یزوجه و اعطى الناس من
 عفی عن فذرف و ان اوصل الناس من و صل من قطع و من اراد بالصفة الی جنبه
 و حبه الله تعالی لما فی الدیها فی وقت حاجته و صرف عنه من البلاد با کثر من ذلک
 و بعضی عن جنبه کرمه من کرم الدنيا نفس الدنیه کرمه من کرم الاخرة و من
 احسن احسن الله الله و الله الخ من کذا القار من کتاب الصفوة و فی الفضول
 المهمة و من کلامه علیه السلام احکم رسته و الوفاء مودة و الصلوة نعمة و ان تنبأ
 صلف و العجالة کف و الضعف و اللغو و رطه و مجالسة الذناب شر و مجالسة اهل
 محبة

ائسق ربه وفيه الفيل قال بينه وبين اخيه الحسن عليهما السلام وقع فليل له اذهب الى
 اخيك الحسن ع واسترضه وعلب خاطره فانه اكبر منك فقال سمعت جدي رسول
 الله يقول اما اسن جري منها كدم فطلب احد عاصي الدخركان الى بنى بقة
 الى اخنسة واكره ان اسبق اخي الاكبر الى اخنسة فبلغ قوله الحسن ع فاته وارضاه
 فاني در ذكر اخبار واما كرمه ان حضرت م در باب شهادت امام حسين م وقع
 كشته ورجه در شان قاتل و عدوا و وارد شده في الاستيعاب قال
 ابو عمر وروى الحسن بن علي عليهما السلام عن النبي م وقال قال رسول الله م
 وانا ابي القاسم فاني بعدى ارشد اخنسة فاخرج ابن سعد والطبراني عن عمار
 ان النبي م قال اخبرني جبرئيل ان ابني الحسن بن علي بن ابي طالب
 وحادي في هذه التربة واخبرني ان فيها مجمع ومن ام الفضل بنت الحارث
 ان النبي م قال انا في جبرئيل فاخبرني ان ابني الحسن بن علي بن ابي طالب
 تربة حمراء واخرج احمد بن محمد بن علي البيت ملك لم يدخل على قبلها فقال ان
 انك تذا حينا مقتول وان كنت اراك من تربة الارض التي لقتل بها
 قال فاخرج تربة حمراء وعن النبي م قال استاذن ملك القطر ربه ان
 يزور النبي م فاذا له وكان في يوم ام سلمة فقال رسول الله م يا ام سلمة
 احفظي عليا الباب لا يدخل عليا احد فينابهي على الباب اذ دخل الحسن
 فافتم فوثق على رسول الله م بئسمة وبقبله فقال له الملك احببه قال نعم قال ان
 انك ستقتله وان شئت اراك المكان الذي لقتل فيه فاراه فجا وبسببته
 او تراب امر فاخذته ام سلمة فجعلته في ثوبها قال ما سمعت كذا نقول اننا كبره

كبره وروى احمد بن محمد بن علي بن الحسين ان الملك جبرئيل وازاد المعالي الفداء
 صلى الله عليه وسلم شيئا وقال ربح كبر وبلاد السهلة بكبر اوله ربح خيش ليس
 بالذقان النائم وفي رواية ان تراس تربة الارض التي لقتل بها فاني صار دما
 فاعلمني انه صل فالت ام سلمة فوضعت في قارورة عندي وكنت اقول ان لو
 يتحول فيه واليوم عظيم وخر راسه منها فاصبت يوم فقتل الحسين وقد صار دما وخر راسه
 قال فخر جبرئيل الا انك تربة تعظم فجا وكصارت تجعلين رسول الله م في قارورة
 قالت ام سلمة فلما كانت ليلة فقتل الحسين م سمعت قائلا يقول سمعنا ابا القاسم جليل
 حسينا الشير والاعذاب والتعليل قد نعتم على لسان بن داود وموسى
 حامل الاخبيل قالت فبليت ونفت القارورة فاد اخصيات قد خربت دما واخرج
 ابن سعد عن الشعبي قال مر على ربه بكربلاء عند سيرة الى صفين وحادي سوى قريب
 على الفرات فوقف وسال عن اسم نزع الارض فقبل كبره فبليت حتى بل الارض من
 دموعه ثم قال دخلت على رسول الله م وهو يبكي فقلت يا بليكت قال كان عندي
 جبرئيل الفاء واخبرني ان ولدي الحسن لقتل على الفرات فوضع لقال
 له كبره ثم قبض جبرئيل فقبضه من تراب شامي اياها فلم املك عيني ان فاضت و
 رواه احمد بن محمد بن علي بن الحسن بن علي بن الحسين وروى ان علي بن الحسين
 فقال صفينا مناخ ركابهم ومنها موضع رحالهم ومنها مهران ذواتهم ففرغوا الى
 محمد لقتلوا هذه العروة على عليم السماء والارض واخرج جليله انهم كان له
 مشرقه در حجة بني حجرة عاتش برمي البها اذا اراد ان يلقى جبرئيل فرفى البها
 واورع عاتش بن الاطلس البها احد فرفى الحسين ولم يلقه فقال جبرئيل من نزل قال

انبي فاعذه رسول الله فحمله على فخذة فقال جبرئيل صلى الله عليه وسلم فقال ما انتي قال نعم
وان شئت اخبرتك الارض التي لفضل فيها فاش جبرئيل بيده الى الطيف بالوقت
فاخذ منها ترابا فاداه اباها فقال اني تريت معصية وارجع الترابي فخرج
ام سلمة رات النبي فباكبها وبراسه وحشية ترابا فانه فقال قل الحسن الفاء
لذلك راه ابن عباس لفضل النار اشعث واغبر بيده فارورة فيها دم
منقطه فسال فقال دم الحسين واصحابه ازل اتبعوه منذ اليوم فنظر واقد جده
قد قتل في ذلك اليوم واخرج احمد لقل دخل على البيت ملك لم يدخل على قبلها
فقال اني انك يا اخي مقتول وان شئت اريك من ترسمة الارض التي
لفضل فيها فاستبشدهم في كماله مكر بل من ارض العراق بناحية الكوفة
ويعرف الموضع ايضا بالطف ملة سنان في التي التخي وقيل غيره يوم الجمعة عاكر
الحرم سنة احدى وستين وثلث وخمسون سنة واشهر ذاك في الطلوع
الحرم في ذلك من حجر الملك فانه سيرة بايد التت كه باخاطه ارباب لفة
ظاير كشته كه رسول خدام امام حسين رضي الله عنه راد وكتبت ميم التت و
دوستي ويرا دوستي خدا و رسول و دشمني او را دشمني اين بر دو بياني است
عداوت و بغض باقوي رضي الله عنه و خروج بر او و قتل او در حقيقت فعل و عداو
و بغض ان حضرت و خروج بروي التت و كغير و انرا امام حسين و اهل
بيت او علي كغير و انرا ان حضرت التت كه باللائق و كفر و زندقه است
اخرج احمد و ابن ماجه و الحاكم عن النبي عن البريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من احب الحسن
واحبني فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني و قال ما احرب لمن احبهم و سلم لمن

احب ان

لمن سألهم وكيف لا و ابن عباس و هو ما سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم ففهم اليوم فكيف ما
من احسن و لا اسلم و حشيت فائل حمزة قال له النبي صلى الله عليه وسلم و جئت عنى فالى الارض
من قبل الله حبه قال و هذا السلام لهدم ما قبله فكيف لفضل يوم من يرى من ذبح
الحسين و امر لفضل و حمل اليه على العتاب الجبل و ما يروى من انه لم يرفع حجر في التت
او الدنيا الا راي كشته دم غصيطه و قد يوم قبل على الفاء لذكره ابن الجوزي
و انما است كتحقيق علماء اهل كس در نحو نوحين بر ما تل امام حسين و امر قتل او
و راضى بان كندياه نكرده اند و انما وقع الدشبه في ان اهل سرير كان امرا
لقتله و راضيا به ام لا ليس علماء اهل كسنة از من تعبت اختلاف كرده اند در
كفر نريدن معاد به ليس بعضي گفته اند كه او كافر است لقول سبط ابن الجوزي
و غيره المشهور انه لما حاده راس الحسين رضي الله عنه و جعل ملكه راسه
ما حمر ران و نيشه ابيات ابن الرعي س لبت اشيائي بيد رشتند و
والا بيات معروفه در ادبنا بينين ستمين على صريح الكفر و قال ابن الجوزي فاما
حكاية سبط عنه ليس العجب من حال ابن زياد الحسين و انما العجب من خذلان خيريد و
ضربه بالفضيبت نيا يا الحسين و حمله ال رسول الله سببا على العتاب الجبال و
ذكر اشياء من قبيل ما استمر عنه و زده الراس الى المدينة و قد تغيرت رنم
ثم قال و ما كان مقصوده الا الغصية و الطباير الراس اني يجوز ان لفضل ذابا لحوارج
اليس باجماع المسلمين احوارج و العباة يفتنون و يصلي عليهم و يدفنون و لو لم يكن في
قلبه اخفا دجا عليه و اصنعان بدرسته لاحترم الناس لما وصل اليه و كفنه و
دفنه و احسن الى بل رسول الله و انهم بعضي گفته اند كه او كافر نيت زير كه

السیاسیک موجب کفر او باشد ثابت نشده است نزد ما چیزی از ان و اصل بقاد
 نیز بر سر اسلام اولست تا آنکه ثابت شود آنچه که بیرون کند او را از اسلام و آنچه
 این جوی مشهوره ان بیان کرده معارض او است آنچه حکایت کرده اند که نیز
 هرگاه هر معاوی که امام حسین م نزد او رسید گفت رخت کند خدای تعالی ترا
 ای حسین بدرستی که گفت ترا مرد دیگرند انت حق ابراهیم پیر اری کرد از این زیاد
 و گفت بدرستی که کاشت این مرد برای من مداوت در قلب بر تنگی کار و بکار
 و در کرد زمان و ان کسی را که باقی مانده بود نزد اهل بیت حسین م با سزا
 و بطرف مدینه تا آنکه دفن کرده شود در مدینه و صاحب صواعق گفته تومیدانی
 آنکه موجب علی ازین مرد و مقاله ثابت شده و اصل انت که نیز یک است
 لیبی گرفته خواهد شد باقی اصل تا آنکه ثابت شود نزد ما چیزی که موجب اخراج
 او باشد از ایمان و از اینجا که جماعتی از محققان گفته اند طریقه باید توبه
 در شان نیز بر توقف است در دو قول اول امر او بسوی مدینه بماند و نیز آنکه او
 عالم سر و خفیات است و مطلع است بر مکتوبات سر اسرار پس تعریف کنیم تا از کفر
 او و نه او را داری و الله لم تم قال و علی القول ما یسم فیه فاسق سر بر سکر
 جاسر که اخبار به النبی م فقد اخرج ابو علی مرسده بسند لکنه ضعیف
 عبده قال قال رسول الله م لا یرال امراتی قال ما بالقطر احدیت و سبی فیا بعد
 لیست گفت که از اینجا ظاهر شد که اول مدخل گفت نبوی نیز بود از این اول
 امیر مومنان نباشد و از حکمت است که هرگاه شخصی مخصوصی را بنام خود از غیر نیز گفت
 قال امیر المومنین نیز میگویم که در دیگر است تا زمانه بر و بگویند و گفت تو او

او را امیر المومنین میگوئی لیست گفته بعد اتفاق علی بر حق نیز بداخته کرده اند و آنکه
 لعن بر و مخصوص اسم او جاسر است یا نه جماعتی مثل ابن جوزی و سبط او جاسر نیز
 اند لعن بر او و نقل کرده اند انی لا از امام احمد بن حنبل زبر که گفته انت اسم
 جوزی در کتاب خود مسمی بالرد علی القصب العنید المانع عن ذم نیز بدی سالی سالی
 عن نیز بدین معاویه فقلت له کیفیه ما فقال الخویر لعنه فقلت قد اجاره لعلاء
 الوریون منهم احمد بن حنبل فانه ذکره حق نیز بدی علی نیز بدی لعنه ثم روى
 ابو زری علی القاضی الی نوح القرائی و روی فی کتابه المعتمد فی الاصول بانساده
 الی صالح بن احمد بن حنبل قال قلت لابی قوم یمنون ما انی تولى نیز بدی فقال یا بنی
 و علی مولى نیز بدی احدی من بالعد ولم لا لعن من لعنه الله فکتابه فقلت و ان لعن
 الله سر بدی کتابه فقال فی قوله تعالی فعل عظیم ان تولیتم ان فقد وافر الذر
 و لفظوا از حاکم و کتب البیوع لعنه الله فاصحهم و عمر الصارم لعل یكون فاد
 اعظم من القتل و فی روایه یاسی ما قول فی رجل لعنه الله فی کتابه فکتابه قال ابو زری
 و وصف القاضی ابو علی کتابه با ذکر فیه سال من سخی العون و ذکر منهم نیز بدی ثم ذکر
 حدیث من اخاف اهل المدینه ظلمی احدی من سبی فیا بعد و قدر و اد مسلم
 وضع من ذلك اخش من القتل و الف و العظم و السی و ایا حه المدینه با هو
 مشهور فی مرض کونینا به بکر و فعل من الصحابه فکتابه و قرأ القرآن
 نحو سبعاً نفس و بیعت المدینه ایا ما و لطلعت جماعة من المسجد النبوی ایا ما
 و اخیفت اهل المدینه ایا ما فلم یکن احمد دخول مسجد یاحتی دخله الطلاب
 و الدباب و بالت علی مشبه م لصد بقالما خبر به النبی م و لم مرض امیر دلت

الا بان يبايعوه لسر عليهم حول له الشا و بايعوا الشا و عن فذكر لم بعضهم السبعة
 عاكتا اليد وكنه رسولهم مصر عصف و ذلك في دونه الحرة هم ساجده يدالي فقال
 ابن الزبير فرموا الكعبة المنجني و احرقوا بالعارف اي الشا اعظم من هذه القبائح التي
 وقعت في امته ناشية عنه و هو مصلد اق الكوث و بعضي دكر كفته اندر لعن او جانر
 نيت زير انكه ثابت لشره نر ما جيزه مكففي لعن او باشد و لعن قول فتوى
 داده است غزالي از علماء شافعية و مبالغة كرده است در انتصار زير
 نا انكه اوله داخل جميع موافق و موافقات نعمه حتى ترمم شمرده چنانكه دميري
 در حيوه الحيوان ذكر كرده و خاطر نقل ان عبارت را ضيحي شود و دل
 حكمايت ان را كوار النمر دار دكن در احياء العلوم در باب كف ان كلام
 باين طور منكر كور ساخته كه خلاصه ان اين است كه هر كس كه از اهل قبله باشد
 و اسلام او معلوم و متيقن مخصوص اسم او لعن نمائيد كرده اگر چه فتن او نباشد
 و لعنه زير انكه بجز در مسلم لعن نمي كند و و از ان كس كه مخصوص كند او
 ثابت باشد مثل اني جهيل و اني لبيب با انكه متواتر نقل او امام اعظم را مثل
 علي بن ابي طالب است اين بجم تعييع لعن بر خدين كس البته جانر است فاما زير ليس
 حكم او باين زير انكه قتل ام حنين ثابت شده ملكه امر كرده بود اوله
 كسعت زير بغيره از و بستر اين زير انكه قتل رسا نبوده است عظيم فتوى
 عمر و سعد كرده او را براي سال امام حنين فرستاد ليس امر قتل حنين و متواتر
 بال اين زير انكه عمر و سعد بودند و مباشرت بان شمر من ذي الجوشن ليس
 لعن اين هر كس كه ان مخصوص رسم جاسر است لكن احوط ان است كه كفته

كفته شود قابل حنين يا امر قتل او و كثر قبل از توبه مرده باشد لعنت خدا بر او است
 زير انكه وحش قابل حمزه هم رسول مقبول ۳ توبه از كفر و قتل حمزه سرود و كرد و ان
 حضرت ۴ توبه او را قبول فرمود ليس انكر قابل حنين عليه السلام بر توبه مرده باشد
 توبه او البته مقبول خواهد بود لندا و لعن بعدن اسم خطر است زير انكه انكر شخصي
 بر ابليس با وجوديكه انر متعال در كثر خف تعييع بر لعن كرده است العن لعن
 نمي كند و انكار از حكم الهي هم ندانست از فرمود اخذ نخواهد شد كه چنانكه لعن نمي كند
 و انكر كس لعن بر شخصي بعدن اسم كرد از و البته سوال خواهد شد كه چرا از رحمت
 ما اوله مطرود و نودى و بگدام جبر او را مستحق لعن دانسته اري بر اهل بدع
 و غير ان لعن بر وجه كلي جاسر است و بر وجه شخصي جاسر نيت و بالجمله در اطلاق
 بدون لعنه توبه خطر است و در شكوت خطر نيت ليس كوت اولي است اين
 است خلاصه كلام غزالي در احياء العلوم و صاحب صواعق محرقة اقتد كرده
 بغزالي و كفته چنانكه منجيب نر دمن صواب است و كفته جاسر است لعن زير
 انكه چه بود فاسق جنيت كوا لعن تسليم كرده شود امر و رضا او
 لعن حنين عليه السلام زير انكه نمودن زير راه استلال و انكر باشد از ان
 راه ليس بود بنا و بل انكر چه ان نشد و سرور و استناج او قتل حنين
 ام ثابت شده است از وجه صحيح بل كذا حكى عنه ذلك حكى عنه صند
 و انچه استلال كرده است با ان احمد از ايم مذكور و هم ضل انچه استلال
 كرده است با ان ابو يعلى از حدیث مسلم ليس دلالت نيت در ان بر جوار
 لعن زير مخصوص رسم او و كلام در ان است و اما حوازل لعنه لاند

او

مخصوص فصول از اج و از اینجا است که حکایت کرده شد اتفاق بر آنکه جابر است
 لعن الله من قتل محمد بن حنیف را رضی الله عنه یا امر کرد قتل او و یا رضی الله
 بنان بغیر شریعتی بر جناح جانر است لعن الله من قتل او بغیر لعن الله اسم
 همین ثابت می شود از این حدیث مذکورین زیرا که نیست در اینها تعرض لعن
 مخصوص اسم او بل می قطع رحم و من اخاف المدينة فهو الها فان لعن الله
 الله من قطع رحم و من اخاف اهل المدينة ظلمه از اینجا است که بعضی علماء گفته اند
 در جواب کسی که گوید که از او از کسی که لعن کرد نیز بر این است بودن او امر قتل
 حسین رضی الله عنه که ثابت شده نزد ما آنکه نیز بر امر کرد قتل وی رضی الله عنه
 بلکه موقوف از آن است که امر بقتل یک مفضی قتل امام حسین علیه السلام کشته عسید الله
 بن زیاد و الی عراق بوده نه نیز بر لعن از آن است که لعن و ان صح انه
 قتل او امر بقتل زیرا که قاتل حسین را مجرم قتل او کافر می شود و اما اگر یک انما
 عظیم و انما یفر ما له قاتل فانی من الانبیاء و قال الناس فریریدلت فرق فرقة
 متولاه و نجبه و فرقه لیه و لعنه و فرقه متوسطة فی ذلک لا نقولاه و لا لعنه
 و لا لک یسکک سسر ملک الله و خلفاءهم غیر الزنادین فی ذلک و قال
 هذا البعض من الفرقه هی المصیبه و من یها هو اللدین من یعرف المصیبه
 و یعلم قواعد الشریعه المطهره ان است کلام ابن بعض علی ما نقل صاحب الصلوة
 و الله عنه میگوید اما تویی نیز بر فاعا ذنا الله و سائر
 المسین عنه و لک الترحم علیه و جعل من یوز الترحم علیه من سائر المسلمین المست
 الا تری انهم یترحم علی الی رسول الله و اصحابه فکیف یستحق ان یرحم علیه و اما آنکه

آنکه ترحم کرد بر امام علیه السلام بعد از آنکه مبارک نزد او رسید ثابت بلکه
 خلاف آن مردی است و از ترحم معتبره و کتب صحیح و رضایان نفی باین فعل
 شنیع و استتار او ظاهر می شود چنانچه بر این بصیرت و از باب علوم و اخبار
 مخفی نیست و آنکه احتمال مردن او بر توبه محمد غزالی نقل کرده و این را در تعمیم
 نجات او از لعن کرده اند و میگویند زیرا که آن بعد قتل امام حسین علیه السلام
 ان شقی از لی الشرب غیر مشغول گشته و قصاید و اشعار بر صریح تحلیل خبر و تعظیم آن
 تالیف داده و از کتاب جمیع منبئات و محرمات شریعت نموده تا آنکه بر
 بعضی افعال ازین عالم رفته و هیچ احدی توبه و ندامت او از افعال قبیه و
 اعمال شنیع نقل نموده درین صورت بلا شبهاه حق بر تعجب این حوزی است
 و نیز بدلیل بار کتاب بصیرت امر صالح امام حسین علیه السلام و فرستادن این و جان
 برای کفایت هم و که از قدیم با امام بلکه با سر خاندان نبوت او و پدرش
 زیاد عناد داشت کافر گشت زیرا که عقل صاحب حاکم است بآنکه عرض از
 فرستادن چنین کسی غیر از اهلک امام علیه السلام و اهل بیت او دیگر
 نخواهد بود بلکه این احتمال قوی و راجح است و هرگاه از تداوم نیز تحلیل
 خروج محرمه و خمر و توبین ال رسول خدا ثابت گشته و تادم فرستاده
 او نبوت نه موسسه پس سکوت از حال او چه وجه دارد بلکه اولی
 و اصوب آن است که بجه و عیان لعن بر آن جنیت نموده آید و از اینجا
 ظاهر گشته که قیاسی نیز بر قاتل حمزه رضی الله عنه می باشد زیرا که
 حشیه قاتل حمزه در حالت کفر و کذب این جنیت گشت بعد از آن که

آورد و السلام بحکم فایده نبرد بعد اسلام ترک این منتهیه شده و ظاهر است که قتال
 با فرزند پسر ۴ بدون لعون لغوی و عناد با آن حضرت ۳ از سابق متصور نیست
 پس معلوم شد هر عداوت بدر در سینه آن بد بخت ترین خلایق جای
 گرفته بود که احوال نابویافته سرور کرد مسلم که مثل این کار کند کافر گردد
 و سرگاه کافر شد پس لعن با اسم شخصی او چگونه جائز نباشد و هرگز خاطر
 نمیگنجید که بعد قتل امام حسین ۴ و رضا بنویس از آن و فرزدان و مبارک
 او توبه نیز بدین مقبول شود و آن حضرت ۴ روی آن شقی بر در خرابیند
 و چگونه متصور باشد این معنی و حال آنکه آن حضرت با وصف قبول ایمان شیعی
 حکم فرمود با و که بواجبه من میا که مرا هم من حمزه یادمی آید و از سجااست که امام
 شافعی و احمد حنبل بصریح لعن نیز بر کرده اند و او را مستحق آن دانسته اند
 و اما آنچه از امام اثنی عشریه سکوت مروی است نه از ائمه است بوده که او نیز بدین
 مستحق لعن نمیدانست بلکه از یک نام او را محسوس و ناپاک میدانست نه خواست که
 زبان خود را نگیرد و انوده نماید و شاید که مصلحت در این سکوت حفظ از شر
 اهل کوفه بوده باشد هرچند این موضع اقامت داشت و مع ذلك سکوت لایق
 الرضا و زبیر که اگر نیز بدین دانی خبیثه رحمۃ الله علیه لعن نیز بود مقتضای ادیان
 و اجتهدا و او آن بود که آنچه نزد او محقق گشته بود بیان میکرد نه آنکه گمان حق
 کند و سکوت نماید و سرگاه سکوت کرد با وجود آنکه کوفه از حامیان نیز بد
 و موالی او معلوم شد که نزد او آنکس را بل مریح و تائب نبود بلکه قابل ذم و لعن مگر
 از قریب در تلویح مصلحت وقت هم بود چنانچه در اینیه و غیره از آن بعد از او

اولاً لعن علی نیز مجوز و لعن سنی ان لا یغفل و لذ انی الحجاج قال و یحیی علی الامام قوام الدین العطار
 انه لا یبکی باللعن علی نیز بد و لا مجوز لعن علی موصوفه لانه خال المؤمنین ثم قال و سئل الجوزی
 عن لعن نیز بد و اسه فقال قال ۴ من دخل دار ابی سفیان فهو من و علمنا ان اباه دخل
 داره فصار امنا و الامن لم یدخل فلم یصر صاحب حدیثم قال و انما ان لعن نیز بد نبی و ا
 علی استیبار کفره و تواتر فضاعه سره علی ما عرف تفصیل انتهى و قال العبد المذنب العطار ابی
 فرشرح المقاصد و اما ما جری بعد هم من الظلم علی اهل بیت النبی ۴ فمن الظهور بحکمیت لا مجال
 للاعتقاد و من الساعه بحکمیت لا استثناء علی الدار و اذ لکاد لشدیدة الحما و العمداد
 و سکی له الارض و السماء و مهدم منه الجبال و شیشق الصخور و سقی سواد علی کبر
 الشهور و مر الدهور فلغنه الذل علی من یأشر و رضی لعذاب الاخرة اشد و القی
 و زاد علیه شرح العقاید النسفیة حیث قال و انما اختلفوا فی نیز بد من معاویه حتی ذکر
 فی اخلصة انه لا لعن علی و لا علی الحجاج لان النبی ۴ لم یلعن المصلین و من کان
 من اهل القبلة و ما نقل من لعن النبی ۴ لبعض من اهل القبلة فلما انه لعن من احوال الناک
 ما لا یعلم غیره و بعضهم اطلق لعن علیه لما انه کفر حاشی امر لقتل ابی بن رضی الله عنه و القفا
 علی حوز الرضا علی من قتل او امر به او اجازه او رضی به و انما ان رضی ان نیز بد
 لقتل ابی بن و استیثاره بذلك و اما نه اهل بیت النبی ۴ فاما تواتر معناه و ان کال
 تفصیل احاد افصحی لدن توقف فی شأنه بل فی ایمانه لعنه الله علیه و علی انصاره
 و اعدائه و یو بدیهه ما من من اس الجوزی و محجب تران است که در مصابیح گفته که اگر کسی
 علویک گوید کافر شود زیرا که این کلمه تفسیر است پس قتل اولاد رسول ۴ و امر
 لقتال ابی بن و جبر بر ابی بن برای بیعت با وجودیکه احمق و ادلی با ما

و خفاف ذوات مقدسه انان باشند چگونه کفر باشد و بر کفر بخاطر کفر با وصف
بودن امانت اهل بیت امانت رسول خدا نصیح اهل بیت چگونه نصیح ان
حضرت ضعیف باشد و کسیکه مقتود او این نصیح بود باشد لا محاله انکس کانه و حق
لعن خواهد بود و با خبر متواتر المعنی بودن قصد نیز نصیح اهل بیت ثابت است
چنانکه کتب اخبار و سیر سران مطلق اند و ازین جهت در سراج کفیه ان نیز بد
کان باغیا متعلبا ضرر و حیا و انحروج علی الدام الحق حرام فی الدایان کله و نیز بد
خرج علی الحین رضی الله عنه بلدا و بیل و قتل باطرب و فی شرف النبوة لما قتل
حسین بن علی علیهما السلام کتب ابن عباس رضی الله عنهما ان یزید بن معاویه الی الاربع
ان لا یملک الله بعد قتلک عشرة النبیین و یاخذک اخذ الیما و یرحم من الدنیا انما
لنورا و اخرج الواقدی من طرق ان عبد الله بن حسن بن حنظل العسل قال و الله
حرص علی سرمد حتی حفرنا ان نرمی بالحجارة من السماء انه رجل یبکی العباد الاولاد
و البنات و الاخوات و الشرب و یبکی الصلوة و قال فی حیاة الحیوان البکر
سئل الکلب الیهامی الفقیه ان فی من یزید بن معاویه عمل یوم من الصیام
لذو بیل کبیر لعنه ام لا فاجاب الیه انه لم یکن من الصیام لانه ولد فی زمن
عثمان و اما قول السلف فقیه الکواحد من الی حنیف و مالک و احمد قولان
تصریح و تنویح و لما قول واحد التصریح و اول التنویح و کیف لا یقول ذلك و هو
المتصدی بالقیة و اللایع بالسر و الامس للحر و من شعره فی انحر اقول الصحب
ضمت الکاس سملیم و داحی صنادید الهوی سترتم حد و اصعبی من
نعیم و لذه و کل و ان طال امدی صرم و کتب فضله طوبی الاخرنا عن ذکره

ذکره ثم طلب الورع و کتب و لوددت بیاضی لا طلق العنان و لبطت القلام فرحاً
بذل الرجل و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و اما یزید و بنو حکم فملعون علی لسان النبیین و لذا
قال احمد بن حنبل حسن سالت ابنه عن لعن یزید کیف لا لعن من لعنه الله فی کتابه الی
احرام مرثم سستی عمر بن عبد العزیز من بنی امیة حکم و قال انه مستثنی من غیر
امیه کما استثناه النبیین و حقیقت قال الا الصالحون منهم و قلیل ما هم فخلد لعنه نبی امیه
کما مر و لک من بعدیم من بنی العباس و غیرهم فاکثریم او عامتهم ظلمه فسفه و حسن
من نعیم المتوکل و هو کان فی التعصب بحیث یدم قتلک من و جعله مزارع و منع الناس
عن زیارتهم و قال فی ذلك بعض الشعراء استأثمدان کانت امیه قد است
صل اس بنه مظلوما فقد اناه بنو عمه مثله یزید و قهره مهدوما اسفوا علی
ان لا یکنوا انوارا کوا فی قتلهم فتبوه رنما و قال فی دستور القضاء انه کان راضیا
بحرب الحین و امر لقتله و انان راسه و اهل بیته بانواع اللایة و هو المشهور
تقا حیل مختلفه فلا یمنع العین علی من اغانه لانه کفر بالدين و حین امر لقتل الحین
و خزنه و الامه اجتمعت و الدلمه تفتت علی کفره و لعنه و لعن امره لان الامر و الرضا
بالکفر کفر قبل ان یفعله للامور و فی القنادی الکبیر و در حقه العلماء و اکابر
من معاویه یوم عاشور ایدم الحین اولاد بالکفر لیسر علمه و یطرق الی الحین لصل
و در قصص جاری آورده در ان شایع که سر مبارک امام حسن علیه السلام
پیش یزید لعن او و در یزید در شادی شد و خر خورد و سر مبارک نه
بانواع امانت کمر و چون خبر به بعضی صحابه رسول م رسید کریان سش ان
حقیقت امیه بوعظ و اصباح برداشته اما در قلب او که مثل سنگ خار بود هیچ

تا نگر و شفاوت ان شفی افزود و قبل لیرید اخبار عجیبه و منالک من شرف انهم و قبل
 ابن الرواح و المعنی الوصی و یوم البیت و احراقه و سفک الدماء و الفس و الفجر و ما یرد
 الوعد بالمال من غفرانه لوروده فیمین مجد توحیده و مخالف سلم و حکونه این
 اعمال قبیحه و حرکات شنیعه از سیرید صادر نشود و حال انکه لو او را نکرده
 مطلقه بلمه کونید جم ما و رشی او را در بیان ان زمانه و دوسال او را برادرش
 کرد بعد از ان معاومه اولاد با دعاء ولدیت خود از و گرفت فی حیوة الحیوان
 الکبیر و التعلیل میسون بنه محمد لظلمت ام یزید بن معاومه و کانت ذات جمال با بر
 حسن عامر اخلا معاومه و سیالها قهر امشرفا علی الخوطة و زیمه با نواح الزخارف و
 وضع فیمین انالی الخفیه و انداخت مالضا سمه و نقل الیه من الدساح الرومی الملون و
 الوشع ما یقولون بمم اکنها مع و مخالف لهما کانت الی الخور المعنی فلبس یوما اخر ثیابا
 و تطیبت و تزیینت ما اعد لهما من الحلی و الخور الذی لا یوجد مثله ثم جلست فی روضه
 و حولها الوصالی منطرت الی العوطة و اشجارها و النارج و تجارب الطیفة فی اوجارها
 و شمت بدو و ارج الراحین و الوار قد کثرت کما الی اتراجها و اما سها و کثر
 سقط اسها ملک و سهدت فقالت لهما بعض خطایاه ما یتکلیک و انت فی ملک
 تضای ملک لعمس فتفتت الصعد و ثم انشأت سه لبیت یفوق الدرداج فیه
 احب الی من قهر حنیف و لبس عباءه و نفر عینی احب الی من لبس الصنوف
 و اکل کسرة فی ظل بیتی احب الی من اکل الرقیف و اصوات اصباح لکل
 فج احب الی من لهر الدعوف و ملک تسج الطرقات و دلی احب الی من قط
 الوف و کثر ینبع الالصعان صعب احب الی من لعل رعوف و حرف من

من نمی کمف احب الی من علی عتوف فلما دخل معاومه مرده الخطیبه با قالت و قبل
 انه سمعوا و هی نشد ذلك فقال ما رضیت بنه محمد ل حتی جعلی علی عموهای طائی
 لما مروا ملکا حد جمیع ما فی القصر فیهو لهما لم سیرا الی الیها یجد و کانت حامله
 سیرید فو لده فی البزمه و ارضعته کنتین ثم اخذه منها معاومه بعد ذلك چه
 خوش گفت شاعری در فارسی نه د لغت کند چاک و ک هر چه بر سیرید
 لغت نمکنی تو ندانم چه ما و کی و دیگر در عربی گفت و لعمه عالمین علی یزید
 لان نقادیه مهی فی افعال و دیگر در فارسی گفت خرد نیلکم بر لغت
 نشاید که هم بجد دم بجد باید و از یافعی و نارج سیوطی و نارج ابن
 خلکان و دیگر لقب محسن سیر میرطاهر است که یزید نادم و ابن ابن از
 عداوت اهل بیت بیرون نبایده و بعد از صل حضرت امام و اصحاب او
 عیشی و عشرت افتاده بهیچ گونه نداشت باین افعال خود ظاهر نکرده و در
 حیوة الحیوان از نظر الدمد محلی که یکی از لغات اهل کنت لوده او رده که گفت
 او دیدم امیر المومنین علی بن ابیطالب راضی در خواب لبی گفت یا امیر المومنین
 لعمون مکه و تقولون من دخل دار الی سفیان فیهو امن ثم ام علی و لک الحی بنی مالم
 لبس فرموده مرا ایانشیدی ابیات الی الصف درین باب گفت نه فرمود
 بشو از و بستر بیدار شدم از خواب و نرویدی مادر الی الصیف رفتم و ذکر کردم
 مرا و را و یا لبس او از کرد و بکریست و تم یاد کرد دجد که ان اشعار از زبان
 و از خط من بیرون شده اند مگر کسی و نظم نداده ام انرا مگر انب بستر خواندن
 اشعار سه ملک و کان العتوفنا تحیه فلما ملکم سال بالدم العلی و حللم مل

الدراري و طال ما عد و ما عدا السر من الصبح و حسبكم هذا العاوت بيننا و كل
 انا بالذي فيه يفتح و سر كاه بر بعض اهل بيت ائمة عالم رفت ليس در كفر اوجه
 الشبهة ما ذكره ما اراد ان امر فرموده كه لفظ بر عمل تمام نازك انك انك
 بنم كلكم كلفا بر سر زباني ارد كودر باطن اعتقاد خلف ان دانسته باشد
 حكم كلف او كنم و احكام كلف بر او جاري سازيم و در كشاف واقع كشته الاول
 من باب على بعض ال محمدات كافر الاول من مات على بعض ال محمدات يوم
 القيام كتب بين يديه ليس من رحمة الله الاول من مات على بعض ال محمدات يوم
 راحة الجنه و في الدرر من الغرض الاول في فقد الغرضي من الغرضي فقد
 الغرضي من الغرضي من الغرضي في التا من ازاينجا ظاهر كشته كه كلف بر بد بد
 بعد از كلف كافر ان ديكير ليس وى عامل ترم بر كز بنانند و مستحق لعن كبر و
 بيان ما توارد الضيا و الظلام فلنخسنة الله عليه و على اولاده و على كل من تولاه
 و تحب الى يوم التنا و الله تبتنا على ذلك و امتنا عليه و لا تجعلنا من المتعصبين
 و القوم الظالمين فصل في ذكر مقام و مقامه كه از دست معاوية و لبرش
 ترمو بان امام تمام عليه السلام بسيدة و انما بر نقل اقوال معتبرين از مورخان
 مثل شيخ جلال الدين سيوطي وغيره يعاينهم التفاهي تمام و بانك تغيير هم
 كلامنا دخل في كتمنا ما دام متعصبين كه برة از علم ندر ارد و خود را
 خاند از علم و شرف بشمارد زباني انك كلف يد و حيلة را بر سر فاداد
 فاعلم انه قال السيوطي في تاريخ الخلفاء في ذكر معاوية ابن ابي سفيان انه فر
 سنة خمس و مائة اهل الشام الى البيعة بولادته العهد من بعده لابنه يزيد

يزيد فبايعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه و اول من عهد لها في صحته ثم كتب
 الى مروان بالدمية ان ياخذ البيعة له فخطب مروان فقال ان امير المؤمنين
 لا ياتي ان يستخلف عليكم ولده يزيد بنه الى بكر و عمر فقام عبد الله بن ابي بكر
 الصديق فقال بل سنكسري و قيصرا ان ابا بكر و عمر لم يجعلها في اولادهما و
 لا في احد من اهل بيتهما ثم حج معاوية سنة احدى و خمسين و اخذ البيعة
 لابنه فبعث الى ابن عمر فتيشده و قال اما بعد يا ابن عمر انك كدسي انك لا
 تحب بيت ليله لوداد و ليس عليك فيها امير و اني احذرك ان تشق على
 المسلمين و تسعى في ف د ذات بينهم فحمد محمد بن عمر و اني عليه ثم قال اما بعد فانه
 قد كانت قبلك خلفاء لم انا و ليس انك خير من اباؤهم فلم يرو في انبايهم
 ما رأت في انك و لكنم اخذوا المسلمين حب علموا انهم اروا انك كدري ان
 تشق على المسلمين و لم يكن لا فعل انما انا رجل من المسلمين فاذا اجمعوا على امر فانا
 انا رجل منهم فقال بر حاكم الله محمد بن عمر ثم ارسل الى ابن عمر فتيشده ثم اخذ من
 الظلام فقطع عليه كلامه و قال و الله انك لوددت انما و لكنا ك فتر امر انك
 الى الله و انما و الله لست من نذر الامم شوري بين المسلمين او لغرضها عليك خذ غنم
 ثم و شب و مضى فقال معاوية اللهم انفسه ما شئت ثم قال على رسلك ايها الرجل لا
 لا شرف على اهل الشام فاني اخاف ان يسبقوني بنفك حتى احضر العشرة
 انك قد بانعت ثم اركن بعد ذلك على ما يد لك من امرك ثم ارسل الى ابن
 الزبير فقال يا ابن الزبير انما انت ثقل رواح كلكا خرج من حجر دخل اخر و
 انك عدت الى يد عن الرجلين فنفقت فخر مناخرها و حملتها على غير اهلها

فقال ان الزبير ان كنت قد ملكت الدماره فاقتر لها وليم انك فنبالعه ارايت اذ ابالينا
 انك معك كذا نسج وطبع ولدتك البيعة كذا ابوامم راج وصعد معوية المنبر فحمد الله وثنى
 عليه ثم قال انا وجدنا احاديث الناس ذات عوار زعموا ان ابن عمر وابن ابي بكر وابن
 الزبير لم يبايعوا علي بن ابي طالب ولا ابا بكر ولا عمر ولا عثمان فقال سبحان الله ما اسرع الناس
 الى قتل النبي بالشر لا اسمع هذه المقالة من احدكم بعد اليوم ثم نزل فقال الناس يا علي ابن
 عمر وابن ابي بكر وابن الزبير هم يقولون لا والله فيقول الناس علي وارجل معاوية
 علي بالثام وعمر ابن المنذر قال ابن عمر حين يبيع زبير ان كان خيرا فخيرنا وان كان
 بلا واصبرنا وسمي در تاريخ مذكور او رده كه اكثر من اصحاب رسول ۴ از اين بدعت مما
 نمودند معاوية را اما چه بچيز نياورد و حسب والد با و لذت داشت او را از انكه بگردد
 او خلافت از وي و بگزارد انرا شوري بن مسكين و يا اكر بكنند خليفه انرا كه افضل اهل
 عصر بود مثل امام حسين ۳ و فرمودش كرد عهد خود را با حضرت امام حسن عليه السلام آنكه
 او انكسرد و من با برادر ام امام حسين زنده باشم خليفه بر امت رسول خدا مي ازيغ
 دو باشد قدر اين بزرگوار و قدر من خرم علي معاوية و حال كه اذكر الله فراموش محمد بن حنفية
 فقال الضحك وقلت سرانك وانه لا حق الا انبي وانباءم وانبياي الحق وانا عظيم بن
 قيس خطيب معاوية فقال اللهم ان كنت انما عهدت زبير لما رايته من فضله فبلغه اليك
 واعنه و ان كنت انما حملني حب الولد لولده وانه ليس لما صنعت ابلا فاقبضه قبل ان
 يبلغ ذلك و يكو يندك حق تعالى چون عالم سر و خفيات است و بر ظاهر و سر مردم
 اكاه و مطلع است و ميدانست كه سر اين امر فقط حسب والد با و لد معاوية را بر كنجه
 داد از او سجان مي ازد و امر كه واقعي باشد كوال كرده حق تعالى دعا او را

را قبل ان كمرده و نريد را قبل از انكه كمره دشمن معاوية انتظام امر خلافت بر وجهيك
 باليت از دنيا بر كنجه و ملك ساخت قال من الصواعق المحرقة و قد سر عمر زبير
 سو و ما فعله و استجاب له دعا و ابيه فانه لما هم على عهد ابيه فخطب خطبة المنقولة الفا
 فتوفاه الله قبل ان يبلغ ذلك لان ولادته كانت سنة ستين و مائة و مائة و مائة و مائة
 من التاريخ المذكور جعله ابو دابة و اكره الناس على ذلك كما تقدم قال الحسن
 المصري افسد امر الناس اثنا عشر و من العاصم يوم رثي و ابي معاوية برقع
 المصاحف فحلت و قال ابن العوام في الخوارج فلا يزال يذبح الحكم الى يوم القيامة
 و المعجزة من شعبه فانه كان عامل معاوية على الكوفة فكتب اليه معاوية اذ اقررت
 كتابي فاقبل معاوية و لا فاطمة و عنه فلما ورد عليه قال ما الطاك قال امر كني اوطنه
 و ابيه قال و ما هو قال البيعة لزيد بن عبدك قال او فعلت قال نعم قال ارجع
 علي ملك فلما خرج قال له اصحابه ما وراك قال و صنعت رجل معاوية في عدي لا
 يزال فيه الى يوم القيامة و در روايتي امم كه معاوية اس ما تعرض از
 حضرت امام حسين ۳ در بيعت زبير كرده فقط بر كلام با ابن عمر و ابن زبير
 و ابن ابي بكر اتفا نموده چنانچه كلام تاريخ مذكور بان ناظر است زبير كه سواي
 ذكر اين كه كس ذكر حضرت امام حسين ۳ نكرده و بعضي كه حضرت امام با
 هم عليه بود لكن كلام با ابن كه سر نمود و كو نيد نگاه اني اني بگرفت كه خليفه كن
 كه را كه افضل اهل زمان است چنانچه اني بگرفت را خليفه كرد و با بگزار
 ان امر را شوري در ميان مسلمانان مثل عمر بس بر سر اجماع
 نماند خليفه او باشد سكوت كرد معاوية بستر گفت فردا من كلام

رفد امر الناس اسان

كفته اند

بر پسر و حکم داد مردان که خنجر بکند مردم را و بگوید هر کس که قطع کند بر من مقام بر او تمام
 شدن ندیدند آنرا کردند او بر من پس مردان حکم او را آورد پس بر من پسر را داشتند
 و ذکر کرد فضل و شجاعت پسر خود بر پدر و آنکه اهل شام بیعت او کردند و بدست پسر
 بعد او بیعت گفت بیعت کردند و او را این کرده و در شام که در حضرت امام حسن و ابی
 الی بکر و ابی زبیر و ابی عمر پس هرگاه برخاستند ایشان و قصد کردند آنکه سخن گویند
 و بطلب در آیند و بطلب نیافتند و اهل حجاز بیعت نیز بر این مقام نمودند و
 دانستند که این جماعت بیعت او کردند پس هرگاه برخاستند ایشان از مجلس
 گفتند ما بیعت نکرده ایم بعضی از ادمیان تصدیق می کردند آنها را و بعضی کذب
 و کج کرد معاویه در میان شب بطرف شام و بود این امر در کعبه مجاه و دواز
 هجده پسر مرد معاویه بعد از این در رجب سه شصت از نتیجه در دمشق و مالک شد
 بعد او نیز بر و نوشت در اقامت حال ملک خود لایس بیعت کردند و او را مردم
 باز دیگر و باز ماند از بیعت او این زبیر و امام حسن و ابی عمر در اطاعت و
 بیعت بجات دید و این الی بکر قبل از قوت معاویه از من عالم در گذشت و هرگاه
 حضرت امام در حیات معاویه بیعت نیز بر ولایت عهد او نکرده بود او را و لایس
 و نیز بر و اولای و عادی بخاطر راه یافته بود و معاویه در گذشت کینه دیرینه را
 نیز بر ظاهر ساخت و بعمال خود ولید بن عقیقه در مدینه نوشت که از حضرت امام
 و این عمر و ابی زبیر بیعت او کرد و ولید اینها را طلبیده عرض بیعت کرد قبول کردند
 و بر سر او آنکه معاویه گفتند لکن این زبیر خفیه بوقت شب از راه یورشیده و حضرت
 امام بر روز از راه معروف فرستادند تا بقال بومر لامات معاویه و بیعت

و اخفت اختلافه الی زبیر و ذلک سکن و و دردت معاویه علی الولید بن عقیقه لیاخذ البیعة
 ایضا ارسل الی حسن بن علی رضی الله عنهما و الی عبد الله بن زبیر فانی یما فقال یا ایها الناس
 مثلنا لا صالح سر و لکن نبایع علی بن ابی طالب اذا اصبحنا فرجنا الی بیوتنا و خرجنا
 من بیوتنا الی مکة و ذلک لیلۃ الاحد للیلۃ لعلنا من رجب فاقام الحسن بکة شعبان
 و رمضان و شوال و ذی القعدة و خرج یوم الترویثه یزید الکوفه و کان سب
 علیه که رضی الله عنه و فی الدار و خرج من تحت لیلۃ و لیلۃ الاحد لیومین لقیاض رجب
 متوجه بکوفه و مع منوه و اخوته و بنو ایه و بنو اخیه و جل اهل بیته و لایس
 خفیه رخ فانه لما علم غرضه علی اخذ و غز المدینه لم یدر این متوجه و حال با اخی
 انت احب الناس الی و اعظم و انت اذخر النبی للاحد من اهل فکلف لک و انت
 احق بیا مع معاویه نیز بر من معاویه و غز الدار ما انقطعت ثم البعث رسلک الی الناک
 فادعهم الی لک فان با یوک فبا یوک حمد الله علی ذلک و لو اجمع الناس علی عسرک
 لم یصل الله لک و لک و لا عقلت و لایذهب مردک و لا فضلک الی اخاف
 ان تدخل مصر من بیه الدمار فیمتلف الناس فیمتلف معاویه و طائفه اخی الیک
 فیمتثلون فیکون الاول الکسبه فادعهم من الدمار و اما و اراضیها و
 ما و اذ لها ایضا فقال الحسن فاین اذهب قال الی مکة فان اطمانت بک فاسبیل ذلک
 و ان ست لحقت بالرمال و شعب الجمال و خرجت من بلاد حتی تنظر الی مالیهیر امر الناک
 فانک انشوب ما یكون را یا حسن لیقبل الدمار استقبالا قال یا اخی قد مضت و
 اصبحت و ارجو ان یکرر لک سدد ف را حسن ع الی مکة فخرج منها خالفا
 سرفق و هو یقر و قال الحسن من القوم الطامنین و لزم الطريق و اعظم فقال له زبیر

و تبت الطريق كما صنع ابن الزبير ثم المطلب فقال لا والله لا امارقه حتى يغضب الله ما هو
 فاقبل ولما دخل ابي بكر مكة كان قد حوله امانا ليله لجمعة ثلث مضين من شعبان حلهما
 وهو بغيره ولما توجه بلفا و تبت قال علي بن ابي طالب السبيل ثم نزلها واقبل اليها
 خيلفون اليه ومن قال من المعمرين واصل الدخان واصل الزبير قد نزل بها جانب الشعب
 وسوقا لم يعلل عند الطوف و ما لي ابي بكر فمن ياتيه فبانه السومالي المتوالي و
 ياتيه من كل يوم رعين وهو القفل ظن الله على ابن الزبير قد عرف ان ابن
 الحجاز لا يبايعونه ما دام ابي بكر بالبلد وان ابي بكر اطوع من الناس و اهل البصر و
 بعضي از روایات با این طور واقع شود که بفرمودت یزید بولید بن عتبته
 الى سفیان عامل مدینه نامه نوشت و در آن خبر داد از فوت محبوب و اگر کرد او را
 بگرفت بیعت او از حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
 رضی الله عنهم از آنکه فاش شود امر بیعتی فوت محبوب و آنکه شد دکن بر این جماعت بر
 این امر پس برگاه و لیذا نامه خواند عظیم شد بروی هلاک محبوب و آنچه امر کرد
 او را یزید از سرفتن بیعت ابي بكر کس پس طلب کرد و لیذ مروان بن الحکم را
 و خواند بروی نامه پس استرجاع کرد مروان و شاق شد بروی فوت
 معاویه پس گفت او را و لیذ چه کنم با این کس که امر کرده است یزید یا خد
 بیعت از اینها پس گفت مروان را ای ان است چه اینوقت هر کس را طلب
 کنی و بیعت گیری اگر قبول کردند قبول کنی از اینها و کفایت یافتی از اینها
 و اگر انکار کنند نزل کردن ای ان قبل از آنکه بداند فوت محبوب زیرا که اگر
 خوانند انست فوت او را بر ایشان خواهد شد هر یک بکوشه و ظاهر خواهد کرد

کرد خلاف و کما میگویم بر این عمر و است نمر دارد فقال مکرر که دفع کرده شود پس
 او این امر را بطریق و کس فرستاد و لیذ سوز امام حسین علیه السلام و این زبیر طلب
 کرد اینها را و بفرمود و بودند این مردان نشسته در مسجد رسول پس رسید
 انکس نزد ایشان و فتبکه نمود وقت نشست و لیذ در انوقت برای یکی پس
 گفت حاضر بشوید نزد امیر پس گفتند هر چه اینوقت باز کرد خواهی اسم اید او را
 پس بروش او را آغاز کرد پس گفت این زبیر چه کار میکنی در آنکه ناوقت
 ما را و لیذ طلب کرد حضرت امام فرمود طعن میکنی که طاعنی ایشان بلد کرد پس
 فرستاد بطرف فاش است یزید کرد پیش از آنکه امر فاش شود و خبر در ادعیان است
 یا بد پس گفت این زبیر قسم بخدا منم غیر این کار نمیکنم پس فرمود امام حسین
 در ملک است نزد او برویم و به هم چه میگوید این زبیر گفت می ترسم که بعد در آمدن
 بروی نجات نیای از شر او گفت در ایم بروی بروی که قادر باشم بر دفع شر
 او پس برخاست امام حسین و جمع کرد خواش و اهل بیت خود را پس رسید بر
 و لیذ نشست و سلام کرد از بروی و چه نشست یافت مروان را نشست نزد
 او پس نکل کرد و نیک گفت بستر خبر داد و لیذ از فوت معاویه و دعوت کرد ان امام
 را به بیعت یزید و وعده کرد او را از طرف یزید بوطا و مال جزئی پس استرجاع
 کرد حسین رضی الله عنهما و گفت مثل من بیعت نکنند پوشیده و منکره بروان
 ای برادر میان و بیعت گیری از اینها پس من از جمله اینم و امر ملک ان خواهم
 لوجه پس برخاست امام حسین و رجوع کرد بطرف خانه پس گفت مروان بولید
 اگر این بیعت است او بیعت نکرد و رفت از پیش تو تا در شهر بر مثل او خبری

طاعت است

کفر و ارباب کربیت کرد و بهر و الا نزل کردن اولاد پس التفات کرد امام حسن بن موسی مروان و گفت اولاد ما را بر سر مال و کثرتی زد کردن مرا با ولید دروغ گفتی قسم خدا را تعالی بعد از آن مروان آمد از دروازه و ولید در دولت میداشت قیامت پس التفات کرد بطرف مروان و گفت مرا و او را و چه دولت نمیدارم آنکه بر این باشد از مال دنیا هر قدر که باین طلوع شمس و غروب آن است و حال آنکه یکشم امام حسن علیه السلام در حالیکه گفته باشد او آنکه معیت کنم نیز بدلا پس یکسوت کرد مروان و اما این زبیر پس برفت نزد ولید و عذر و حیل نموده قیامت یکشب خواست ولید قبول نمود پس هرگاه شب شد وی با برادر خود جعفر بطرف کعبه مشرف از راه بوشید و روانه شد چون صبح گشت ولید او را طلبید و بناقت بدست هر یکدوم گشت رفت و اما امام حسن علیه السلام پس گرفت و از برادران و جمیع اهل و خویش خود را و بیرون آمد در شب دوم از مدینه منوره و قصد کعبه مشرف گشت کردند از و متعجب شدند او را هیچ یکی و وقت خروج از مدینه خواند قول او تعالی فرج میبخشد خاتم قیام رب بختی من القوم الظالمین و هرگاه در آمد در مکه پس اهل مکه از آمدن او شگرت شدند و بخدمت او سرزدند حاضر میشدند و این زبیر هم در مکه بود یکی شب الترام نمود و در اینجا نماز خواند و شب طواف میکرد و با این نزد امام حسن علیه السلام دو بار هر روز نماز بود و امام حسن علیه السلام در مکه بروی شان بخوابید از آنکه نمیداد آنکه با وصف بودن امام در مکه اهل حرمین بیعت نمودند که او را ولید و کعبت مروان آمدن وی علیه السلام از مکه آن بود که خمر خبیثه لایب نیز بد و موت معویه و بیعت نکردن حضرت امام نیز بدلا پس اهل کوفه رسید اتفاق کردند از آنها جماعت کثیر و جم غفیر و نام

خواند قول او تعالی علی السواد ان بعد من کما السید و برگاه داخل شد در مدینه

مر عشی نجفی - قم

و نام نام فرستادند بخدمت امام طلب میکردند و بر سر خود ها و عهد ساختند بر آنکه بدل کنند حضرت امام علیه السلام سر و مالهای خود را و مبالغه کردند در بزرگوارانه از حد و مبالغه کتب و عرافین باین مضمون بخدمت امام نمودند اما آنکه یکصد و پنجاه نامه متفق اللفظ و المعنی بمهر الکابر اهل کوفه بخدمت امام حسن علیه السلام رسیدند و وی علیه السلام نظریه بیوفائی اهل الشیعه را با پدر و برادر خود مشاهده کرده بود اقدام بر روی کوفه نمی کرد و میکرد اندام را از یک روز بر روی دیگر تا آنکه الحاج زاری القوم از حد گذشت و یکی از عمده ان خود را بخدمت حضرت امام فرستادند و آخر مسلم بن عقیل غم زاده خود را بخدمت روانه کوفه کرد اما حال کوفیان در یافته آنچه واقعه باشد بران اطلاع بهمین فرستاد عقیل هرگاه بکوفه رسید اهل القوم حفاکار متواضع دیدار آن آمدند و بسیاری از آنها بر دولت او بیعت امام حسن علیه السلام کردند و مسلم حال اطلاع و معیت ایشان بخدمت امام علیه السلام نوشته فرستاد و دیگر نامه های طلب الکابر اهل کوفه نوشته بودند ارسال داشت بدربار یافت این مختار اراده حضرت امام بطرف توجه بجوی کوفه متعلق گشت و هنوز اینجا که نرسیده بود هر کوفیان نبرد دعا با مسلم بن عقیل یافتند و او را با برادرانش گشتند و امام از آن مطلع گشته با آنکه قریب یکصد رسید و شد آنچه شد قریب صد صاب و کانت آقامه الحسنی بالمدرسه الی ان خرج مع اسیه الی الکوفه فشهدت محفل ثم صفین ثم قتال الخوارج و لقی مع الی ان قتل و مع اخیه الی ان قتل الامیر معاویه فحول مع اخیه الی المدرسه و استمر بها الی ان مات معاویه ملک الامیر نیز بدین معاویه فخرج الی مکه ثم اکتب العزاق بالهم بالعهود بعد موت معاویه و منهم من افتتح النجاشی و کتاب من کل طائفة محمور علی القدر و من و اخر ما و علی

اهل

فقدم لهم الكوفة فنزل على رجل فقال له عولج فلما علم اهل الكوفة تقدمهم ونوا اليهم فبايعهم منهم
 عشرة الف فقام رجل من بني زياد بن معاوية الى نعلان بن شبيب فقال انك ضعيف
 او متضعف قد نزلت البلد فقال له النعمان لان الكون ضعيفا في طاعة الله احب الي
 ان اكون قويا في معصية الله لا استراحتك الرجل بذلك الى نير بن زيد عاتير
 مولى نعلان اسم سرخون فاستشاره فقال له ليس الكوفة الا عبيد الله بن زياد وكان
 نير بن زيد خطا على عبيد الله وكان يسم بغير له عن البصرة فكتب اليه برضاه عنه وانه قد اصاب
 اليه الكوفة وامره ان يطلب مسلم بن عقيل فان طغى به قتل فاقبل عبيد الله بن زياد في
 وجوه اهل البصرة حتى قدم الكوفة فظلم على احد مسلم الا قال له اهل الحلب عبيد الله
 باي رسول الله يظنون الحق بن زياد فقدم عليهم فلما سئل عبيد الله القصر دعاهم الى قدوم
 اليه بثلاث الف درهم فقال اذهب حتى تنال غرض الرجل الذي يبايع اهل الكوفة فادخل
 عليه واعلم انك من محض وادفع اليه المال وبالعنه فلم يزل المولى يتلطف حتى دلوه على
 شح على البيعة فذكر له امره فقال له سر لي ان يدرك الله وسياي ان امر ما لم يتكلم ثم
 ادخله على مسلم بن عقيل فبايعه ودفع له المال وخرج حتى اتى عبيد الله فاخبره ونحوه مسلم
 عاتير قدم عبيد الله من تلك الدار الى دار اخرى فقام عند ناني بن عمرو المراد
 وكان عبيد الله قال لاهل الكوفة ما بال ناني بن عمرو لم ياتني فخرج اليه محمد بن الاشعث
 في اناس من وجوه اهل الكوفة وهو على باب داره فقالوا له لان الامير قد ذكرك و
 استبطاك فاطلقت اليه فركب معهم حتى دخل على عبيد الله بن زياد وعنده شريم القاصم
 فقال عبيد الله انظر اليه شريح انك كاس رجله فلما سمع عليه فقال له يا ناني ابن مسلم
 بن عقيل فقال لا ادري فاخرج اليه مولى الله رايم الى مسلم فلما رآه سقط فزبره و

وقال اليه الامير والدماء دعوة الى المنزلي ولكن جاد فطرح عليه فقال اتني به قبضا فاستمر ما دونه
 منه فمرب بالقصيب وافرجه فباع اخيه قومه فاجتمعوا على القصر فسمع عبيد الله الجمل فقال لشرم
 القاصم اخرج اليهم فاعلمهم الى انما حبسه لا تسخره فخرج خسرهم ولا باس عليهم فبلغهم ذلك ففروا
 ونا دى سلم بن عقيل لما بلغه الخبر فاجتمع اليه اربعون الف فخرج اليهم الكوفة فركب
 لعبت عبيد الله الى وجوه اهل الكوفة فجمعهم عنده في القصر فامر كل واحد منهم ان يسير
 على عشرة فغيرهم فكلهم فجمعوا اسلحتهم فامسى سلم وليس معه الا عدد قليل منهم فلما
 احتلظ الظلام ذهب الشك ايضا فلما لقي وحده تردد في الطريق بالليل فالى باب
 امره فقال له التقني ماء الفقية فاستمر فاما فقال يا عبيد الله انك من اب فاني نك
 قال انما سلم بن عقيل فعمل عندك ما وكى قالت نعم ادخل فدخل وكان لها ولد موالى محمد
 بن الاشعث فاطلقت الى محمد بن الاشعث فاخبره فلم يفي مسلم الا والدار قد احيط بها
 فلما راي ذلك خرج سيفه يد فمعه نفسه فاعطاهم محمد بن الاشعث الامان فامكن من ماله
 فالى به عبيد الله فامر به فاصعد الى القصر ثم قتل وقاتل ناني بن عمرو واصلحها فقال
 شاعرهم فمر ذلك ابياتا منها شعر فان كنت لا تدري من ما الموت فاطري الى بال فمر
 السوق وابن عقيل ولم يبلغ امره من ذلك حتى كالا بينه وبين القادسية ثلثة ارباب
 جبر انما حين عليه السلام از مطالم وتعدى اهل كوفه بربراد فمعه مسلم بن عقيل اطلعت
 واطاعت النان از علف الصل كالف معلوم فمعه لقيم اراده ليو كوفه فمعه ووسا حيا
 مانع شتند از بن امر اما جوت كوفه قسم اهل دغا از كوفه النان در يافت كرد بده لوفه
 امام كوفه النان قبول كمر في السور ونا ربح انكفا للسيوطي فنهاه ابن عباسا وبينهم
 وقتله لبيد وخذلهم لاذية فاني فلي من غير نحو ذلك فاني فلي بن عمرو قتل ماس عينية وقال

عياك وقال واحد

استودعك الله من قبل وانه ابن الزبير الفاضل قال حدثني عن ابي ان بككيت السجل حرمها
 احب ان اكون ادا ذلك اللبس وزاد في تاريخ السيوطي فقال فلما بولج نيزد اقام
 على ما هو عليه ما يحج الا فاته مرة وسير اليه لمسيرهم اخر زيارته زاليه ابن الزبير بطرود
 وكان ابن عباس يقول له لا تفعل وقال له ابن عمر لم يخرج فان رسول الله خير الدين
 الدنيا والاخرة فاحذر الاخرة وانك تفهم منه ولا سالها يعني الدنيا فاعلمه والحاد
 ودعم فكان ابن عمر يقول غلبنا حين بالخروج ونمري نقدر في ابيه وابنه لعمره عره
 وكلمه فذلك الضاحك جابر بن عبد الله والبوسعيد والودان البشتي وغيرهم فلم يقع احد منهم
 على لمسير الى العراق فقال ابن عباس وقال امرت عني ابن الزبير ولما راي ابن
 عباس عبد الله بن زبير قال له قد اتي ما احببت نذرا لحيي كخرج وبشرتك والحجرا ثم نزل
 وقال مالك من قبره بمصر خلى لك الجوف فابقي وابشري ولقري ما نسب ان
 مصري صيادك اليوم عليل فابشري ولما بلغ مسيره اخاه محمد بن حنفية كان ابن
 زيد طشت برفضا وفيه قبلي حتى طشت من وموعه ولم يبق بلة الا من خزان مسيره
 ليس روايه لانه ان امامهم عليه السلام بعراق بارج دهم ذي الحجه بالمرور
 ابل بيت وكسبه خوفه ولجود اناس وثمانين نفر رجالا وانا اولم يبلغ من عمر
 قتل مسلم بن عقيل حتى كان بينه وبين الف ليلة على اميال فلقه الحسين بن زيد بن يحيى فقال
 له ارجع فاني لم ارجع لك صلح حرا وخبره احسن فم ان يرجع وكان معاخوه لم فقالوا
 والله لا نرجع حتى نقتل ثارنا او نقتل ف رواد كان عبد الله قد خبر الحسين
 ملاقاته فوافوه بكره لا مصلحها ومعه خمسة واربعون لفاس من الفرسان وكوماه رجل
 فلقه الحسين واميرهم عمرو بن سعد بن ابى وقاص وكان عبد الله ولده نرى وكنت له

له بعدة عليها اذ ارجع الحسين فلما التقيا قال له الحسين اخبرني احد ثلث اما ان اخبرني
 انعمور واما ان ارجع الى المدينة واما ان اضع يدي في يد غيري من معاوية فضل ذلك عمرو
 من ثلث فبدا الى عبد الله بن زبير فقلت اليه لا اقبل منه حتى يصح يده في يدي فامتنع الحسين
 فقاموه فقتل معه اصحابه وفيهم سبعة عشر شابا من اهل بيته ثم كان اخر ذلك ان
 صلح نذرا لحيي كخرج وبشرتك والحجرا ثم نزل
 خبير ابن فقال له اجل علي الحيرة فطقت بان رسول الله قتل الناس معك وسبوا
 مع بني امية والفقهاء من آل من السواد والدين فاعمل ما يشاء ووركاة حد استاذ فرزدق
 حضرت امام حسين ثم ما كان ملاقي لشد از عبد الله بن مطيع ثم نازل ليوذند سر در بار
 لبس سلام كذا ردكي از النبا جرد بغير ومعاينة كردند وكفت عبد الله حجة خبر آورد
 تراياي رسول الله فرمود فاصدم مر كوفه را كفت من لبي لكرده لودم ترا از من مسير
 باين وجه كه ميروي از فرزند رسول خدا باد مبداءم خدار عز وجل را در محبت
 اسلام و حرمت قرآنش والله اكبر طلب كن تو حزينه كه در دست بني اميه است براسه
 بكنند ترا و اگر كشند ترا بارست بخوانند كرد بعد از تو قسم بخداي مروكوفه و
 مكره النفس خود لا عرض من بني اميه بستر كوچ كرد امام حسين ثم از ان اب وسير كرد تا
 اكنه تعلية سيد وركاه النبا نازل شد وسيد باو خبر كشته شدن لبيسر ثم او قسم
 عقيل در كوفه لبس كفت اولادك فرزند مني او قسم بدم ترا بخداي تعالي كه باركرد از اين
 مكان بدرست كه نيت در كوفه ناصري و ما خوف ميكنم الله را كه امري بر تو ليس جسته
 فرزند ان عقيل وكفتند قسم بخدا بر تو تو بكنم تا الله بكبريم فهاض خود الله بالله
 بخشيم فقل انك جسته لبس فرمود امام حسين هم سب خبر در زندگاني بعد از موت

نخاسته کوچیدند تا آنکه رسیدند نرباله و بنود امام بن علیه السلام که میگذشت برای آنکه
 اهل اناب همراه او باشند و بصحبت او می در آمدند و در نرباله او را خبر کشیدند
 برادر رضای خود عبید اللہ بن العطر که فرستاده بود او را برای خبر ستم از ائمه و راه
 و گرفتار شد بدین مردمان عبید اللہ بن زیاد قتل از آنکه بگویم رسید و هرگاه نام
 امام خبر قتل او رسید فرمود قد خذ لنا شیئا پس فرمود ای گروه آدمیان هر که
 دوست دارد و بارگشتن ازین منزل پس برگردد دست از ما برانگسی علام پس متفرق شدند
 عراب بینه و اب و باقی ماند همراه او و رضای پس که از آنکه همراه شده بودند و غرض
 امام ازین امر اطلاع و اکامی بود بعرب که ما برای مصالح می رویم نه در بلاد بیک اهل
 انی مطیع و متقاد باشند تا حال شترانک آنها دریافت کرد و چون متفرق شدند
 دانت که شترانک بر قتل و سرکرم نمودند و سر شتر رفت تا آنکه نازل شد
 بیطن عقبه پس آمد او را مردی از مشایخ عرب و گفت قسم میدهم ترا بخدای عزوجل
 که بازگردی ازین مقام ایها که بتو نامم نوشته اند و فانیانید و رفاقت نکنند
 و بطعم مال برانگیزند و اهل و عیال ترا بکشند و غارت نمایند پس فرمود امام
 علیه السلام بحالت آنچه گفتی و لکن من صابر و محکم است و الله یحکم کند خدا تعالی مالک کائنات است
 و عمر و زکات بعد از آن کوچ کرد و شد آنچه شد و حضرت امام حسن علیه السلام
 قریب بموضع قادسیه رسید ملاقات کرد با وی حسن بن علی بن ابی طالب با برادرش و از
 اصحاب نیز زیاد که سلام خداداد بر ایشان بود پس عرض کرد از امام حسن علیه السلام
 که امیر عبید اللہ حکم کرده است که لاجن کردم ترا تا آنکه بیعت نبردی عمل اری پس فرمود
 امام حسن علیه السلام که من نه اعدم باشم تا آنکه نوشته مرا اهل این شهر نماند

و قال و الله ما قال ان یبذل لک

نام و فرستادند قاصد اینک طلب میکردند قدوم من و ای قوم شما یان از اهل کوفه رسید
 اگر باشند بر بیعت خود که کرده بودید بر دست مسلم بن عقیل و انوال خود که ثبت کرده بودید
 در نامه ای خود داخل شوم شبهای شما و الا در آنه شوم بجا سکه اهل کوفه از اینجا
 پس گفت حر و اللد من نمیدانم این کتابها و قاصد انرا و لکن ما را حکم نیست رجوع بکوفه
 و راهست بمغارت نونا آنکه امر عبید اللہ بن زیاد بجا اری و در از آنکه کلام در
 میان حسن بن ریاحن و حضرت امام حسن علیه السلام پس داخل شد حضرت امام حسن
 علیه السلام با اهل و اصحاب خود در کربلا تا پنج دوم از محرم سه احد و سنین فقال
 رضی اللہ عنه ند امو من کرب و بلاد ندمان و کاتبنا و محط رحلتنا و مقبل رجالتنا
 مصر الی القوم و حطوا الی القال و نزل الحمر و حیثه قبالة الحی بن رضی اللہ عنه یارض
 کربلا فی حیوة الحیوان الکبیر و قبل ان الحی بن رضی اللہ عنه لما وصل کربلا
 سال عن الحکان فقیل له کربلا فقال بل کرب و بلاد لعد مرالی بعد الحکان
 عند مسیره الی صفین و انما من فوق فک ال عنقه فاجبر و اباسه فقال منینا محط
 رکابیم و منینا محراق دماهم فسل عن ذلک فقال نفر من ال محمد بنیر لول منینا ثم
 امر بالقال فحطت و کان قتل رضی اللہ عنه یوم عاشور اسنة ستین و کمره البو
 حنیفه من الدجاء الطوال من بعد نوشت عبید اللہ بن زیاد نامه حضرت امام
 حسن علیه السلام بمن بر مطالبه بیعت نیز بد بلید از ان امام و حمید پس هرگاه رسید
 آنکه بخد مت حضرت امام حسن علیه السلام خواند انرا از ابتدا تا انتها و انداخت
 از دست خود و فرمود قاصد که نیست نزد من جواب این نامه پس برگشت
 قاصد بعمر عبید اللہ بن زیاد و ظاهر ساخت آنچه حضرت امام گفته بود پس زیاده

من بعد شربت شهادت نوشید را در کوبید که اگر آن قوم حقا کار در میان امام حسن علیه السلام
 و اب فزات حامل نمیشدند یکبار از آنها معلول و مجروح میشد و آنچه شفاوت از آن
 بدو بخنان میشد آنکه خالی از میان است فووت خنانت بدو رجم رسید که چون آب در آن بر اهل
 و علیا حضرت امام علیه السلام از سه روز زند شده بود شیر مادر علی اصغر خشک شد حضرت
 امام حسن علیه السلام را طلبید علی اصغر را در بر مبارک انداخت و گفت که این طفل از
 شدت عطش بدک می خورد اگر قدری آب بهم رسد در دهن وی اندازی تا که رنده
 نماند حضرت امام حسن علیه السلام گریان شد و علی اصغر را در بر خود گرفته ببردن حیمه
 آمد و مقابل لشکر اعدا ایستاده ندا داد که ای قوم نالکار و از مرده ناهیاران
 ستم کار اگر من گناه ستا کرده ام پس این طفل هیچ گاه ای و تفسیری نگرفته است اگر قدری
 آب بوی دهید که تشنگی وی رفع گردد تعجب نباشد اما ان خبیثان قبول نکردند و
 گفتند که حکم عمر و سعد قطره آب نبود و اولاد تو نخواهیم داد درین اثنا تیری از لشکر
 رسید و خلق علی اصغر حبیب حضرت امام حسن را چون این حالت مشاهده نمودند بسیار
 بازگشت و علی اصغر را در بر مادر وی انداخت فاما للهد و اما الیه راجعون و نیز
 آورده اند که چون حضرت امام حسن علیه السلام نداد که از قوم نالکار رانیت جد من
 رسول خدا و پدر من علی مرتضی و مادر من فاطمه زهرا بنت رسول الله و ایا نیت در
 میان شما کسیکه یاد دارد از آن حضرت که فرمود در حق من و برادر من بیکه شهادت
 اهل الجنته ای قوم دعوی ایمان می نمایند و حکم رسول خدا بر زبان می رانند و در حق
 میکنند اولاد رسول را اما آیا فراموش کردید آخرت را و یاد کردید از جزا جواب
 میدادند ان ملعونان که اینهمه راست است اما نیز بدو مال و دنیا خواهد داد

داد و نزد شما هیچ نیت خرافه در هیچ پس اختیار کنند دنیا را بر دین و بر گردیدند از طریق
 رسول میای در زمانه قلیل اعادنا الله من بعد النفاذ و لعنهم الله علی نزع العداوة فذلک
 خسر الدنيا والاخرة را در کوبید چون جمع اقارب و اعزّه و خادمان به قتل رسید
 حضرت امام حسن علیه السلام صلوات الله علیه نوشید و ذوالفقار در دست گرفت و سر را بر
 ذوالجناح کوبید و مقابل صفا اعدا امره صلا در داد که کیمت از شما ای قوم
 نالکار که ای کفایت و مت پسیر حیدر کرار صاحب ذوالفقار و بنیره رسول خدا پس
 هیچ یکی ازین کار و بگویم نکرد و لرزه بر اندام ان اشقیاء افتاد و لغزش تمام مرانها را در داد
 آخرش ان امام تمام حمله کرد در فوج انبیا و قتل رسانید بسیار از انان و هم ضعیفان
 عمل فرمود چنان دیدند که از دست ان اشبح الناس خلاصی نخواهند یافت طرز خفا بر داشتند
 و از طریق قدیم خود در کشتند و احاطه کردند ویرانها را و جانب و حامل شدند و بر اهل
 ایشان در میان ان امام اهل حم و از هر جانب خبر باران کردند را و می کوبید
 با وجود کثرت زخم بر اندام مبارک هر طرف که رو میکرد صف رومی سکنت و اعدا بجهت می
 فرستاد اما الله موت رخصها بدو رجم رسید که از لیب افتاد ایم کسی از نامردان جرأت
 نمی کرد فی مقام النجا و قد احسنه الحراج موالت علیه سبحانه و الرماح فسقط علی وجه الارض و حق
 علیه عروین سعد و قال لا صحابه انزلوا و خبروا ان الله فتنزل الیه نصر من حرته الی ان تم جعل
 لغیر سینه بدو ای ای الله من قوت صفت عروین سعد و قال لرجل عن عینه و طلب
 انزل الی ای ای من فارجه من الیه حولی بن نیر الاصحی فاجبر را نه تم سلوه و خطوه
 علی حره فاسروا انی عشره غلاما من بنی فاقسم و اهل ایمن و سانه و من کان من النساء
 و امر عروین سعد و شمر بن دی الجوش نفرافروا کبروا خولهم و اوطاوا الی من رخص الله

ما وضعت يميني بيد سيد المسيح زوال الشقاق له في الدنيا وفنفته فقد
 قلت الملك الحجاز ومن على القلعة في الصفا وحسبهم ادركوا الناس السبا قلت
 خير الناس اما واما فوضعت يميني زيارته من قوله وقال اذا علمت ذلك فلم تقتله والله
 لا كنت معي خيرا اول الحقتك به ثم ضرب عنقه فيه العيا ولما حكمت راسه لاني زياره وجعل
 في طمحت وجعل يضرب ثيابا به لقتيب ويعول به في الله والقول فاراس مثل يد احسنا
 الا ان الحسن الشتر وكان عنده السيف فبكي وقال كان اشته برسول الله رواه الشتر في
 وغيره وروي ابن ابي الدنيا انه كان عنده زيد بن ارقم فقال له ارفع قضيبك
 فوالله لظان ما رايت رسول الله يقبل ما بين يدي من الناس ثم جعل زيد يركب فقال له
 ابن زياد انك اكلت الدغيبك لولا انك شج قد خرفت لضربت عنقه فنهض وهو يقول يا
 النكا اسم العبيد يوم قتلتم ابن فاطمة وامرتم ابن مرثد فوالله ليعلم حباكم و
 سعد بن ارقم فبعد المن رضي بالله والعار ثم قال لاني زياره لزيد بن جابر
 عليك من يد ايت رسول الله اعد حسنا على فخذة النبي حسنا على السري ثم
 وضع يده على ياقوتها فقال اللهم استودعك انا ما وسالح المسلمين فليف كانت دونه
 رسول الله عندك يا ابن زياد وفي حصة الحيوان البشير ثم ان عبد الله
 بن زياد جهر على الحسن ومن كان مع الحسن من حرمه بعد ان اعتمدوه ما اعتمدوه
 من سبي الحر ثم وصل التراب في ما القشعر من ذكره اللذان وتر بعد منه الله الص الى
 العنصر يزيدي بن معاوية وهو يومئذ مشفق مع الشمر بن ذر الجوشني مع جماعة من
 السجاء فساروا الى ان وصلوا الى دير في القروى فصرخوا بالقبول له فوجدوا مكتوبا
 على اوراق حجرية انتم حوامه قتلتم حسينا شفاعته جده يوم القيمة فاولوا

فوالله ارباب عظيم السعة من ثوبه فقال انه مكتوب سبها من قبل ان يبعث نبيكم ثم نجس ما به عام
 وقيل ان اكابر الشق فظهر منه كف مكتوب فيه بالدم هذا السطر ثم ساروا حتى قد مواد مشق
 دخلوا على يزيد بن معاوية ومعهم راس الحسين رضي الله عنه فزعموا بان يدي يزيد
 ثم اعلم شمر بن ذر الجوشني فقال ما امير در عليا بن الغني الحسين في ثمانية عشر رجلا
 من اهل بيته وسبوا رجلا من شيعة فسهوا بهم وسالواهم الرد ان خرج حكم اميرنا عليه السلام
 بن زياد والقتال فاختاروا القتال فعدوا عليهم عند شروق الشمس واحاطوا بهم
 من كل جانب فلما احدهم السوف باصرا جعلوا يلودون لودا الحام من الصقور
 فما كان الا فقد ارجز رجز وراولوه قاتل حتى اتينا على اخرهم فبايتم احدهم
 مجرده وسالهم مرلة وحدودهم معمره لسي عليهم الرماح ودارهم العقاب ووقودهم
 الرحم فلما سمع يزيد بذلك دعوت عليا وقال فيكم قد كنت ارضى من طاعتكم بدون
 قتل الحسين لعن الله من مرثد اما والله لو كنت صاحبه لعفوت عنه ثم قال برحم الله
 اما بعد الله ثم تمثل بقول القائل شعر فلقن يا ما من رجال اعمره عليا وبعثوا بالواثق
 واطما ثم امر الذين فدخلوا داره وكان يزيد اذا حضر غداوه دعا على الحسين
 واخاه عمر بن الحسين فاكلوا معه ثم وجهه الى المدينة ووجهه رجلا
 في مجلس فارسي سرناهم حتى اتوا الى المدينة ودر فصول مهمه مذكورة التكرار ان
 داره يزيد ميراث امام حسن عليه السلام وسر مبارك در دست اولود لسي فاطمة وكنه
 خواهر ان ان حضرت مردم سر خود را بر مبد السند وكردها در اسكر دند لطف سر
 ويزيد سر را مي پوشيد از نشان و نگاه لظرفشان بر سر افتاد او از ناي خود را كمر
 بر او دند و بلند شد او از كمره و زار نشان ليك كمر بستند زمان يزيدي و دختر ان معويه

است علیهم السلام را پس خبر استماع این سخن از چشم و چار شدند و ترحم بر دانی و طار کردید گفت
 ای قوم اگر من نبی ام سر را اینجا بپاییده بزار دنیا را بشما میدهم از طمع دنیا که داشتند قبول
 کردند خبر شد آن مرد غل محو و سربارک را در دست گرفت و غسل داد من بعد بر
 زانو خفته نهاد دید که از زمین تا آسمان نوری است بیداد سربارک تا بان و درختان است
 مثل ماه شب چهاردهم فی الفور آن یهودی ایما را آورد و گفت از آن قوم جفاکار که ما را هم
 آسیر نموده همراه فرزندان رسول من میسرید برید که حتی تعالی بر وزیر الشفقت
 جدا نماید ما را از این قوم بموجب گفته وی بجای آوردند و نیز راوی گوید که طغویان
 بخشم خود مشاهده میکردند که پادشاه سربارک حضرت امام حسن علیه السلام را میگردانند اما
 قلوب انقیاد را میفرستادند علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاده راوی گوید
 آن یهودی که همراه رکاب اهل بیت نبوت میرفت نشاندان و فرحان و میگفت الحمد لله
 الذي بدأنا لانداد ما كنا لنمشي الا بالان بدأنا بالهدى و نیز آورده اند که
 خبر سربارک شش نیز بدین نهادند انجی سلطان روم که یکی از یهودیو حاضر بود
 پرسید که این سر کدام کس است گفتند که سربارک فرزندان رسول خدا است مگر از یهود
 انگلیس بیدار شد و گفت عجب نیست از شما ای قوم که کلمه خدا را میگویند و دعوت اسلام را
 نماند و اولاد او را بدین خوار میسازید در میان مایان اسم خیر علیه السلام باقی است ما تعظیم
 و نکریم او می نامیم پس ایما را نشاندند اول تنج با اهل بیت نبوة کشید و دعوی ایمان
 از استماع این سخن نزد یزید برپا شد و امر نمود که ای سر القتل را بندگان بخارند
 چنین ملاک خوف داشتند نمودند و بفرست سربارک کردند و گفتند که از فرزندان
 رسول خدام بران تو ما را بقتل مرسانند زیر سعادت ما گواه باشی که ایمان آوردیم

و نیز آورده اند

اوردیم بحد نو و کلمه شهادت بر زبان را انداختند و چند تن دیگر با در ایما را آوردند و بگویند
 که از سربارک نذر خواست که از مومنان صادق قبول شد ایما را نشاندند شفاعت خواهد کرد
 جد من بر وزیر خرامن بعد قبول شدند بفرموده ان می صبا ملعنة المد علیهم بالجهل و انقضاء
 و دخی رضی الله عنه بکبر بلخی موضع من مضافات الکوفة و يعرف بالطف الفیاض شهیده
 معروف نیز از ایما حفظه المد من افات العبد ان فرزندنا زیارة روضه المبارک
 و قال السید یهودی فی خلد صمد الوفا و حسن الحسنی رضی الله عنده فون بکبر بلخی در آن مرقون
 بالمدينة فی البقیع فی جنب اخیه الحسنی رضی الله عنه و کان شهادة الحسنی علیه السلام
 يوم عاشوراء سنة احدى و ستين من الهجرة و لم یؤخذ له و جنس من سنة و حنة اشهر
 قبل اکثر من ذلك زیرا که نیز بدین سربارک حواله امام زین العابدین علیه السلام نموده
 بود ان امام در بقیع دفن نمود و کبر الوفاق و قبل بل کانت ابرکس فی خزانة
 لادایس من عند الملك رای النبی ص فی المنام بلطفه و بینه فسل الحسن البصری عن
 ذلك فقال لعنک صنعت الی الله معروفا قال نعم و حدث راکی الحسنی فرخرا اسم یزید
 فکونه غنة ثواب و صلیت علیه مع جماعة من اصحابی و مر به فقال له الحسن ان ذلک یسب رضاه
 صلی الله علیه و آله فامر لعل الحسنی کما سره و لما فعل یزید بر الحسنی ما مرکان عنده و
 نصیر فقال تعجبا ان عندنا فی بعض الخبر ان فی دیر حاضر حمار عیس فحس کح علیه السلام
 من الی مطار و من الی دور و لعظمی کما یعطون الکعبة فاستشهد انکم علی الباطل و قال
 دخی اخری منی و بین داد و سبیل زبا و ان الیهود لعظمی و کبر منی و انتم قتلتم ان بنیت
 نبیکم و کانت اکثر من علی الراکی کما سر لولاستر لا و ضعوه علی الرمح و حر سوه فراه
 را بفر فرست علیهم فخر فوه به فقال تبس القوم انتم لو کان للمسیح ولد لکناه احدنا

فبشر القوم انهم فعلوا كبريا في عشرة الاف دسار وسب الراس غدي قالوا نعم فاخذوه وعرضوه عليه
 ووضع على فخذه الى عيان السماء وقعد على الصبح ثم رسل لانه راى ساطعا من الراس الى
 السماء ثم خرج من الدبر وما فيه وصار يخدم اهل البيت وكان مع الشيك الحرس وما يراهم
 من مسكر من فضيحة الكلبا سبنا لثمة فافراوا خروفا على احد جانبي كل واحد منها ولدان
 المد غافل عما يعمل الظالمون وعلى الاخر سيعلم الذين ظلموا اى عقاب يلقون نسبة
 وراى كراما شدة ازايات برور شهادت حضرت امام حسن عليه السلام ودر صوابه محرمه
 اى حرم على انرا ذكر كرده بعبارة نقل ميكنم قال في الصواعق وما ظهر يوم صلبه من الالبات
 ما ذكره ابو نعيم الحافظ في كتابه دلائل النبوة من نفرة الازدية انها قالت لما قيل الحسن
 بن علي امطرت السماء دما وندى في احدى بيت غيره وزيد فلو ان الروايات قات
 لغيره فاصبحنا وجبا سا وحرار سا مملو دما وما ظهر يوم صلبه من الالبات القاتل السماء
 البودت اكداد اعظمها حتى راس النجوم بنا راو لم يرفع حجر الا وحدثه دم عسك
 واخرج البول شح ان العديس الذي كان في عسكرهم تحول رمادا وكان في قافلة
 اليمن يبريد العراق فوافهم حين صلبه وحكى عن عتبة عن جدته ان حاملها من القلعة عدسه
 وورسه رمادا خبرنا بذلك ونحوه زاناه في عسكرهم فكانوا يرون في الجبال مثل العيش
 وطحوها فصار مثل العلقم وان السماء احمرت لقتله وانكشفت الشمس حتى بدت الكواكب
 نصف النهار فظن الناس ان القيامة قد قد قامت ولم يرفع حجر في الشام الا راى
 تحت دم غليظ واخرج عثمان بن ابي شبيب الى السماء فثقت بعد قتل سبعة ايام ترى
 على المحيط ان كائنا ملحق معصفرة من شدة حرمتها وضربت الكواكب بعضها بعضا وقل
 ابن الجوزي عن ابن سيرين ان الدنيا اظلمت ثلثة ايام ثم ظهرت احمره من السماء وقال ابو عبد

عسك
 عن ابن سيرين
 كتابه

سعيد ما رفع حجر من الدنيا الا وحدثه دم غليظ ولقد امطرت السماء دما وبقى اثره في
 النبات مدة حتى انقطعت وفي رواية مطر كالدم على البيوت واحمر الخراسان والشام
 والكوفة وانه لما جئى سر اسن الحسن الى دار اسن زياد سالت حبيظاتها دما واخرج
 الثعلبي ان السماء كلبت والحاء ما حمرتها وقال غيره احمرت افاق السماء كسبه اشهر بعد قتل
 ثم للزالب احمره سري بعد ذلك وان ابن سيرين قال اخبرنا ان احمره التي من شفق لم يكن
 سر قتل صل من السماء اول من كنى حتى قتل الحسن وعنه سجد ان هذه احمره لم تزل السماء قبل قتل
 قال ابن الجوزي وحكمت ان غضبا من حرمة الوجه والحق منة عن جسمه فالله ما سر غضبه
 على من قتل الحسين حرمة اللعن اللهم العظم الحماينة وسيرنا ت كنه نوحه جنبا من قتل
 امام حسن في الصواعق واخرج الملاح في اسم الله انها قالت سمعت نوح الحسن على الحسن بن
 سعد عنها انها كلبت حتى غشي عليها وفي تاريخ السيوطي واخرج ابو نعيم في الدلائل عن
 اسم الله قالت سمعت الحسن بن علي بن موسى عليه السلام واخرج ثعلب في امانته عن ابي حنيفة
 النخعي قال اثبت الكرك على قتل لرحل من اشرف العرب بها بلغني انكم سمعون نوح
 الحسن قال ما نرى احد الا خبرك ان سمع ذلك قلت فاخبرنا ما سمعت انت قال سمعتم
 لقولن شمس النبي جيسه فلم يبق في الخدود البواه من عليا فترش وحده
 خير الخدود وفيه الفبا اخرج النسر بندي عن سلمي قال دخلت على اسم الله وهي سكي فقال يا بليدك
 قالت راس رسول الله في المنام وعلى راسه وحبته التراب فقلت مالك يا رسول الله
 قال شديت قتل الحسن الفبا وفيه اخرج البيهقي في الدلائل عن ابن عباس رضي الله عنهما قال راس
 رسول الله بنصف الدنيا اشعث وبه قارورة فيها دم فقلت يا امي يا
 رسول الله ما هذا قال دم الحسين واصلح به لم ازل النقطه منذ اليوم فاحصى ذلك اليوم فوجدوه

فصل دوم در بیان فضیلت و بزرگواری آنکه این روایات مستند می شود که از کمال و خرم حضرت امام
هم بر سر شهادت او یعنی روز عاشورا هم محرم و هم بوقت تذکار مظالمیکه از دست اهل
کوفه و ثام نبوی وال و عمان وی رسیده زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چیزیکه با خبر جبریل و هر که قهر و وقوع ان در حال حیره و بعد فوات وقت
و وقوع ننگاه عظیمه که بعد وقتی که بر حال وی گریسته باشد و مسلم و مخزون
بوجهی نیست مردم مسل ام سلمه و انس عباس در آمده که خاک و غبار بر سرش
و لحیه ان حضرت بوده چه گونه است را خزن و ملال و گریستن و گریانیدن دیگران
بنده که مظلومیت ان عالم و اندوه سید نام رسیده عالم حضرت فاطمه علیها السلام باعث
اجور رضا و ان حضرت نباشد و رنج و الم و کلام نمودن حضرت معصومه صلی الله علیه و آله
وسلم بر زن مصیبت عظمی دلیل عظیم است بر مخصوص بودن اس معتر حضرت امام علیهم السلام
و اختصاص نوم شهادت او نعم دالم و الکما و خرن نه نوم وفات حضرت رسالت
علیه علیهم السلام وجه گونه اس معتر نباشد و حال آنکه ظلمیکه از دست امت بر حضرت
امام حسین هم و عمر زان را فر باب او رسیده و تمیکه بر زنان و طفلان معسر خدا ص
از قوم حقار و جماعت ناچار رفته بر دیگری ترسیده و بهمنی لب محل خاطر
حضرت رسالت بنابر و باعث غضب جناب احدیت شده بزوجهیک
ممانرانرا که ساخته و شکنج در آسمان نمودار کرده و خون از آسمان باران
وزنی و آسمانی را یکسان دیده و در پی انتقام گشته هر یک از ان بدجنان را با تیغ موت
بخیم زنده و بر ظلمیکه باین مشابه باشد مسلم را صادق را باید که بوقت تذکار ان اب
اردیده بارد و دیدگاه اب العزت از ابن علم و طامان نالد و بیاد آوردن مصائبی که بر

که بر آن رسول صلی الله علیه و آله رفته جان را میوزد و دل را که از دلتکه نام کوه سازد و نهادند
نیارند و با اعتقاد این ضعیف آن است که هر که حال خود را با این وجه خواهد نوشت و صحبت
فرزند آن رسول و حکمران کوشکان فاطمه بنیول قطره اشک از چشم خواهد انداخت و با
دیگر نیز با این نوار فاکتر خواهد نمود همراه آن بنیاد بر سر سفا میران بیست خط خواهد رفت
خواجه این حجره قلند در اصابه از این سدی دو حدت در غم مانده نقل کرده فی الحقیقه
این گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من عبد علی یوم اصابه ولدی الحزن الا
کان یوم القیامة مع اولی العزیز من بنی ایل و دیگری آنکه گفت من قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ما یوم عاشوراء و یوم القیامة و یوم یوم ما یصلح مسند احمد بن حنبل من دعوت
عنه ان یقل الحزن و یمنع او قطرت قطرة یوایه الله الجنة و شیخ ابن حجر مذکور الرحبه
کلام طول در وجه رتی و بعد از او صحابه و رسیدن عمر و ابوبکر صدیق سال یا زیاده و کم ذکر
کرده و تضعیف او نموده و لکن در حقیقی امور بر آن است ضعیف عمل نموده ام باعث اجزای
نوع جیاچه بودی آنست که شخصی در محفل مولانا نظام الدین السبکی قدس سره نام یکی برآید
و گفته که او با تمام آنکه حضرت رسالت خزینه مع نبوت و حکم ساوال فرموده منتهی دانسته
خودم را بنظر خود در مولانا فرموده بر ضد احدی ثابت نیت اما جمع فلان یا با این
نیت این عمل نموده و ماحور خلیل الله و هم صلی الله علیه و آله و سلم به نیت اقتدا حضرت رسالت
و سید عالم علیه السلام و صلی الله علیه و آله و سلم نیت که با تمام این معجزات که خداوند
آنکه خود را میخواستند و هم لقبه اش را روح مطهر حضرت ام و با میداخر که از
آن حضرت منقول شده گوید و این ضعیف و نا در بر حضرت امام بکرید چه گونه ماحور و
مشاب خواهد بود ویرگاه ۵ آن حضرت اهل بیت خود و کتاب الله تعالی را در نقل

عظیم که یکی از دیگر بنابر ذوقیات جبرائیل و میکائیل و گریز بنیال در محالی
آیات قرآن و هم گریز بنیال بران ثواب عظیم دارد پس گریز بر حالات مطلوبیت این
بیت بسبب رضای آن حضرت و خوشنودی حضرت رب العزت نیز خود را بگوید و نیز
با دوری ظلم و ستم ظلم اعم ماضیه بر انبیاء و سابقه گریز نمودن بگذشته باعث
اجرائت پس جبرایا دوری ظلم بر آن حضرت که در حقیقت ظلم بر آن حضرت است
علت نجات اخروی بنود غرض فتوای صحیح بر رای استوار است که منع نمودن
از کار و خردن بر در عاشر و اما لوقت تذکار حال الشهداء و محض تعصب و عناد
است خباثت کلمه استرجاع یعنی انما للهد و اما الیه را چون بر زبان راندن
امتنان امر الهی است هم چنین گریز نمودن افتد حضرت رسالت نباهی است
علم بر دو جان و در و است مکه اولی و از آنکه از آن اوقات بگوید و لعن است
عاقبتی به شریح ابن حجر المکی فی الصحاح و قال اعلم انه ما اصیب بالجن رضی الله عنه یوم
عاشوراء کما سیالی لفظ قصه الامام الشهداء الدالة علی فزید خطوه رفعة و حجة
عند رب و الحاقه بدرجات اهل بیت الطاهرین و من ذکر ذلك یوم مصائبه لا یسفی ان یستغل الله
بالاسترجاع امتثال الامر و احراز المار تب للهد فغفر الله له اولک علی صلوات من ربهم
در حجة و اولک هم المهدون و لا یغفل عن ذلك و نحوه فخر عظام الطاعات کما للصوم و اياه تم
زناه ان یسئل بعبارة الرافضة و یختم فی الدرب النجاة و یحزن ان یمس ذلك فی اخلد فی
المؤمنان و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله و سلم اولی بیدک و احری و بوجع الشهداء
التعصیب علی اهل البیت و انجبال التقابلین للفاسد بالفاسد و البیعة بالبیعة و الشریعة
فی الظاهر غایبه الفرج و السور و اتخاذه عبدا و اظهار انفریته فی کمال خضوع و التواضع

و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع
و اعتقاد هم ان ذلك من السنة و العبادة و السنة ترك ذلك فان لم یرو فی ذلك شیء یعمد علیه
لا یتر صحیح بر جمع الله و قد سئل بعض النعمه الحدیث فی کل من و الحما و و طبع الحبوب
و بسبب الجدید و اظهار السور و یوم عاشوراء فقال لم یرو فی حدیث صحیح علیه صلی الله
علیه و آله و سلم و لا فی حدیث الصحابة و لا فی حدیث ائمة و لا فی الاربعة و لا فی غیرهم
و لم یرو فی کتاب المعتقد فی ذلك صحیح و لا ضعیف و ما نقل ان من التحمل یوم لم یرو علیه ذلك
الحکم و من غفل لم یرض لک و من غفل عما فی ذم و کس الله علیه سائر سنة و انما قال ذلك من
فضل صلوة فیه و انه کان یوم نزل ادم و استواء السفینة علی النودی و الخی و ابراهیم
الذاری و اعداء الدیج بالکلیش و رد یوسف علی یعقوب و کلن ذلك موضوع الا حدیث التوسعة
علی العیال لکن فی سنة من الکلم فیه مضار و مصل و یجوز و نه یوسما و اولک لم یضمن یجوز و نه
یما کذا و ذکر جمیع ذلك بعض الحفاظ انتم کلامه بعبارة کلام معانی و معروف است لواء ای الج
که تجدیر نحوه از کلام و حزن در اثر عاشر و لا قیاس علی وفاته برای آنکه در السنة تفصیل
و نه بیکر مقصود او منع از کار و حزن عبادت معروفه فیما بین جهال که در صرح و قهر
از حد در گذرند و قدم از باب اعتدال بیرون نهاده و روایات غیر معتبره بلکه موضوعه مخفی
و سبیل کار و حزن دانند و عبادت الطاهرین و الاصل کار و حزن بر نصیبت امام حسن
علیه السلام و آل او عینی عبادت و سبب نجات آخرت است و اینهمه نقل و قال بطور اهل سنت و جمعه
اما ما یسئل در بنیاده احادیث بسیار و آثار شیعیان از ائمه اطهار علیهم السلام بدست
دارند از انچه ماقال الرضا علیه السلام ان المحرم کان اهل الجاهلیة یجیر یوم فیه القتل فانتقلت
فیه دما و سکت فیه حرمتا و شیعی فیه ذرا و بنیاد و انما و اخریت النیر ان من صارت

و انچه است با فداي نفعنا و لم نرجع الرسول الله حرمه فرمايد اني يوم الحی من امری و حرمه و اسئل
 دعوها و اذل عن نیرها بارض کمره و اورثنا الکرب الی یوم النقص و فعلی مثل الی بن فلیک الکفر
 قال الکما و فیه کخط الذنوب العظام و انه دبح کما یذبح الکبش و قتل مع الی بنیه ثمانیه عشر
 رجلا و لم یبق فی الارض شیهة و فیه کتبت السموات السبع و الارض السبع و القتل و المطر و السحاب و ما ویراها
 احمر و انی حدیث مطابق الی است باخچه که در امانت شهادت از صواعق و غیر ان نقل کرده
 و هم باخچه که از تفصیل شام قبل ازین مذکور شده و از انجمله ما قال ابو عبد الله علیه السلام من الشد
 فی الحین فاکب فی حین فیه الجنة و من الشد فی الحین فاکب فی الجنة و من الی و احد
 طه الجنة و از انجمله ما قال ابو علیه السلام کل اخرج و الکما و مکروه و اخرج و الکما و علی الحین
 و از انجمله ما قال الرضا ع من ذکر مصائبنا و لی ما اریک بنا کما کان معانا فی درجتنا یوم القیامه
 و من ذکر مصائبنا قبلک و الی لم یبک عین یوم سکی العمیون و من جلس مجلس محلی فیه امرنا
 لم یبک قلبه یوم یوم القلوب و از انجمله انکه قال ابو عبد الله علیه السلام من ذکرنا فخرج
 من عینیه و مع مثل جناح النور فخر الذنوب و لو کانت مثل زبد البحر و از انجمله انکه
 و ی علیه السلام ما من عبد فطرت عیناه فینا فطره او دعت عیناه و دعت فینا الا واه الله
 بهما فی الجنة حقیقا و انچه است موافق و مطابق است مر و استی را که از سند احمد بن حنبل منقول
 شده و از انجمله انچه در عین الرضا از عبد الله بن الفضل مر و استی را که قال قلت لابی عبد الله
 یاسی رسول الله کیف صار یوم عاشوراء یوم مصیبه و غم و الحاد و ان یوم الذی یقیض فیه
 رسول الله و الیوم الذی ماتت فیه فاطمه و الیوم الذی مثل فیه امیر المؤمنین و الیوم الذی
 مثل فیه جعفر و الیوم الذی مثل فیه علی بن ابی طالب و الیوم الذی مثل فیه ائمه و الیوم الذی
 الیوم الذی مثل فیه علی بن ابی طالب و الیوم الذی مثل فیه ائمه و الیوم الذی مثل فیه ائمه و الیوم الذی

و خلاق شرح

و با کذب و با جمیع کما کان انما و کما و جمیع و با جمیع از و ابان و فیه من طاهر و ویدا
 است که افرات و فیه در این امر مثل سایر امور دینی و علوم است و بقیه من امور اختیار
 طریقه متوسل است و ان طریقه همان است که بصیغه خبر بر در آورده شد یعنی از و عاقل و
 و هم بوقت تذکره علیکم سر حضرت امام حسین ع و الی و اصحاب و ی علی ابائهم و علیه السلام
 رفته و کما و خزن بلکه که با نیدن و دیگران نیز کار حال انان با ملت خشنودی خدا و
 رسول و ترفی در جات اخرا است و اما انچه از راه نصب از جمله طریقی عمل مراد الله
 بان است و بدو شریکت در ان اهل قیام و دیانت را بنا بدین فیه و استعمل اینها اگر ممکن
 باشد در ان در مع سدید زیرا که از دو حال خالی نیست یا در معرض قبول خواهند آورد
 و یا نه و بهر تقدیر مرنا صیغ لا ثواب خواهد بود اما بر تقدیر اول پس ظاهر است و اما
 بر تقدیر ثانیه فلان الدال علی انچه کما علیه مثاب و ما جور است و او رده اند که جمیع کما از
 ارتقا در مدینه خطبه خوانند و در ان کلمات بر فرج و سرور بر قتل حضرت امام حسین
 بر زبان راند و از بی در مدینه شنیدند و قال فی حدیثی که گفت شریک الله المومن
 جهل حسینا السیر و ابان عذاب و التقلیل کل من فر السما و یرو علیکم من سی و ملاک
 و مثل قد لغت علی لسان بن داود و عیبه صاحب الدخیل و نیز ثابت کشته
 که باخبار ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم در عرصه قلیل سایر این قوم جفا کار و ظالم
 با حجار ببلدی عظیم مبتلا شدند و بعضی شیخ شتند و با انواع عقوبت بخت رفتند
 و هم که و اخرج ابو الشیخ ان حماد بن ابراهیم انه ما من احد اعان علی قتل الحسین الله
 اصحابه بلائ شد و بر قتل ان یوم حال سج انما عنت و ما اصابتی شیخ فقام لبعث السراج
 فاخذ السراج فحمله فی النار النار و الغمر فخر الفرات و مع ذلك لم یزل به حی مات و

را که سیرم اولو بدین فرستاد تا اهل انرا به معیت او دعوت نمایند عثمان بن محمد جماعت
 لا از اهل مدینه بجانب یزدید و از ساخت بعد از آنکه این جماعت از معیش یزدید پنج
 معویه حکم نمود احمد بدین فرمودند زبانی بسبب شتم یزدید کنی دند و بی دینی و
 شر بخر و از لحاظ مناسر و ملایم و لعل و دگر و صاف و نیمه او را با دگر دند
 و از معیت او خلع و شتر نمودند و باقی اهل مدینه را که سر از قصب معیت و اطاعت او
 بر سر داشتند صد و یک کی از ان جماعت بگوشت و الددی مرا صد هزار درم جائزه داد
 و اهل مدینه و لیکن منی را استی را از دلت ندیم که وی شارب خمر است و تارک صلو و
 بعد از خلع معیت یزدید رای اهل مدینه قرار معیت بر عبد الله بن حنظل الغبیل دادند
 و غنیمت محمد را که عامل یزدید بود اخراج نموده ساخت گراست این ملایم و مطهره
 از لوث اغیار پاک ساختند و عبد الله بن حنظل می گفت که والد از معیت یزدید
 بیرون نیامدم و بروی خروج نکردیم تا منتر سیدیم که سنگ از آسمان بار دوم
 این خودی از ابوالکسری مدالی که یکی از ثقات روان است نقل میکند که اهل مدینه بعد
 از ظهور دلائل فسق و فساد یزدید بر منبر اهل خلع معیت او نمودند عبد الله بن حنظل
 بن حصین محرمانی همان خود را از سر بر آورد و گفت که اگر چه یزدید مرا صدمه و
 انعام فرمود و در جائزه من میفرود و لیکن وی دشمن خدا دالم الکفر است من او
 لا از معیت خود بر آوردم اینجا که دستار خود را بر آوردم و دیگر بر خطمت و
 لغلتی خود را از پای بر آوردم و نهانی به خلع معیت یزدید نمودند تا آنکه مجلس
 عمام و نعال بر شد بعد از آن عبد الله بن مطیع بر منبر نشی و عبد الله بن حنظل
 بر انوار شمس نشستند و هر که از منبر امیه بود همه را در دوزخ مردان محاصره نمودند

این حدیث از ابوالکسری مدالی که یکی از ثقات روان است نقل میکند که اهل مدینه بعد از ظهور دلائل فسق و فساد یزدید بر منبر اهل خلع معیت او نمودند عبد الله بن حنظل بن حصین محرمانی همان خود را از سر بر آورد و گفت که اگر چه یزدید مرا صدمه و انعام فرمود و در جائزه من میفرود و لیکن وی دشمن خدا دالم الکفر است من او لا از معیت خود بر آوردم اینجا که دستار خود را بر آوردم و دیگر بر خطمت و لغلتی خود را از پای بر آوردم و نهانی به خلع معیت یزدید نمودند تا آنکه مجلس عمام و نعال بر شد بعد از آن عبد الله بن مطیع بر منبر نشی و عبد الله بن حنظل بر انوار شمس نشستند و هر که از منبر امیه بود همه را در دوزخ مردان محاصره نمودند

نمودند و جماعت که با او بودند در استغاثه به یزدید آورده از در طلب لشکر نمودند و یزدی
 مسلم عقیقه را بر قتل اهل مدینه بر انگشت و بر منبر خود با وجه متعجب حال در مقام حرات و
 تجلد اهل معیت بر قتل اهل ان ملایم و شریف بر گماشت و منادی حکم یزدید شعی نداد داد
 مایه که قدم در شتر جای زانند اسباب کفر و الهی حبل از سر کار خاصه دهنه ان بر کرد و بالادی
 صد دینار بطریق انعام در وجه امداد همدران ساعت در دلت وی دند و دارا
 شوارکس را با بن طریق سراه قتل و فساد و زانه ساخت و با بنی مر حابه حکم داد ما
 صحرای این زبیر رود این مر حابه در امسال این امر توقف نموده گفت لا والله
 هرگز جمع نکنم برای این فاسق فعل فرزند مغیره را اما صحرای صفت الدار ادب الله
 لشتر نیا و عقیقه پس مسلم بن عقیقه لغیر ستاد و با وی وصیت کرد که اگر او را حادثه
 بوقوع آید حصین بن نمیر را خلیفه خود گیر و گفت اینجا را که من ترابرسر انان می
 فرستم سه بار دعوت کن اگر در مقام اجابت و قبول بر آمدند بگذارد الدلائل ان مقام
 کن و بعد از آنکه بر این ان غالب ای تاسیه و در حرم مدینه را با حاکم کن و هر چه در
 اینجا باشد از مال و سلاح و طعام تقسیم لشکر با ان ساز و بعد از سه روز دلت تقابل
 از این اناب بر گیر و با علی بن الحسین رضی الله عنه تعرض کن هر در العاد و داخل با
 این جماعت نیت بعد از وصول خبر این لشکر با اهل مدینه انان نیز بتهدیه انعام
 مدافعه اهل فساد برخاستند و با جماعت نوامیه که حضور نمودند گفتند که با طبع و
 معیت کنند که بکروند و بر کمرند و جاکوسی و کشف اسرار مانگند و مطا برت امدای
 ما و امداد البان نمایند و اگر نه فی الحال ما دشمنان در دلت نیت سبالت و ملکیت
 میکنند منبر امیه بر امدافعه و در اضطرار حال صورت عید و اتفاق با انان بر لبه لطیف

لغات همراه ایشان با مدینه می رسیدند و در آنجا در آنجا که می رسیدند
 خفته می شدند و بعد از آنکه از آنجا می گذشتند و در آنجا که می رسیدند
 بعد از آنکه از آنجا می گذشتند و در آنجا که می رسیدند
 گفتند غیر از محاربه و مقاتله تدبیری نیست مگر آنکه در وقت از حرم این خیره السلام
 کرده شود و در آن وقت آنان که مده فتنه و فساد خوب نیست کردن اطاعت و امتثال باید
 و باید بدین معنی باشد که مصلحت آن است اهل مدینه را این سخن پسندیدند و قرار محاربه
 داده بر آمدند عبد الله بن العقیل که او را در صف قتال در آمده و ادشیا ملت و
 مردانگی داد و مسلم بن عقیل را در صف و در صف که داشت بی بی ایشان در میان دو
 صف برداشته بودند و در آنجا که می رسیدند و در آنجا که می رسیدند
 مقاتله کردند و در آنجا که می رسیدند و در آنجا که می رسیدند
 غلبه یار و پیرویان کشته یار و پیرویان کشته یار و پیرویان کشته یار
 اموال و فعل نفوس با آن لشکاران بود و اقدی لفل می کنند که اهل مدینه بعد از قرار
 لشکر بزرید در حفر خندق مشا ورت نموده هم بر اساس خندق و گول خندق
 حفر نمودند و ما را نند و روز در آنجا شتفت کشیدند و اکثر در آنجا مدینه را حارست
 بنیاد نهادند و راه در آنجا بر دشمنان بر بستند و از هر طرف خبر و سنگ انداختن کردند
 ما مجال فرصت بر آمدند و مسلم بن عقیل از میان این واقع در گوشه حذر خیره
 و هم و در آن کس فرستادند و در کشف این واقع حمله بر آنکه در و در آن نزد حارست
 بعضی از آن از راه در دام طبع در آورده گفت اگر از یکی از این راهی کن ده و بعد
 من آنرا به بر روی خود می بینم با تمام و صلاوات و جان نرات و کافات شما کند حارست

حارست بکفته مروان گرفتار و امجد فریب اهل راه بر آن کشته ده دادند و کشته یار
 عقیل را در آنجا یافتند و طواف اهل مدینه که در آنجا حارست را کشته ده دادند
 بر آنجا که می رسیدند و در آنجا که می رسیدند و در آنجا که می رسیدند
 ایشان مدینه حارست میکردند که معونه در حالت در حالت احتضار موت نیز بدو را پیش خود
 طلبید و گفت خشنی دانم که مرا از راه اهل مدینه و روزی پیش خواهد آمد و با آنکه علاج آن فتنه
 بمسلم بن عقیل که می گفت که با این ناصح نواز و در این واقعه نیز بنیم چون نیز بدو بعد از بر سر
 امارت نسبت نمود و در آنجا که می رسیدند و در آنجا که می رسیدند
 مدینه را با انصرام رسانید و اهل مدینه را این معنی عقیل را مسرف و نوبت از جهت اهراف و
 افرات که در فعل و فاد داشت و اقد در کتاب الحمره نقل می کنند که نیز بدو مسرف اند
 دید که در عیلت نایب گرفتار است و بر لبه ملک افتاد که گفت اگر این صف عرض تو می شود
 و والی این امر ترا می بخشم که فخلی سر ناصح از تو که دیگر نیز بنیم امیر المؤمنین غیر والد
 نیز که تو از معاویه بن ابی سفیان مراد در عرض موت و وصیت کرده که اگر سر از جهت اهل
 حجاز واقعه همیشه آید علاج آن از مسلم بن عقیل جوئی مسرف بر خالت و گفت که کند خدا
 بر تو باد یا امیر اگر دیگر بر غیر من موقوفی این امر سازی حریف اهل مدینه در میان
 سبکس غیر من نخواهد بود من در میان خوانی دین ام در خشی الله که از در خشیان عرفت
 می بینم تا با شما خود در ان مقام فعل عثمان بن عفان را در آنجا که می رسیدند
 انداخت میگوید که بر این کار بدست مسلم بن عقیل باشد از آن روز مار قال بر مثال اهل
 مدینه رده ام و دل خود را به بر او ردی الم ان مقام ارفا فاعلان عثمان السع دانم نیز بدو
 جعفر عزیمت او در میان این معنی یافت گفت پس از در با ش و علی بر کشته

البدن من منتهی حیوانی که تو حرف این را که این از درون من درین وقت و احوال من
 تو که تو در قیام بیدار و در خوابت بر کبر از صفات این را که این اثر را بر من از درون
 بنیاد و غایت بدو و اگر سر راه خلاف و جدال تو شود تو نیز متوجه حال این از شو و
 به احوالی من بعد از این زبیر شو آورده اند که چون مستوفی عاقبت اندیش حرکتی از
 حرم نظر از این تحت تعلیف که اگر با وجود کاشی این بدو و روح اوم دیگر از من بدخت تر
 در عالم کس که تو از این و آن که از تو ای مروان بود و این است که گفت من منتهی
 بعد از مرصیک در این دو احوال برده بودم فصل این طعام طلبید تا خود در طبیب گفت اگر در
 خوردن طعام بعد از استعمال دو احوال کنی بهتر باشد تا در این که حورده کار را گفت گفت
 اکنون مرا از این حیات بر این حیات که تو بر این دولت میدانی تا خود را نشیند از این
 عثمان باب شمس خورشید که اکنون که این امر از حاکم وقت می شد هیچ چیز خوبتر از موت
 نزد من نیست که معنی دانم که حق سبحانه و تعالی دو احوال و الا کرام مرا بسبب میل این تا با کمال
 از جمیع ذنوب و محاسن مطهر خسته ای که روایات از معتبرین شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره
 در کتاب جذبات القلوب الی دیار المحبوب نقل کرده و این را تمام و کمال بجا آورده در این کتاب
 بجز بر او دردم و شیشه بعد از فعل قول مسرف و انشیر الی الف گفته سید علیه الرحمه میگوید هر
 این سخن تا این از کمال حق و جلال و کفایت او بوده زیرا که فعل اینجاست موجب حرم
 و محبت بود که بر آن از وصال و احوال این در غایت صمیمیت و احوال است و بنده ضعیف
 گوید که این سخن از کمال کفر باطنی او سر زده که ریختن خون ناحی اهل اسلام را از کفر و انانیت
 صحابه رسول و غیر اولاد اصحاب و غیر از طوائف دیگر اهل اسلام بود اند عبادت شمرده و تحت
 نجات خود دانست و الا من صاف بر کز خون مسلمانان حلال خون است چه جارا که خون

خون ناحی اهل اسلام بخت خود شمرده آورده اند که بعد از این عمل او دیدند که انانیت شهادت
 الا لطف و کمال در این کرده اند که گفت و اندو که بعد موت انانیت با کمال بر
 در این حبه لک شد که مادر حیات خود از دولت شما بود و کمال بر کمال و بدو کمال لطف
 منو و دعا کرده ام بر دی از اهل شام چون این خبر بشنید بر خاست و گفت اگر احوال این
 بدان پنج است که تو میگوئی پس دعای ما همه در قتل اهل حبه بود گفت می گفت اهل دین کز دیر
 و بعد از کمال گفتند نقل است که مروان بعد از این واقع بر نیز بر قدم بر نیز بر کمر نه او
 که در این واقع کار کرده بود بوجه حسن کار او در او را مقرب خود کرد در قتل از این
 قصه بعد از مرصیک از این که نقل کردم از این خودی پس بدید که او را نقل کرده
 و هم چنین قصه شنید که با ابوسعید خدری رضی الله عنه عمل آورده بود ندیم بر طبع این
 ذکر خسته و بعد از آن گفته در این عاقبت کار این ظالمان تا عاقبت اندیش نشد
 و لایق واضح دارد بر خذلان و خسران دنیا و عاقبت این ان قبایح آورده اند
 جمع مسرف یکی از اهل مدینه معیت برید بر معاصی و عبودیت او خوار است انکس گفت
 هر بر اطاعت تو بودم نه بر معصیت نکردن زدن او حکم کرد چون مادرش
 شفاعت انکس بر خاست و فرود آمد و بجا آمد و انکس از مادر او گفت که حال
 خود را غنیمت کنید ای مال شفاعت بس بر خاستی گویند و الله ان مقتول مرحوم
 عند کرده بود که اگر قدرت باید این مسرف را از این یا مرده بوزد و بعد از آنکه
 او را قتل و غنیمت مدینه او را بداند لایق بجانب مکه نماید تا کار عبد الله بن زبیر سازد
 بعد دو روز مرصیک در این رخت افامت بدو را بوزد و کشید ان زن با چند غلام
 بر سر قبر او رفت تا او را از قبر بر آورده بوزد و گویند خود را لایق کند قهر

نقل است

یکی دارد باز دید که بگردن سرف سجدیده است و استخوانی بر او آید گرفته میگوید قوم من از
 معاویه اینجا ترسیدند و باز آن گفتند که قادر مطلق خود انتقام گرفته احوال از و عجز
 مشو زیاده از این عدل جبه خود را بگو گفت لا اله الا الله که با خدا تعالی کرده ام
 و فائز از سر این سرف سجدیده گفتم او را از جانب قدس از او برادرید و در جانب
 نیز دیدند که از دماغش طبعی میزد است این از و صو کرد و دعا کرد خداوند
 تو میدانی که طبع من سر من عقیده از برادر صارت مرا قدرت و قدرت و تا
 اول از میان مغاک بر ارم و لو نرم بعد از آن چون بر گرفت و مردم آن را زد
 نام از حاس مال سرا و بر آمد و در رفت فرمود تا او را از قبر بر آورده بکشند
 و او آید گفت که پیش من شوی رسید است که آن زن ام نیز بدین عبد الله
 مع بود و تو حق نقل کرده اند که او را برادر کشیده بودند و مردم سنگ زدند
 و ذکر کوفتی درین روایت ناکند و شیخ گفته که احتمال دارد که کوفتی او بعد از
 دو سه روز که برادر کشیده بودند باشد و قریبی گوید که مردن او بعد واقعه
 روز بعد در راه مدینه شکم او تمام از آب دریم بر شده بود و نجابت شست
 و قیامت جان داد و لکن از عایت حماقت و فساد نیت که داشت در وقت مردن
 مسکفت خداوند از من بعد از شهادت لا اله الا الله علیه که محبوبترین اعمال من
 باشد و من بانی قبول درگاه تو بودم و تو خود خدایه الا قتال اهل مدینه اگر مرا
 با وجود این غل بکشند از دیگر بدخت تر از من که بخوار بودم بعد از آن
 حصن بن نمیر گوید را طلبید و گفت ترا میر بعد از من و ای این بقعه ساخته
 است تو و من و حبه که باشی و در کار این زبیر تا خبر منی و در حال او بقیه

و در این روایت
 که در این روایت
 که در این روایت

را فرمود و جان تو نصیب کن و اگر نباشد خانه کعبه بر دسترس و کار خود بخوار باشی و منجبت
 بنید از حصن بن نمیر صحبت او که اندک وقت و چهار روز این مدتی معطیله محاصره
 کرد و او را محاصره در حال داد و جان من را بکعبه انداخت آورده اند که با از این آتش
 بر سر منزه گرفته بود و در رسید آتش خانه کعبه در گرفت در آتش این حال خبر مرگ
 نیز دیدند که طبع ذات انجبت از حیات بداد الوار کشید بر آن با در اهل
 شام و بر منبر در افتاد همه حواری و برادر او آتشند و در بر منبر افتادند
 است کلام شیخ دینی در خدایه القلوب **و قال الرب المیر ی فی جنه انکون ثم کن**
 بالجیش الی مکه و کتب الی یزید با صبح بالمدينة فلما یسلم مر به اهل و مات
 فتولی امر الجیش حصن بن نمیر الی کوفه فصار حی و افاکله فتوخص من من الزبیر المسجد
 احمد بن مجیش من کان معه ففصب الحصن المنجین علی الی قبیس و رقی به الکعبه العظمیه
 فقام لک اذا و در علی الحصن لم یوت یزید من معاویه فارسل الی ابن الزبیر
 لیس المواعده فاجابه الی ذلک و فتح الدواب و اخلط العسکران لظوفان
 بالبیعت ففما الحصن لظوف لعل بعد العوا و اذا استقبله ابن الزبیر فاخذ الحصن
 بیده و قال له سر اهل کوفه فخرج مع الی الشام فادع الناس الی معتکف فان
 امرهم قد صرح و لا یری احد الحق بها الیوم فکلت علی مناک فاجتذب ابن الزبیر
 بیده فی بیه و قال و هو کفر یقول دون ان اصل الکواحد من اهل الحجاز عشرة من اهل الشام
 فقال لک حصن لقد کذب الذی یزعم انک من ذی ناه العرب اهلک ستر و کلمتی علیه
 و ادعوا الی الخلد فتر و دعوا الی الحرب ثم انصرف یزید الی الشام و حکم حکایت این قوم
 فاکار الی است که چنانچه یزید بدین حرکات مبتلا شد بیارک الله فرموده و دولت بر

مرد در اندک عرصه از حیوة الجنان الکبیر و توفیر بین مومنین و کفار و غیره از اول کتب که از ایشان
 و از کتب طبرستان و در حق بقیة بنات الصبر و کانت امارت ملت شریف و کشته اشهر و قوی عهد
 کرد ان شقی ان شقی وقت موت خود را معا و بیع نیزید و معا و بیع نیزید مرد در
 صالح و دیندار و ترکاه و الی امارت شد و حال آنکه بعد درین ایام نسبت سال براند
 بر منبر و خطبه طویل خواند من بعد نیز براند و خلع بپوشید و تخت و نشست در
 کوشه خانه تا آنکه مرد فی حیوة الجنان الکبیر تم قام بالامر و بعد از این معا و بیع و کان خبر
 من ایامه فی دین و عقل بویع له بالخلقة یوم موت ایامه تا قام فیما ارید من یوما و قبل
 خمسة اشهر و ایام و خلع لیه و ذکر غیر واحد ان معا و بیع من نیزید لما خلع نفسه بعد المنبر
 فجلس طویلا ثم حمد الله تعالى و ارشی علیه باطنه ما یقول فی الحمد و الشان ثم ذکر النبی
 صلی الله علیه و سلم باحسن ما یدکر به ثم قال ایها الناس استانا بالراغب فرادنا علیکم
 اعظم ما اکره منکم و الی اعلم انکم تکرهوننا الفی لا یلیفنا بکم و علمت بنا الان احدی معا و
 نازع فی نذ الامر من کان به اولى به من غیره لفرایته من رسول الله و عظم فضل
 رساله اعظم المباح من قدر و استجمع قلبا و کثیر سمعنا و ادلیم الامانا و اشرفتم
 منزل و اقدم منکم من انتم رسول الله و ضهره و اخوه و زوجة و بنته و جعله لیا لیل
 باختیار الیها و جعلها له زوجة باختياره لیه الوسیطه سید الشباب اهل الجنة و فضل
 نزه الامه ترسه الرسول و انبا فاطمة السیول من الشجرة الطیبة الطاهرة البرکة فکرب
 جدی منه یعلمون و رکنتم منه مال و یعلمون حتی انتظمت لجدرا الامور فلما جاء القدر
 المحتوم و احمرته اید النور فبقی مرثیة لیل و یوم و بعد ما قدمت براه و
 دار ما کس و اعتداه تم انتقلت اخلافة الی نیزید الی فصله اکره له و کان ابوه

فیہ و لقد کان الی نیزید یوسف و سرافه علی غیر خلقی بالخلقة علی اسم محمد و فکرم براه
 و احسن خطاه و اقدم علی ما اقدم من حراره علی الله و لیس علی من رکل حرته من اولاد
 رسول الله و نقلت بدنه و القطع حیره و صاحب ملک و صار خلیف حفره و من خطبه و
 بقیت روزاری و تبعاته و حصل علی ما قدم و ندیم حقیق النعم و سخط الخزان و الخزان علیه
 فلیت شعری ما ذاق قال و ما ذاق لیل لیل عوف با سیه و جوزی لیل و ذلک ظنی ثم انتفض
 العیة فکلی طویلا و ملا حبه ثم قال و صرت ثالث لقوم و ان خط علی الکفر و الراضی و ما کنت
 لا کمل انکم و لا یزال الی الله فو حقیق قد زمره معله و اوزارکم و انما و تبعاکم فک انکم و
 اکره فخره و من رضیت به علیکم فلو له فخلقت بعتی من انما فکم و الدم فقال له
 مردان نه انکم کان کت المنبر انتم حره با ابا لیلی فقال احدی الغنی دینی محمد غنی فلو لید
 ما دعت خلوة فخلدکم فاکرم با مرار لیا الشی ببرجال مثل رجال عمر علی انه ما کان حیر
 جعلها شعور و صرفها غمما لایک مر عد الله طلوا و الدلیس کانت الخلافة منما لید مال الی
 منها مغرم و ما ثا و لیس کانت سراف منما ما اصابتهم نزل فدخل علیه اقا ربه و ادم فخره
 بکی فقال له انه لیس کنت خفیة و لم اری کمرک فقال و ددت و الله ذلک ثم قال
 و علی ان لم یرحمی زیاتم ان غی ایامه قالوا المعلم عمر المقصود من است علمته نذ اوله ایامه
 و صد دتم من الخلافة و زینت لیه و اولاده و حمله علی ما و نسما به من الظلم و حنت
 له البدع حتی الطی بالطق و قال ما قال فقال و الله ما فعلت و کنت محمول و مطبوع علی
 حیا رض الله علیه فلم یقبلوا منه ذلک و اخذوه و دفنوه حیا حتی مات و توفی
 معا و بیع نیزید بعد خلعه لیه با بعض لیل و قبل لیل و کان عشرة طایا و عشره
 سنة و قبل احد و عشره سنة و قبل ثانیة عشر سنة و قبل عشر سنة و قال انه

و در عمر المعصوم

لما احتضر قبل له ما السخف فابى وقال ما اصب من حلا ولا شئ فلم انحل مرارته ولم يعقب له الله
تعالى انتهي وقيل انه لم يك بعد ذلك فرقط من اقطار العالم احد من الالى لفيان الى تونس
نزا بعد خلق معاوية بن نيزر يبعثت خود از مردمان و نشست و در كوشه خانه والى شد و دان
بن الحکم بر شام و مصر و ابن زبير بر حجاز و عراق و عبید العدي بن زیاد بن كنفه از كوفه
رسید و الحقی کردید مروان بن عبد الملک و افع شد در میان ابن زبير و مروان کوفند
که بعد قال کثیر یبعث کرد مروان ابن زبير لا حواء الحيوان بولج لاني الزبير بکلمه السبع
من حجب الله الی الله فی ایام نيزر یبعثت کما لهدم و با یبع الی العراق و اهل مصر و بعض اهل
الکام الی ان بالی مروان بعد حروب و اکثر الی العراق الی کعبه احد و کعبین و درین میان در
سنة خمس و ثمانی خرج نموده بودند سلیمان بن صرد الخزاعی و السیب بن نجبة الفزاری در
میان کوفه و طلیحان ثمار الحنی علیه السلام و یبعثت کردند ان بر در اصد نزار کس و
برگاه که رسیدند از کوفه بر شام که تختند لبیا از انهار که ده نزار کوفه و نزار
مروان عبید العدي بن زیاد را درسی نزار کوفه و واقع شد میان انان و مقتل عظیم
در موضع علی الورد از بلاد حیرة لبی غالب اند کفر اهل شام و کشته شدند
سلیمان و سبیت بسیاری از لشکر عراق و قال رسول الله صرح حق مروان الملکون
ان الملکون فی حواء الحيوان البسیر و ادراکهم فی کتاب الفتن و الملام من المندک
عن عبد الرحمن بن عوف انه قال کان لا یولد لاحد مملوک الا الی به رسول الله
فبعد عوانه فادخل علیه مروان فقال نذا لوزغ من الوزغ الملکون بن الملکون
ثم قال صحیح الله و ادوی عبده به لبیر محمد بن زیاد قال لما یبع معاوية لولده نيزر
قال مروان السنة الی بکر و ثم قال عبد الرحمن بن ابی بکر سنة برقل و قیر قال له مروان

مروان انت النزار انزل العرق و الفوق قال لوالدیه اف لکما فیلح ذلك قال فقالت کذبه الله
ما یحب و لکن رسول الله لعن اباه و مروان فی صلیبه ثم روى الحاکم عن عمرو بن مرة الحمیری
و كانت له محبة فقال ان الحکم بن ابی العقیان استأذن علی رسول الله فغرف صوته
فقال ص اندلوا لعنة الله علیه و علی من یخرج من صلیبه الا المومنون منهم و قلیل باسم
لشیر فوالی فی الدنيا و یفنون فی الاخرة ذود و ذکر و خیر یقطعون فی الدنيا و
ما لم فی الاخرة من خلایق و برگاه که مروان در سنة خمس و ثمانی و کان عمره ثلثا و ثمان
سنة و ثمان علیه زوجة کوفه شتمها فوضعت علی وجهه محبة کبیرة و هو نام و قودته
بر و جوار با فو قها حتی مات متولی شد لیس و عبد الملک بر شام و رسید خبر سلیمان و
مسیت بکوفه خروج کرد مختار ابن عبید الثقفی بر اطلب تا حضرت امام حسن علیه السلام
در سنة ثمان و ثمانی و تابع شد اند او را جم غفیر از اهل کوفه لانم نذر موا علی خذ لانم
الحی بن علیه السلام و اراد و اعطى العار من القسم لبی غالب شد مختار بر کوفه و احوال
که در عبد الله بن مطیع کوفی لا که لک الی کوفه از جانب ابن زبير از کوفه لبی روانه کرد
عبد الملک از شام عبید العدي بن زیاد را با سیزده هزار مرد و در بعضی روایات
چهل هزار و نذر بعضی کس هزار و روانه کرد مختار بر افرقا و است وی از بر ایم بن
مالک رفته لا ماد و از ده هزار کس و نذر بعضی شنت هزار کس لبی طافی کردیدند
بر دون کفر در نواحی موصل و واقع شد در میان انان و مقتل عظیم تا انکه کشته شد
ابن زیاد و الحنین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلال و مجروح و مقتول شدند
در نذر و قوه بسیاری از لشکر اهل شام حتی مل منهم سبعون الفا و تود ان و قوه اوز
عائش و السبع و سقیف و فرستاد بر ابراهیم سرار ابن زیاد و حصین و سار

در عیون حقیقی - قسم

امروز اهل کربلا و خاندان ائمه السلام از زیاده و سالیان قدس از زمان قبل از آنکه کربلا را خربت
 بگویند نزد مختار رسید امر کرد که حاضر شوند و همه را در دارالاماره و نهادند سر را
 پیش مختار بطوریکه بدینسان زیاده و سالیان از سر برآورد و عیال و عیالان و فرزندان بودند
 بسیار از ثقات کوفه و جمیع سران عیید الدین زیاده و اصحاب و برادران کوفه و اور و دزد و در جبه
 نهادند من با مختار رسیدم و از مردم شنیدم که می گفتند آمدند نگاه ما را از دبیان
 ان سر را در امر و لو راجع بپیش عیید الدین زیاده رفت و ساعی درنگ کرد و بدون
 آمد و رفت تا غایب شد باز مردم گفتند که آمدند دیگر بار ان را امر و الحی پیشتر درنگ
 کرده بود که دو این چند بار مکرر شد فی الصواعق و قد انعم الدین ان زیاده را
 نقد صحت الترنیدی انما حی براسه و لقب السید و رؤس اصحاب حادث جیم
 فتخللت الرؤس حتی دخلت فی شریه فمکتت بنیتهم ثم خرجت ثم حادث ففعلت به
 لک مرتین او ثلثا و کان لقب فرحل را کسی چنین علیه السلام و سرگاه که فایز شد مختار از
 قتل ان زیاده و قوم و فرستاد سر را انان لبوز محمد بن خفیه رضی الله عنه و من
 بعد از آن در قتل جمیع سبک بودند حاضر گردید با عمر و سعد و بودند از اطو انان
 زیاده و نیرید پس مقتول شدند و سعد و سید و خفیه و شمر دی انوشی با سر کتفا
 با انواع عقوبات و مبالغه کرد در قتل تا آنکه رسیدند قتل بر قول نضر اهل اخبار حمل
 و شست بر آب و باله و سرتاد و چهار مرد و مختار کرد انبند شمر لایم از عقوبات حتی
 او طاه بالجنون لانه فعل ذلك بالجنین علیه السلام من الصواعق و فاعل ذلك به هو المختار
 من انما عیید طاه من الشیعه ندوا علی خذ لکم الحیین و ارادوا غسل العار
 عنهم ففرقتهم من نعت المختار فملکوا الکوفه و قتلوا سبک الاف الدین فالتوا الحیین اربع

اقبح القتل و من یسیر من بعد و من یسیر من قبل ان یسیر علی قول من الکمال و او طاه
 انجیل صدره و ظهر لانه فعل ذلك بالجنین و شکر الناس للمختار ذلك لکنه انما اخرج من
 حنیت قبیح حتی زعم انه یوحی الیه و ان ابن الحنفیه هو المهدی پس لایم شد حدیث
 رسول الله که جبرئیل گفت از ان حضرت که که خدا و عز وجل فرماید که جهت
 عمل بحی می ذکر یام سقنا در ارکس را کشیم و برادر فرزند بود و مقتدا در ارکس را خواهم
 کشت قال رسول الله فاشد غضب الله علی من یفک دم انبی فیما عانه و الذی یفک بده
 انه لیخترنی ممن یدان منی الفصل حنیفا بعد و رده ان بعد و من زینب بنت جحش اوجی
 الله تعالی الی الی صلت بحی بن و در یاسعین الف و الی نقائل با بن شکر سبعین الف و
 سبعین الف و اوه ای کم فراموش کرد و از نام زین العابدین علیه السلام آورده
 اند که فرمودی از در وقت توجه بکوفه در هیچ منزلی فرو دنیا ندیم و کوفه نکردم
 مگر که امام حسین را ذکر می نمود علیها السلام کرده باشند که فرمود که از خوار و
 بی اعتبار دنیا ان است که سر کیمی می ذکر یا علیها السلام نری تا الحار از ناله الحار ان بنی
 اسرائیل بدید فرستادند می بعد و ج سید مصعب بن زبیر با برادر خود عبد الله از
 بصره سر مختار زد و واقع شد در میان انان جنک و فتح یافت عبد الملك و کشته
 شد مصعب بن زبیر فی حواءه المیوان الکبیر سار عبد الملك من دمشق الی العراق فبرز
 الیه مصعب بن زبیر و کان عبد الملك قد کان حنیفا یامور فخذ لکم و لکنوا عنه فبال
 مصعب فی نفر لیسیر و التیم بینما القتال فظفر مصعب بجسمه عظمت و لم یزل لک حتی قتل فاست

عبد الملك حينئذ على العراق وخراسان فاستجاب عليه الشترين مروان وكرار اجبالا دشمن ثم
 خرج الحاج بن يوسف الثقفي في حرس طرب اسير في صرصة وصالحوه ولفصوا المنيق
 على جبل الى قميس وكان يضرب بشرا عتة اقل كان يحمل عليهم وحده فيهم ثم يخرجهم من
 الواسع وستر لقا لهم اربعة اشهر فحق اخرا حمل عليهم مصطفي علي راسه شراهم من شرايف
 المسجد فمضوا في دار واليه واحصر وازاراه فامر اللعين الحاج احراه الله تعالى وفيهم
 بعت حرة ومن تجارب الاتفاق ما ذكره عبد الملك بن عمير دخلت قصر الامارة بالكوفة على
 بن زياد والداكس عنده سمطان وجلت انا وعبيد الله بن زياد في المجلس وازار
 احسن عليه السلام بين يديهم ثم جلست انا والمختار بن ابي عبيد فادار ابي عبيد الله
 بن زياد بين يديهم ثم جلست مع عبد الملك بن مروان في فوج حيرة راسه مصطفي بن
 يديهم ثم قال وعلت من عبد الملك وانا اعدك من شتر المجلد فارعد عبد الملك
 ونام من نوره فامر بهدم القصر من بعد موتي فشد جوارحه وان سربا فالك سلام
 تا انكم زائل شد دولت ابن الامامة وانشى وثلثين وظاهر شد امارت عباس بن
 قتل شد از بني ابيهم نزاران نزار وناكد صدق الحديث والدا علم بالعقوبات
 وامن باب شمل الت بر بيان احوال بقية طاهرة اراهم الله عليهم
 السلام بد انكم در اولاد حضرت امام حسين عليه السلام علماء اخيارا اختلاف کرده اند
 پس مردی از ان حوزی ان است که بودند مرا ورا عليه السلام از لبر ان و دختر ان
 علی اکبر و علی اصغر و جعفر و فاطمة و سکینه و کتف ان اخبر و موافقت کرده و برا
 شیخ مفید از علماء شیعه امامیه که متولد شدند و بر اعلم شتر لبر و در دختر لبر
 زیاده کرد در لبر ان عبد الله و کتف ان الحسنات و موافقت کرده و بر ان طایفه و ثب

و محب طری که متولد شدند و بر اعلم شتر لبر و در دختر زیاده ساختند در اعداد لبر ان
 علی الاوسط و محمد و در اعداد دختر ان زینب و مادر علی اکبر ام علی بنت مره بن عروه
 بن مسعود الثقفیه و مادر علی اصغر شاه زنان بنت کسر انیز و جرد و مادر جعفر
 فاطمه و مادر عبد الله و سکینه و باب بنت امر و القیس ان عمر و مادر فاطمه ام
 اسحق بنت طلحه بن عبيد الله السهمی است پس علی اکبر شهید شد همراه پدر خود بکر بلا
 و اما علی اوسط پس امام زین العابدین است پس علی اکبر شهید شد همراه پدر خود
 بکر بلا و اما علی اوسط پس امام زین العابدین است بر قول کبیکم کتف است که لبر
 حضرت امام حسین علیه السلام سمر بیهوده شد و کبیکم قائل است بانکه موموم علی از
 از اولاد وی علیه السلام و کس بودند پس امام زین العابدین علی اصغر است بر
 رای وی و سوسج و اما عبد الله پس شهید شد بکر بلا جاد ستم و سوسج حجر اییم فقتله
 و اما محمد و جعفر پس هیچ از احوال انان روایت نیست و شاید که آنها وفات یافتند
 قبل کن شعور و الداعلم و اما لقادس و قیام دین از لبر ان او از علی بن الحسین بن
 العابدین علیه السلام است و از دختر ان فاطمه بنت الحسین فقط و سرام عبد الله
 و ابراهیم بن الحسین المشنی ابن الحسین علیه السلام است پس باین ای مومن صادق
 هر حق نعم کج طور از صلب حضرت امام حسین علیه السلام عاز شد ازاده علی بن
 الحسین امام زین العابدین کثیر طیب از اولاد بر آورد و جمیع اطراف و اقطار
 از ان فی مملوک در انداختی انه لا یخلو بلاد و لا قطر من اقطار الارض الا و هم فيه و مانند
 از رقی و اهل وی ساکن خانه مملکه ناخناز پس نیست و ما بود که در انداختی فی
 شقی لا حزن و الما کتب با و جوف بکر ناخناز بود مر امام حسین علیه السلام را حد شتر امام

بیزید

زین العابدین و کذا الله بعد نیز بدستی یافته بفرموده تعالی اصدق القائلین حیث قال
 من عمل مثقال ذرة خیر ایره و من عمل مثقال ذرة شر ایره و قال فی حقه ۴ اما عقیقه
 الکوشه و قال عزوجل ان شایک هو الابر و الابر هو الذی لا یلک له نقدا
 هو الصبر جمیل و ذلک هو اخبر اذ الویل لیس ابنی باب شمل الله براحوال ابر
 تسعه از اسم اثنا عشر و فیه تسعه فصول علی حسب اعداد هم فصل اول در بیان
 احوال شانزده عالمیان امام چهارم از اسم اثنا عشر علی بن الحسین زین العابدین
 علیه السلام و کنیت ابو محمد است و ابو الحسن و ابو مکر نیز گفته اند و لقب در سجاده
 و زین العابدین است گویند بسبب طهارت و بی عیبی لقب ان است که شکی در نماز
 نیجده مشغول نبود که بعضی بصورت از دیار عظیم متغیر شد تا ویر از نماز باز دارد
 بدو بیج التفات نکردند و انکشت بار و بر میگرفت تا هم التفات نفرمود پس خیال
 کرد که در دنیا که شد هنوز نماز خود قطع نکرد پس خدای عزوجل بر وی تکلف
 نکردند که ان شیطان است و بر او دشنام داد و طایفه زد و فرمود در رشتن خوار
 و ذلیل ای ملعون چون دور شد برخواست تا و در خود نام کند او از بی شنید و قائل شد
 بندم که مشکلف است زین العباد سه بار و لادنی در مدینه و بعد است سه ملک و ایشان
 فرم الهجره و فصل است و علمای و مادر و سر سلاطین شهر با تو نیست نیز در جبر دانست
 تاریخ انی حکایه و القال علی الصغر و لیس الحسن رضی الله عنه عقب الامس و لده زین العابدین
 بنو و احد الامته الاثنا عشر و من است ذات النبا عین قال التری یار است قر شیا و فصل
 منه و اتم سلاست نیز در جبر و احد ملوک فارس قال و کان قال لزنین العابدین الحسین
 لقول الله تعالی عباده حسرتان محرم العرب قهرش و العجم فارسی و ذکر الواقعه

ایمانی بنی لطف این عالم کفتم علی می بینم رسیدن گفت من یکم ده ماهی نشسته بودم و حال
 آنکه مرا خردن و فکر کردن بود که بطایف دایره برای مردی خوب بود و نیک پور را که
 خوشنویس دید لطف از روی آن بستر گفت چیست مرا که می بینم ترا نمود و مخدیان ابا
 غم مکنی بر دنیا پس آن روزی حاضرالت می خورد از آن هر سرد فاجر پس کفتم بر
 دیباغ می گویم پس گفت بر آخره پس آن وعده را الت الت حکم میکند با آن پادشاه
 غالب پس کفتم بر آن مخران ندارم پس گفت بر چه چیز غم میکنی کفتم خوف میکنم بر رفتن
 این زبیر پس ششم کرد و گفت یا علی ایادیدی کیسه را که از خدا ترسید و فاجات
 نداد او را خدا کفتم نه گفت یا علی ایادیدی کیسه را که گواهی کرد خدا را نداد او
 را کفتم نه بستر دیدم و نمود همیشه من کیسه پس عجب کردم از آن و طاعت فاعلی او از
 داد که صوت او شنیدم و صورتش ندیدم میگفت یا علی بن حسین این خضرالت
 که با تو سخن میگفت و چنین الت در ارشاد شیخ مفید از علما و شیوخ و عبارته مذکور
 خواندند و هم در قبول همه مذکورالت که جماعتی نزد علی بن حسین آمده در
 حق الی بکر و طبرجیری گفتند فرمود شما کیستید ایما شما از ما خبرین اولین اید
 که حق تعالی در حق شما نازل فرموده الله الذین اخر حوائج دیناریم و
 اموالهم یتقون فقلل من البعد و رضوانا الا که گفتند نه فرمود ایما شما از آن
 کسانند که نازل شد در حق شما الذین تقوا الله و الذین یؤتوا المال من قبلکم کمون
 من ما خرم و لا یجدون فی صدورهم حاجه الله که گفتند نه فرمود از من سر دو طایفه
 باقرار شما نیستید من گواهی میدهم که نیستید از آنکس نیک گفت حق تعالی
 در شان شما و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا

و لاخواننا الذین یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا
 از آنی که حضرت محمد بن علی بن حسین ع کفتم و صبت کرد مرا و الله من الله
 با هیچ کس محبت نکنی و دوستی نوزری و مرافتت در راه نکنی بلی فالس که
 یقینت کند ترا در راه و با دون آن یعنی در طوام تمام و با آنکه شر و مکنند
 در آن و قطع کند در میان و بکسل بدرستی که او قطع کند از تو احوج مایکون
 الیه و کند اب بدرستی که او بمنزله سرب الت شرب کند بتو بعید و بعید کند
 از تو فریب و اجتناب بدرستی که او قطع کند الت لفع دید ترا پس خضر
 رس ندیدم و بنجم فاطم رحم بفرستیکم دیده ام او را مکنون در سه موضع
 از کتاب خدای تعالی و فیما فیها از الی حمزه الیما را غ علی بن حسین ع کفتم
 و تفکیک روز قیامت خواهد شد منادی ندا خواهد داد که بر خیزید اهل فضل
 پس رسانده خواهند شد جماعتی از ادیبان پس گفتند خواهند شد روانه
 شوند لطف جنت پس ملاقات خواهند کرد از آن نر املا که وضو اند گفت
 کدام جا میروند پس خواهند گفت لطف جنت گفتند ملکه میشد از حساب
 گفتند از می ملکه گویند شما کدام کس اند گویند ما اهل فضل ایم ملکه گویند
 چیست و فضل شما گفتند بودیم تا وقتیکه حمل کرده میشد بر ما بر میخواستیم و
 طلب میکردیم و وقتیکه بدی میکرد می شد با ما می خست و او را گویند ملکه
 ادخلوا الجنة فقم اجر العالین بسترند کرده شود بر خیزید اهل صبر پس بر
 خیزند گروهی از ادیبان پس گفتند شو برای ایشان در آیند در جنت
 پس ملاقاتی شوند با ایشان ملکه و بگویند از ایشان مثل اینی پس بگویند اهل

کافیه
 از آن
 کافیه
 از آن

صبرم طلب گویند حضرت صبر شما بگویند صبر کردم نفوس خود را بر طاعت و از معصیت
 پس بگویند بلکه در این در جنت فتنه اجر العالمین پس نداده شود بر خیزند
 بمسلمانان خدا در و از او پس بر خیزند کردی از آدمیان و آنها کمتر باشند
 پس گفته شود از آنها بر وید بسوی جنت بل ملاقی شوند از دستان ملک و
 بگویند مثل مقال من فقیهون نشر او فی الدن و انتخاب فی الدن فقیهون اولوا
 ائمه فتنه اجر العالمین و در بستن اب ندکور است که سالی را امام زین العابدین
 دید که میگرد فرمود اگر نام دنیا در کف او می بود بسیر می افتاد از دولت
 او می بایست که نگرستی بر آن و در فصول همه از ابو حمزه الثمالی آنکه بود
 علی بن حسین علم پیغمبر ما و اولاد خود ای فرزندان من هرگاه برسد بر
 شما مصیبتی از مصیبت های دنیا یا نازان شود بر شما یا نافرمانی پس بگو
 بر خیزد مردی از شما و وضو کند وضو نماز و چهار رکعت یاد و رکعت نماز
 خواند و وقتیکه فارغ شود از آن بگوید ما موضع کل سکوی یا س مع کل سجوی
 یا س مع کل سجوی و یا عالم کل خفیه و یا کائف ما یکا من سله یا محیی موی
 یا مصطفی محمد یا منتهی ابراهیم علیه السلام و دعای من استندت فافتم و ضعف
 قوتی و قلت جلیله دعای العزیز العزیز العزیز الذی لا یجد کشف ما یوسف الله
 انت یا ارحم الراحمین سبحانک انی کنت من الظالمین فرمود علی بن الحسین دعا
 نکند ما من دعا مردی و رسیده باشد یا و بلاد مکران که دور کند الله تعالی
 ان مللا از زو و در اسد الغامه مذکور است که بیمار شد علی بن حسین و در
 آمدند جماعتی از اصحاب رسول خدا صبر روی و گفتند چگونه صبر کردی ای

از فرزندان رسول خدا صبر کردم بر تو ذاتهای خود را بر روی و گفتند چگونه صبر کردی
 فرمود در عاقبت و خدا محمود است بر آن چگونه صبر کردی شما همه با گفتند صبر
 کردم و حال آنکه ای فرزندان رسول خدا محبت میداریم با تو و دولت میداریم
 ترا فرمود آنها را که یکد دولت دارد ما را جای دیدار و اخذ ای تعالی
 در سبب خود روز یکشنبه نباشد در آن روز و یکشنبه دولت دارد ما را
 در حالی که اراده ملکات میدارد و ملکات کند او را خدا ای تعالی
 جنبه و یکشنبه دولت دارد ما را برای عرض دنیا از حق دیدار و اخذ ای
 تعالی من حیث لا یترب و لود وی علیه السلام اهل النار و است
 چهره مثل پدر و همایست بیستما در در قلوب مردمان از دیدن آن
 بر گزیده خدا پیرامی شد که نه اختیار برای تعظیم و بی بر میخور استند
 با و خوف اعدا و کثرة عدوان قال فی حیره اکتبوا ان الکبیر و یترب
 الی الفرزدق قصیده مکرمة برجی علیه السلام اجنبه و می از لما جیستام
 من عبد الملک فی ایام ابیه طاف بالبیوت و جمد ان یصل الی الحرام الله
 لیست علیه یقدر علی ذلك کثرة الرجم فنصب له کرسی و جلس علیه یظن ان
 الناس و قعد جماعته من اعیان اهل الشام فبینما هو کذا اذا قبل من
 العابدین علی بن الحسین علیه السلام و کان من اهل الناس حتی استعمل
 الحمر فقال رجل من اهل الشام من اند الذی ما به الناس نده الهیة فقال
 ستم ما عرفت فما و ان ترغب فیه اهل الشام و کان الفرزدق حاضرا
 فقال انا عرفت و هذا ان فی من هو یا ابا مرثد فقال الفرزدق و

هذا النبي خير عباد الله كلهم
 هذا النبي يعرف البطي وطابه
 اذا اراد ان يقر ليس قال فانهما
 سمي الى ذروه العر الى قصر
 الى اديمك عرفان راحت
 في كونه خير ران عرفة عنق
 يعصى حيا ويعصى من بها بيه
 بين نور الهدى من نور غيرة
 مشهم من رسول الله نبية
 هذا النبي فاطمة ان كنت حاسله
 فالتد شرف قد وعظمه
 وليس قولك من هذا الفاسره
 كل يد به غيات علم لغتها
 سمع الخليفة لا يخش لو ادره
 حال الحال اقوام اذا فرغوا
 ما قال لا فط الله في الشهده
 عم البسمة بالاحسان فالتفت
 من عشر حبه دين وبعضهم
 اني عدايل النبي كانوا المتهم

هذا النبي الطاهر العالم
 والببيت بحرفه والركن الحرم
 الى محارم ندر بيني الحرم
 عن نبيلها عرب السلام والحج
 ركن الحطيم اذا ما جاد لستم
 من كف روق في عرسه ششم
 فما الحكم الا حامين تبسم
 كالشمس سيار عن شمس انما التسم
 طابت غنا صره والحيم والشيم
 بجده انبياء الله قد ختموا
 حبري بذلك له في لوحه القلم
 العرب تعرف من اكرت والحج
 لا لسو كفان ولا ليعر وبعادهم
 سره انان حسن الحلق والشيم
 حلوا السائل كلوه عنده لهم
 لو لا التشهد كانت لادوه لهم
 عنيا الغايبه والاخلاف والعدم
 كفر وقبرهم مني معتصم
 او قبل من خير اهل الارض قبلهم

ولا دراهم قوم فان كرموا
 هم الغيوت اذا ما ارسم ارمست
 لا ينقص الغير بسط من الكفهم
 سنان ذلك ان عروا وان علم
 مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
 في كل بدو ومختوم به احكم
 ابي محمد في بيت في رقابهم
 لا وليه بد ادله نعم
 من يعرف الله يعرف اوله ذا
 الذين من بيته قد ناله الام
 فغيب شام على الفرزدق واخر حبه
 فالتقد له زين العابدين اثني عشر الف
 درهم فردا وقال مدحت الله تعالى لا لوطا
 فانزل اليه زين العابدين و
 قال له انا اهل بيت اذا وضعنا شئنا لا نستعيره
 والله عز وجل يعلم بينك
 وبينك عليها فذكر الله لك سعيك فلما بلغته الرسالة
 قبلها وترجمه اني اهابت
 مع قصيده جامي در سلسله الذهب بوجهي نموده
 كه بهتر از ان ديده شده
 انرا تمام وكمال نقل مي نمايم تا بهر عامي
 فائده حاصل شود بفرموده الملك
 بنام بنام در حرم بود ما را باي شام
 مينزد اندر طواف كعبه قدم لكن
 از از دهام اهل حرم استلام حجر نذر ادش دكست
 بهر نظاره كويته شست
 ملكيان محبه نبي دوي زين عباد بن حسن علي
 در كنار اي بها و جلله نور
 به چهره حرم فكنند عبور
 بهر طرف ميگذشت بهر طواف در صف حلق مي نهاد
 شگاف زد قدم بهر استلام حجر كشت خالي
 ز خلق راه گذر شامي
 كرد از بنام كوال بگيشت اين با حالي
 و جلله از جهالت دوان
 نقل كرد و در شام نيس نجا اهل كرد
 گفت نشناختن ندانم بگيشت

مدنی عالمی مالکیت - بفرایش ان غی در مادر - بود در میان حاضر
 گفت من هر گاه کش نیگو - زوجه برکت لوی می کنی - او - ان کس انیکه
 مکر لطیف - زفرم و بوقیدش خف و فنا حرم و حل و بیت و رکن و
 حطم نادران مقام ابراهیم مرده سعی و صفا و عرفات طبع و کوفه
 کربلا و فرات بر یک انداخته را و عارف بر علم مقام او واقف
 فرد الوین سید شهاب الدین زبیر شاه دوحه زبیر است مبدع باغ
 احمد فخر لایق را و احد رکرا چون کند جای در مقام قریش
 رود از خمر بر زبان قریش که بر سر سرور ستوده ششم به نهایت
 رسید فضل و کرم ذروه عزت است منزل او حامل دولت است محل او
 از خصل عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاهر جدا و را به سبب تلک
 خاتم النبیین است نقش کلین لاج از روی او فروغ بدای فاج از حوی
 او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افزون روز و شمای فرای و ظلمت کوز
 جدا و صمد بر دایست حق از حیال صمد شده مشتق از حیال نامدش
 بسندیده که کشاید سیری کس دیده خلق از و سر دیده خوابانند
 که نهایت نگاه نتوانند نسبت فی سبقت تبسم او خلق را طاقت
 لکام او در عرب در عجم بود مشهور گویند از نش معطل مغرور بهیم عالم
 گرفت بر تو خور که ضریری نبرد از ان چه ضرر شد بلند آفتاب
 بر افلاک بوم از و کر نیافت نهره نیم باک نیز بگو سیران و بدکاران
 دلت او ابرو صفت بازان فیض ان ابرو بهیم عالم که بر سر زدن می نکرد

نکرد کم نیست از ان چه شد آتش که کفر کشنده را و ج طعن حب ایشان
 دلیل صدق و وفاقی بعضی ایشان نشان کفر و نفاق و قهر نشان
 مایه علو و جلال - بعد از ان نامه بنو و ضلال که شما اند ایل لغوی را
 طالبان رضای مولی را - اند را ان قوم مقتدا باشند و در ان ضل
 پیشوا باشند که بر سر کد ز السمان بالفرض - سامی من خیار ایل
 الارض نیربان کواکب و النجم بیچ قطعی نه آید الدیم هم غیوث الله
 ادا و پیوا هم لوث البری ادا و پیوا و ذکرشان ساقی است در
 افواه - بر همه خلق بعد ذکر الله بسر سر نام و ارج فرای نام ایشان
 است بعد نام خدای بختم بر لطم و نشر را الحی - باشد از من نامشان
 رونق - تمام شدن انشا و قصیده و تحفب آمدن بیستام حشر شام ان
 قصیده غزلی که فرزدق می نمود انشا که در آغاز ما با خرنوش خوش
 اندر رک از غضب زد جویش بر فرزدق گرفت حالی دق بهیمو
 بر مرغ خوش نوا غنقی - ساخت در چشم میان حواریش
 حبس فرمود بذر الکافرش - الکرش حبس را الت بانی بودی را است
 کردار را الت دین بودی - دلت بیدا و ظلم تلک دی جای
 ان حبس خلعت دادی - ای س را الت بانی که شد بدل - از حد
 بهیم و شده احوال - انکه احوال بود ز اول کار چون بود حالش
 از حد شد از افت دیده حد را است - بر مدینه حد شد از
 از حد دیده حد بود کورت و ز ز مدینه حد شد از نور جان حاکم

ردای غم فرسود و زخم لوده خاطر محمود: دالما از طبیعت فاسد: هر خدای حق
 بود حاسد: که خیال مال یا منال چیرا: مرفند ترا همی دیدم مرا: کمر
 بدایم نکلند خوشدل: بگاشش رو بر سار دس از این حد المر و بالکل احسان
 دال اعتقاد کسبها نتوان: نکند از سر حد شر را سرم: ان ضرر کمر حد
 کش مردم: ان حد خاصه اهل نفس و هوا: می برد از کمر بدکان حرا
 حای ان مهر قرب و وصال: جای امان جیم بعد و لکال: بهر امان
 مسمیید بر تو: بر زمین رک عکس می رسد عو: بهر امان خورشیدی
 در حد فانی: بر زمین کور می شود و خفاش نیست: دال امام زین العابدین
 خانه برای فرزندی و در کور دلش و باز فرستادن امام و قبول کردن
 در قصه مدح بو فراسی رسید چون بد ان شاه حق شناسی رسید
 از درم لهر ان نگو گفتار: کرد حالی روان ده و دوزار: بو فراسی
 ان درم نگر و قبول: گفت مقصود من خدا و رسول: بود از ان
 شرح فی نوال و عطا: را که عمر شریف زار خطا: بهم جا از برای هر
 سخی: کرده ام صرف: تا فتم سخی این مدح عنان: بهر کفارت
 خیال سخنان: قلته خالص الوجه البده: لالان استغیض با اخطاه
 قال این العباد و العباد: ما نود شیم عوض لا نرتاد: زانکه ما الالبیت
 احسانیم: هر چه دادیم باز نستانیم: ابر جو دیم بر شیب و فرار
 قطره از ما بماند و باز: افتابیم بر سبیر جلد: نقتد عکس با ذکر سوی
 ما: چون فرزندی با ان وفا و کرم: کشت بنا قبول کرد درم

از ابر خدا بود در رسول: هر چه بعد از وجه: آنچه قبول بود از ان بر دو
 قصه شش حق: میگویم من هم از فرزندی دق: رشتی زان سحر لطف
 و نوال: که رسیدش از ان خسته مال: زان حریفم اگر رسد حرفی: بندم
 از دولت ابد طرفی: صادقی از شایخ حرمین: چون شنید ان نشید
 دور از شین: گفت نیل مراد حق را: بس بود این عمل فرزندی
 را: بهر حد حس زد فقر حسات: بهر ساد کات یافت کات: مستعد
 شد رضای رحمان را: مستحق شد ریاض رضوانرا: زانکه نزدیک
 حاکم جابر: کرد حق را برای حق ظاهر در بیان انکه مدح اهل بیت
 رسول صلی الله علیه و سلم در حقیقت مدح خود است با بیان
 مدح اهل بیت در معنی: حجت خویش کنده یعنی: بگویم موم خدای
 شناس: و ز خدایم بود امید و براس: از کجیها در اعتقاد دم
 پاک بنیت از طعن کج نهادم بال: دوستدار رسول و ال و هم
 دشمن خصم بدر کمال دم: جوهر من ز کالان ایثار است: رخت
 من از دکان ایثار است: هم جو سمان شدیم ز اهل البیت: کشت
 روشن جبراع من رس زبیت: انا مولانیم و مولی القوم: کاش
 منم و لا اخاف اللوم: مست عشق اهل عارفان دایم: لا تخافون
 لوجه اللکم: چون بود عشق صادقان در رسم: کی ز کید منافقان
 ترسم: این نه رقص است محض عرفان است: رسم معروف اهل عرفان
 است: رقص کبریت حب آل نبی: رقص فرض است بر آل نبی



و در اعلی السلام خوارق عادات و کمالات زبانه از آن است که با حاطم
 تحریر در آیند اما قدری منبسط الفهم در سبک تحریر منبسط می سازم در طبع
 از زبیری مروی است که در بزم من و بر اعلی السلام که با مرعید الملک من
 مروان بن ابی سنان بر بای نهاده و علل بر دلت و گردن و کلاه پاناک
 بر و کلاه نشسته از مدینه بدشت میسرند از ایشان اجازه رفت خواستم که بروی
 علیه السلام سلام کنم و در احوال سلام بروی در اندام دوی در خیمه
 بود چون صورت حال من مشاهده نمودم مگر لبسته و کفتم چه بهتر بودی که
 بجای تو مرا ببر کردندی و تو لبسته کفتم بودی فرمود که ای
 زبیری ایای تو می بنداری که ازین که بر دلت و بای و گردن من کرده
 اند در رنجم بداند که اگر من بخوام این همه دور شو و می باید که شو و
 امثال تو اند و بی برسد عذاب خدای عز و جل و ایاد کنی تا
 آن بر تو اسان گردد بعد از آن دلت خوف له از علل بیرون نکرد
 و بای خوف له از بند و گفت ای زبیری من و منزل بدیش با ایشان
 هم جناس خواهم رفت چون چهار روز ازین برآمد که سلطان بروی
 مدینه باز گشتند و میرا در مدینه می طلبیدند و نیافتند بعضی از ایشان
 گفتند که در منزلتی که فرود آمده بودیم و ما هم کردیم کردی بیدار
 بودیم و بر اگاه شدیم چون با ما آمد کردیم در میان محل وی
 غیر از عید وی بی نیافتیم زبیری گفت است که بعد از آن نقش علیه الملک
 این مروان رفتم مرا از حال علی بن الحنفی علیهما السلام پرسید گفتیم

انچه دانستم گفت در میان وقت که کما سلطان من او را کم کرده بودند سر من دانند
 و گفت میان من و توجه افتاده است و بر الفهم که شش من افتاد است که گفت
 نمیخواهم پس بیرون رفت و والد که قلب من از خوف و هیبت وی پر شده
 بود و از اینجا است که عبد الملک به حجاج نوشت که از قتل بنی علی طلب
 اجتناب نمای که ال الی سفیان در آن مبالغه نمودند بدت ملک ایشان
 روزی منقطع شد و آن نوشته را حقیقه حجاج فرستاد و امر کرد با خفا و آن
 پس آگاه شد بالهام عیسی علی بن الحنفی علیهما السلام بر این سپیدان
 و بعد الملک نوشت که در فلان روز در فلان ساعت مکتوبی حاصل
 حاصل حجاج نوشتی شکر الملک و آن نوشته را بعلی داد و بر احوال
 خوف کوار کرده بعد الملک فرستاد و او چون واقف شد بروی
 تاریخ آن را موافق تاریخ کتابت خوف حجاج یافت و هم چنین مخرج غلام
 را موافق یافت مخرج رسول خود حجاج دانست که آن شاهزاده علم
 شد و کتابت وی حق است شاد شد و آن را حله را از در آم و
 دنا نسیر بار کرده با آن غلام بخدمت وی فرستاد و کوال کرد از آن
 غلام آنکه از صاحب دعای خود مولا مورا فراموش نکند و نیز از منال
 بن عمر رواست است که به حج رفته بودیم بر علی بن الحنفی علیهما السلام
 در اندام از من حال خبریم بن کامل الدلدی نقیشت فرمود عرض کردم
 که ویرا بکوفه زنده گذارستم دلت مبارک بدعا بر آورد و فرمود اللهم
 اذقم حره محمد بن عبد الله اذقم حره کنار چون بکوفه باز گشتم محمد بن ابی عبید

خروج کرده بود و با وی دوستی داشتم لکن با وی ملاقات نکردم چون
 بخواهم که او را ببینم با وی همراه شدم بموضع رسید و بایستاد و انتظار کشید
 می برد تاگاه حریم را حاضر گردید و گفت الحمد لله خدا تعالی مرا بر تو
 دست دارد و جلد در اطلب کرد و فرمود تا دستهای و پیراهن برید و پاهای
 و پیراهن برید بعد از آن گفت الش بنیاد بر خرواری او رند و خریم را
 در میان آن کردند و الش را در اینجا از دنیا وی سوخت چنانچه از این راه
 کردم گفتیم سبحان الله مختار از من برسد که حیرت من الله گفتی قطع دعا
 امام با وی گفت مرا بگو کند داد که تو خود شنیدی گفت بل فرود آمد و دو
 رکعت نماز گذارد و بر سجده نهاد و در یکی بنمود پس سر برداشت و
 روان شد من همراه او روان شدم راه وی بر در خانه من افتاد و بر
 گفتم که فرود ای که طعام حاضر کنم گفت ای منتهال مرا خضر دادی که حق تعالی
 دعای علی بن الحسین علیهما السلام را اجابت کرد اکنون دعوت
 طعام منهای امروز را و زان رت که روزه دارم شکرانه انرا که خدای
 تعالی مرا این توفیق داد و نیز آمده است که بعد از شهادت حضرت امام
 حسین علیهما السلام غم و غم محمد بن حنفیه پیش آن شایسته آمده است گفت
 که من غم توام و از تو بزرگترم و با ما امت سزاوارترم سلام رسول خدا را بخ
 ده امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای غم از خدا بترقی و در غم
 ناحق مکن چون محمد حنفیه بار دیگر میخواست فرمود که ای غم بیایم و
 تو پیش حاکی بروم که میان ما حکم کند گفت این حاکی کیست فرمود که محمد

ز ایام حجر الکعبه بر دو میس دی اند فرمود که ای غم سخن کوی سخن گفت به جواب
 شما بعد از آن دست برداشت و خدا تعالی را با اسما و عظام خواند و طلب
 ال کرد که حجر الکعبه در الفسخ آورد پس روی به حجر الکعبه کرد و گفت حق ال
 خدا شکسته موافق بنده گمان را بر تو نهاد که ما را خیر ده که امارت و وصایا
 بعد از حسن بن علی حق گریست حجر الکعبه در خود بچسبید چنانچه نزدیک بود که از
 جای خود میفتد و نیز بان عزرا فیه گفت که ای محمد سلم از که امانت و وصایا
 بعد از حسن بن علی حق علی بن حسن است و نیز آورده اند که چنانچه در
 طواف کعبه دست زنی و مردی برخیزد و بگوید چسبید بر حنید که در دنیا
 اینجا باز نشد چنانچه ال کعبه ترا شنیدن دستهای ال که شافقت در آن
 میباید حضرت امام زین العابدین علیه السلام الی رسید و این حالت
 مشاهده فرمود و شش آمد و دست مبارک خود بر آن ان مایه فی الفور
 دستهای ال که کن ده شد و بر قفله و آورده اند که سالی در میان
 شبی میگفتی که این ترا در ول فی الدنيا و الی قبول فی الاخرة از جانب
 بقیع باقی او از داد که او از و سزا می شنیدند و ویرانی دیدند که آن
 علی بن الحسین است علیهما السلام و فرمودند شاد غم علیهما السلام قال حجت
 حجت انتصبت الی نذ الی اطفا لکیت علیه فادامه جل علیه تو مال ابیضال
 منظر فی تجاه وجهی ثم قال یا علی بن الحسین مالی اراک کتیا حریفا علی الدنيا
 حزنک فرزق الدخا لکیر و الفاجر قال فقلت یا علی نذا احزان و
 انه لا کمال لکمال مال نفع الاخرة فهو و عدا صدق بکلم فیه ملک قاهر فعلى ما

خوفك قال الخوف من فتنة ابن الزبير فضحك ثم قال يا علي بن الحسين بل رأيت احدا
 توكل على الدنيا كيف قلت لا قال يا علي بن الحسين بل رأيت احدا قد خاف
 الدنيا فلم ينجح قلت لا قال يا علي بن الحسين بل رأيت احدا سال الدنيا ولم يحط
 قلت لا لم نظرت فاذا ليس قد امني احد فنجبت من ذلك واذا القائل ارفع
 صوته ولدا لشخصه يقول يا علي بن الحسين هذا الطير ناجاك وفي فضل
 الخطاب وكان رضي الله يقول الناس احموا ما كان الله يجمع فهاجم
 حتى يمانعنا عارا وقال لرجل ابع سعيا انا لدعي عنهم من الدنيا ان
 ولدينا لا تنال الدنيا لورع معاشر الناس اوصيكم بالاحرة واوصيكم بالديار
 ولما توفي عمي في طهره محل قال الزبير في قلبي انه كان السقي لصعفه حيرانه
 بالسيل وكان يقول ان صدقة السقي غصت الرب وكان اذا مرش للجاز
 بده ركبته وكان يثدب اللجتها في العبادرة فاضرك ذلك ثم قال له ابنه محمد
 الباقر يا ابي كم هذا الذوب فقال احب الي زلي لعل ان ييرقني وكان
 يقول ما اود ان في بعضي من الدل حمر النعم وقيل لم يغفر الله لك انت سيد
 الناس وافضلهم تذهب الي زيد بن ابي سلم وهو يولي فتجلس فقال سعي العلم
 ان سعي حيث هو كان وكان يحطى حلق قوم حتى ياتي زيد بن ابي سلم فيجلس
 عنده وقال انما تجلس الرجل الي من يقيم في دينه وكان اذا ما باو الجبلين
 بالصدقة قبله ثم ناوله وكان له مسجد يتعبد فيه وكان اذا ذهب من الليل
 عليه اوله فضع باعلى صوته يدعوكا من دعائه اللهم اني سأل المظلم والوقوف
 بين يديك اقلني عرسا ودي ومنع رقا ودي ثم كان يصنع خديا على التراب

على التراب فيلقى اليه وولده يكون حوله رحمة له لما يرون به وهو لا يلتفت اليهم
 ثم يقول اللهم اني اسالك الروح والرحمة حين الفاك وانت عني راض و
 عرسا وسس اليما الى لعي الحجر ليلته دخل علي بن الحسين ثم قلت رجل صالح من اهل
 بيت الخيرة لا غشمن وعاءه فجلست داره وصلي وسجد ثم غفر خديا في التراب
 ورفع باطن كفيه الى السماء فسمعه يقول عندك لفيك مكينك لفيك
 فقيرك لفيك سلك لفيك قال طاهر وحسن حفظه من فساد موت يمين
 في كرب الا فرج ومناقبه وفي سنة كثيرة ودية نذيرة ومكينة
 شبكية وفات مبكر وفرازة خيرة امام باقر عليه السلام اخبره عن اخيه
 ابي جعفر من اب بارتا وصنوكم اب او رد فرمود كم اب دكر سار ك درين
 اب جانوري مرده است اب دكر او رد وضو سخت وكفت اي فرزند
 اشب وعده من رسیده است ووصيت فرمود ودير ابد الحية شاد ودر
 تاريخ وفات وبي اختلاف است كويند كوفات وبي در زمانه عشر محرم بوده
 است سنة اربع وتسعين وقيل سنة خمس وستين قال في حيوته الحمولة الكسيرة
 واختلف اهل التاريخ في السنة التي توفي فيها بين العابد بن المشهور في شهر محرم
 انه توفي في سنة اربع وتسعين في اولها ثم قال وقال بعضهم توفي في سنة
 اثنين او ثلث وتسعين واغرب المدائني في قوله انه توفي في سنة ثمانية
 وقيل سنة ثمان وتسعين وكان عمره ثمان وخمسين سنة ودفن في قبره الحسن
 رضي الله عنهما وفي تاريخ ابن خلكان وقيل اسال وتسعين للهجرة بالمدنية
 ودفن بالقيس في قبره وفي الصوائف توفي وعمره سبع وخمسون سنة

حکم تو و نهی فرمود مرا پس با خدا قدم و سر خیزم پس بنده بود و شش نوا شده
 ام و عذر میگویم و بعد از آن مذکور است که فرمود و صبح عباد دنیا افضل از عفت
 لطن یا فرج نیست و هیچ خیر محبوبتر نیست بجز خداوند تعالی مگر احوال از وی و دفع هر
 کندی را که دعا و بدستیکه اسیر خیر نواب ملکیت و اسیر عفت و تقوی است یعنی و
 تا فرما نداشت و هم در آن مذکور است از جابر علی که گفت فرمود از من محمد بن علی یا
 جابر ایستی مستغفل القلب قلب لا یغفل قلبک قال یا جابر من دخل فعلیه دین الله
 یحی لیس شعله عالمه یا جابر حسنت دنیا و حسنت انی مکر و کذب که کس از شوی بر
 ان یا جابر چه که بیوشی انرا یا زانی که بر سب انرا یا جابر بدستیکه مومن الطمینان بر
 دنیا مکر دل بیت زوال و انی نشد از اموال ال و بدستیکه اهل تقوی است ان تر اهل
 دنیا اند از روی مومنه و اکثر ایشان اند بر تو راه انداد و مومنه اگر فراموشی
 کنی ایشان را یاد نمایند ترا و اگر یاد کنی ان ترا اعانت کنند ترا موالده میکنند ترا
 حق تو ام اند با و حذر تعالی پس مگردان دنیا فصل منزه لیکه نازل شدی بآل
 منزل و کوچ کردی از آن همین که رسیدی و منزل الکر رسیدی بآل در خواب
 خوف و نیت با تو از آن حسری و نگاه دار خدای تعالی را در آنچه که طلب عانت
 کرد ترا از دین و حکمت او و فرمود علیه السلام العباد و العبر کجولان فرقت المومن
 فاذا وصلوا الی مکان التوکل استوطنا و کذا فی کتاب الخمیس و فرمود استغفار
 فرمود علیه السلام ما دخل قلب امر و شمس من الکفر الا قص من عطفه مثل ذلك و در
 موصول فیه قال علیه السلام صلح السلام فیه السلام و کان لقول و الدلموت
 عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابد و فرمود و شیعه ما ان است که اطا

اطاعت کند خدای تعالی را و در الد الغابه مذکور است که فرمود و علیه السلام
 قول خدا عز وجل فاستملوا الی ال الذکر ان کنتم تعلمون ما یان اهل ذکرام
 و در موصول لیس مذکور است که محمد بن مسلمه می گفت که ندیدم من مثل محمد بن
 علی خلف عامل بدو خود روزی اراده کردم که وعظ کنم او را پس وعظ کردم
 مرا اصحاب او بر سیدند بکدام خیر وعظ کردم ترا گفت بیرون ایدم روزی
 از روزی در بعضی نواحی مدینه در ساعت کرم پس ملاقات کردم محمد بن
 عیال و بعد مردی جیم و تلبیه کرده بر دو غلام خفته پس گفت در حال غفلت
 است از شیوع قمرش بیرون آمده است در ساعت بر این حالت در طلب
 دنیا بر روی وعظ کنم او را پس نزد یک نشدم ترا و او سلام کردم بروی پس
 رد سلام کرد بر من و بدستیکه فیه تحت عرفی لا یس کفتم صابا کند ترا حق
 تعالی شیخی از ایشان قمرش در بدست ساعت بر این حالت است از طلب
 دنیا اگر باید ترا موت و تو بر این حالت باشی گفت پس بگذشت ان بر دو
 غلام و التفات کرد بسوی من و گفت قسم بخدای اگر باید ترا موت
 و من بر این حالت باشم بر آنکه باید و حال آنکه من در طاعت حق نیستم
 ام باز دارم بآل طاعت نفس خود را از تو و از اذ میانی و غم تر سیدم
 از من بیکه میرسد و تنبیه میجویم در موصیت او تعالی پس کفتم رحمت کند
 خداوند تعالی ترا اراده وعظ تو کردم و تو وعظ کردی مرا و فیه عطفه و من
 عمر بن عبد قدم علی محمد بن عیال بمجمه بال سوال فقال جعلت فداک ما غم قولی
 اولم بر الذین کفروا الی السموات و الارض کانتا رقا ففتقناهما ما ندی الی الخ

القبلة ثم احرقوا حنيفة وجده رضي الله عنه ولود زيدا ثم اخراخونه بعد امام باقر
 وفضلهم وكان عابدا ورافقا فيها سخييا شجاعا وظهر بالسيف بامر بالمعروف
 ونهي عن المنكر فهو امام جليل من الطائفة الثالثة من النباة وبنو النضر
 من اهل الكوفة وكانوا خمسة عشر الفا وعند مبايعتهم قال بعض بني العباس
 ما من ثم لا يعرفك هو الذي في نفسك ففني اهل بيتك لك انتم العبر في حد لكم
 امامكم كفاه ولما الى الدار الخروج لها عند عنده حاكم مسمى باليعة وقال الامام جعفر
 الصادق ابن ابيه الباقر علم من معي الدار ما راجل وعشرة وان رجلا فجاد
 الحجاج بجماعة فترجم زيدا واصابه سهم في جبهته فمات فدفن بارض نهر داجري
 المأذون عليه ثم علم الحجاج به فنبهته ثم بعث براسه وصدت حشدة كرهت احدى
 اسد وعشرين ومانه واستمر مصلوا حتى مات ثم من عبد الملك وقام
 الوليد قد فقه وقبل ما كنت تعامله اكل الى ثل اهل العراق فخرقه ثم التقى في اليم
 لتفاهل به ذلك وروى صلوات الله الي حد من المصلوب عليه وهو يقول انما
 انك تفعلون بولدي وروى غيره واحد انهم صلبوه مجر دافسحت العنكبوت
 على عورته في يومه بدار في القواطق وقيل ان لبب خروج الى الحسن
 زيد بن علي انه دخل على شام عبد الملك وقد جمع اليه ثم اهل الشام و
 امر ان يتفاهلوا في المجلس حتى لا يتمكن من الوصول الى قريته فقال له ابد
 انه ليس من عباد الله احد دون من يوصي بنفوي الله وانا اوصيك
 بنفوي الله يا امير المؤمنين فالتفت فقال شام ام المومل نفسه للخلقة
 فتوجه الى دما انت وذاك لادم لك وانا انت ابن امه فقال له ابد انا

للاعلم احدا اعظم مقول من عند الله من بني لحيته وهو ابن امه فلو كان ذلك بقصر
 عن مستنبي غايته لم يمت وهو كميل بن ابراهيم فالنبوة اعظم منزلة عند
 من الخلافة يا شام ولقد لما لقي رجل ابو رسول الله وهو ابن علي
 بن ابي طالب فوثب بشام عليه السلام عن محله ودعا لثمنه فقال له بيبان
 نداني على كبري فخرج زيدا وهو يقول انه لم يكره قوم قط حرس السب الا زلوا
 فلما وصل الكوفة اجمع اليها فلم ير الواحشي باليعة على الحرب ثم تقفوا
 بيعته واسلموه فقتل وصدت بينهم اربع سنين كذا في الدار شام من كنت
 الدامية ونيز او رده انداز بعضي ثقات كهفنة انت ميرفتم در بيان كره
 ومدينة ناكاه سپاسي به نمود كما سپاسي طابري شد وكما سپاسي بنيران جون
 نزدك رسيدم ديوم كودكي نفت نك ايا شمت ساله بر من السلام كرد
 جواب دادم بعد از ان بر رسيدم ويرا وكفتم من ان كفت من الله
 مقلت والي ابن فقال الى الله فقلت فما زادك قال النفوي فقلت من
 انت قال انا رجل عرنا فقلت انما ناهال انا رجل قرنت فقلت انما
 فقال انا رجل ما شمتي فقلت انما ناهال انا رجل علوي ثم انشد شعر
 فمعنى على الخوض وراده - مدود وسعد وراده - فما فار من قار الدنبا - و
 ما خاب من خبت زاده - ثم قال انا محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 ما كدر لسم ويرا ندوم كنيدي انم كيه بالمال بالارفت يا زمان درون رفت
 ونيز او رده اندك در اندر وزان حضرت امام زين العابدين عليه السلام وانا
 فرموده بود ناكاه داود بن سليمان ومنصور ووالقي تير امام محمد باقر

فاطمه بود بنت الحسن بن علی علیه السلام و ولادت در مدینه بود روز جمعه سیم ماه
صفر سیم و هشتاد و هشت از قتل جد وی حضرت امام حسین علیه السلام
سه سال و وفات وی در سنه اربع عشر و ماه بود و سن وی آن وقت پنجاه و هفت
و نظر نگاه داشت و نظر داشت و بعضی روایت گفته اند و قبر وی در بقیع است
نزد یک بدروی فرزند ابن خلکان و مولود یوم النکاح است و همچنین و کان مرقوم
یوم میل جده الحسن علیه السلام ثلث سنین و اسم ام عبد الدنبت الحسن بن الحسن بن
عاصم المطالب و توفی فی شهر ربيع الاول سنه ثلث عشره و قبل فتر الثلث
والعشر بن من صفر سه اربع عشره و قبل سبع عشره و قبل ثمانه عشره ما الحیمه و نقل
الی المدینه و دفن بالبقیع فی القبر الذی دفن فیہ ابوه و علم الله الحسن بن
عاصم الدنبت فتر القبر الذی فیما قبر العباس رضی الله عنه و آورده اند که وصیت
کرده بود که مرا در قیص من دفن نمایند و پسرش جعفر صراف علی کف بودم
روزی که قفس کرده شد روح او در خدمت او حاضر بودم من در باب
جنتی و تکفین و غسل و در آوردن در قبر سخنها گفت عرض کردم ای پدر من
قسم خدا از روزی که بیمار شد چه ندیده ام ترا بهتر از این روز غم منم بر تو از تر
از موت فرمود از پسر من ایای شنیده ای عید منی لایح او را میدید از
پس دیوار یا محمد قبل جنات است در فضول فیه دفن الصواعق توفی سنه سبع
عشره عن ثمان و حسن سنه مسموما کاسبه و کوی علوی ایامه ابیه و امه و دفن
الضاهر فی الحسن و العباس بالبقیع و خلف سنه اولاد و افضلهم و اکتمهم جعفر الصادق
و فرزندانش اولاد ابو جعفر سنه نفر ابو عبد الله جعفر بن محمد و کان کنی ابو عبد الله

[illegible]

اخاه فی شکرته کرم و قال علیه السلام المؤمن اذا غضب لم يخرج غضبه عن حوز و اذا رضی
 لم یخبر به رضا فیر باطل و قال یامنی مؤمنی ادخل علی قوم سرور الی الاصلی العدم ذلک
 السرور ملک عبد الله محمد فاذ احصا المؤمن فی محبة امامه ذلک السرور الذی
 ادخله علی اولئک فبقول انا النعم النسی و حشد العکک حکم و امک بالقول
 الثابت و انشدک مثا بد القیامة و انشعک الی ربک و ازربک من ربک من
 الجحیم و عزیر اسم من عبد الله فانی شربت من مکة سرده و القیت علی فخر الان لا تخرج
 من علی حتی یتکون نفی محر حبت لیا الی عرفه فوفقت منها لموقف ثم انصرفت الی المرفق
 فبقعد ان صلیت منها المغرب و العشا و بعدا و طوسها و وضعنا تحت راسی
 و مک فلا انتهت لم احدا فاعلمت لذلک فماتت فاما صلیت و انصرفت
 مع الناس الی مئی فانی و الدلفی مسی الخفی اذ اتانی رجل من الی عبد الله جعفر
 الصادق علیه السلام فقول قال لک ابو عبد الله انما سرده الی عرفت سرعا
 حتی دخلت علیه و هو فی مقام طمعت و حلیت فالتفت الی و قال یا ابراهیم کون
 حجب الی تعطیک سرده کون لک کفنا صلیت و الذی خلق به ابراهیم لقد کان
 معی سرده بعد ما ناولک و لقد صلیت معی بالمرد لفته فامر علامه فاتی سرده
 و صلیت بها فاذ اسی سرده فی بعیننا فقلت برده فی یا سیدی فقال خذنا فقد جمع
 الله علیک یا ابراهیم نذ انظر فی القبول المهمه و کرامات و خوارق و دی علیه السلام
 پیش از آنکه با حاطه در ایند اما بر خنی از ان تعلیم می ارم از یکی از فقربانی
 منقول می روی است که روزی سیدش و دی علیه السلام در آمدیم و بر انفقرا فم
 گفتیم کسب تقدیرت گفت ای فلان جمعی کثیر از علویان فانی ساجده و سنجوای ایشان

اینست که از آنکه گفتیم که کسب است جمعین که گفتیم دی مرد است منقول عبادت خداست
 و هرگز لفظ خود بر بار و لغت من میدانم که تو بامات دی اخفا و داری اما کسب عظیم است
 من سوتند خورده ام که کسب در نامم با حاطه خود را از دی فانی کسب زم سبب را طلبید
 چون جعفر بن محمد حاضر شود هرگاه بدست بر سر خود نهد باید که دی را قتل کنی پس فرمود
 صادق را رضی الله عنه حاضر کنند در وقت آمدن بوی بویستم دیدم که کسب چنانکه
 مدالسم که چه میگوید پس فخر ضرر ایدیم که کجاست در آمد چون کسب از نام امور منقول
 را دیدیم که سر و پا بر سر و لرزه بر اندام دی افتاد استقبال دی کرد و بار دی دی را
 گرفت و بر دساده خود کسب و گفت باین رسول الله بخت آمدن چه بود فرمود
 حو لندی آدم گفت حاجتی که داری بخواه فرمود که حاجت من است که مرا بخوانی باین
 هر و فیکر خوانم با حاطه خود در اینم الکاه بر خواست چون بیرون رفت منصور که خواب
 در نامم شب سپید و نماز دی فوت شد چون بیدار شد و نماز را فضا کرد و میخواست
 در وقت که جعفر بن محمد حاضر شد از دی دیدم کسب و دی بر زمین و کسب بر بالای
 قهر من و زبان فصیح باین گفت که مرا خدا بخت داد که اگر صادق کنونی راست
 نرا و قصه خود بر من حال بر من متغیر شد چنانکه دیدی من گفتیم که این سحر است گفت که
 است این حاجت است علم است که بر رسول خدا صلعم آمده بود بلکه هر چه خواست انجام
 دنی الصواعق و سعی عند المنصور لاج فلما خضر الساعی به پیشمید قال کلف قال
 نعم فلما اختلف قال یا امیر المؤمنین بما راه فقال لا اختلف فقال قل برب من حول الله و فو
 و النبی و است الی حولی و فو فی لفظ من حو لندی او کذا و قال کذا فامتنع الرجل ثم حلف
 فانه حی مات مکانه فقال منصور لجعفر لا بأس عکب است الی الله است الامون

ثم انصرف فلحقه الرميح خاتمة حرسه وشوة سنية ثم قال ومن مكاشفاته ان ابن عبد الله
 الحضر كان شيخ بني تميم وهو والده الملقب بالنفس الزكية ففى دولة بني امية وضعفهم
 اراد منواشمه من ابيهم وادخله في رسل جعفر ليعلمها فامتنع فتم زعموا ان جعفر لما قال
 والدك لي ولله انما الصاحب القباذ الاصغر ليلجس لها صبياتهم وعلما بهم وكان المنصور
 العباسي يومئذ حاضرا وعليه القباذ الاصغر فلما نزلت كلمة جعفر لعلم فيه حتى ملكوا
 وسبق جعفر الى ذلك والده الباقر فانه اخبر المنصور بملك الارض شرها وغيرها فاجاب
 بالارقت ثم قال واخرج البوالق اسم الطبرستان من طريق ابن وهب قال سمعت النبي
 بن سعد يقول حجبت سنة ثمان عشرة ومائة فلما صليت العرفة المسجد رعد ابا قيس فاذا
 رجل جالس ندعو هذا يا رب يا رب حتى انقطع نفسم قال ما هي يا قوم حتى
 انقطع نفسم ثم قال النبي الى النبي العتق فاطمته وان سر داي قد خلع الله مني قال
 النبي فوالله ان اسمي كلاله حتى نظرت الى سلمة محمودة عنيا وليس على وجه الارض
 غيب واذا بغير من موضوعي لم ار شيئا من الدنيا فاراد ان ياكل فقلت انما تركك
 فقال ولم ياكل لانك دعوت وكنت اومن فقال لهدم فكل فتقدمت واكلت عنها
 لم اكل من لفظ ما كان له العجم فاكلتها حتى شبعنا ولم تتعذر الله فقال لا بد خروا لا تخافوا
 منه شيئا ثم اخذ احد البردين ودفع الى الاخره فقلت اما في غنا غنة فانتز
 باحدا وارتدي بالآخر ثم احذر دية اكلها ونزل دية اكلها فلقم رجل ما هي
 فقال النبي يا بني رسول الله مالك من الدنيا شي عريان قد دفعها اليه فقلت له
 من هذا قال جعفر الصادق فطلبه بعد ذلك لا سمع منه شيئا فلم اقد عليه فمروا بالدار
 وروا ان داود بن علي بن عبد الله بن عباس صل العلى بن حسن مولى جعفر بن محمد

وروى جعفر بن محمد
 عن جعفر بن محمد عن ابي عبد الله الطوسي

محمد واخذنا ما لم يدخل عليه وهو كبر داود فقال له صلب مولاي واخذت مالي اما
 علمت ان الرجل ينام على الشغل ولا ينام على الحرب انا والد لا دعوان العديك
 فقال داود لهدوني بدعائك فالمستبى لقوله فرجع الوعد لله الى داره فلم ير له
 طلة قائما وقاعا حتى اذا كان السحر منع منه وهو يقول فرمنا جنة يا ذا القوة القوية ويا
 ذا المجال الشديد وما ذا الخزة التي كل خلقك لها ذليل الغنى بذه الطاغية وانعم
 لي منه فما كان الا سمع حتى ارتفعت الاصوات بالصياح وقيل قدامت داود ثم
 على ابن عبد الله وقى تاريخ ابن خلکان عن بعض اصحاب جعفر عليه السلام انه قال دخلت على جعفر
 وموسى بن بكر وهو يومئذ في الوصية وكان بها حفظت منها لك قال اقبل وصيتي
 واحفظ مقالتي فانك ان حفظتها بقيت سعيدا وموتت شهيدا يا بني انه من فجع باقسم
 الدرث انتم الدرث ففقه ومن استغفر زلة نفسه استغفر زلة غيره ومن استغفر زلة غيره
 استغفر زلة نفسه يا بني من كف حجاب غيره اكشف عورات نفسه ومن سئل كيف
 النفي فعمل به ومن احقر لاجنه سيرا استقط فيها ومن داخل الرغبات فحرق في
 خالط العلماء وقدر ومن دخل من اهل السوء انتم يا بني قل الحق لك وعليك وايا
 والنبي فانه نزع الشخا وفي قلوب الرجال يا بني اذا طلبت الجود فعليك
 بمعادسة فضل اشهر من ان يذكر وفيه الفيا وتوفر في شوال سنة ثمان واربعين
 ومائة بالدمية ودفن بالبقيع فمقبرة فيه ابوه محمد الباقر وجده زين العابدين و
 عم جده الحسن بن علي عليهم السلام فلقد دره من قبره الحرم واشرفه ولوم وقاة
 يوم الاسمان للصف من رجب فمركبته منقوشة وفمر الصواعق توفى سنة اربع وثمانين
 مائة سوا الف على ما حكى وعمره ثمان وسون سنة ودفن بالبقعة السابعة عند ابيه

تفقه ابن عبد الله
 عن جعفر بن محمد عن ابي عبد الله

خرجت ذكورا وابنته منهم موسى الكاظم وهو وارثه علما وعرفته وكما لا وقال في اللسان وكان
 لابي عبد الله عشرة اولاد اسمعيل وعبد الله وادم قروه ابيهم فاطمة بنت الحسن بن علي بن
 الحسين وموسى واخي ومحمد لام ولد والعباس وعلي واسماء فاطمة اللوات اولاد شقيق وكان
 اسمعيل الكبر اخوته وكان ابوهم كذا يدعيه والبرية والاسفاق عليه وكان قوم من
 الشيعة يظنون انه العالم بعد ابيه وخليفته لم يبعده اذ كان الكبر اخوته لسنا وكميل
 ابيه اليه والكرام له ومات في حموة ابيه بالعراق وحمل على رقاب الرجال الى ابيه
 بالمدينة حتى دفن بالبيع وروى ان ابنه جبرع علي وفاته جبرعاشد يد اقدم
 سريره لعرضه ولدار وادامه بوضع سريره على الارض قبل دفنه مرارا
 كثيرة وكان يكنى عيسى ومنظر اليه يريد بذلك تحقيق امر وفاته عند الطالبيين
 خلافة لم يبعده وازالة الشبهة عنهم فحياته ولما مات اسمعيل رحمه الله عرض
 عن القول بامامة بعد ابيه من كان لظن ذلك فيعتقد من اصحاب ابيه واقام على
 حيوته شذوذ لم يكن من اختصاصه ابيه ولا من الرواة عنه وكانوا من الداعية والاطراف
 فلما مات الصادق عليه السلام انتقل فريق منهم الى القول بامامة موسى بن جعفر بعد ابيه
 واخترق الباقر فريقين فريق منهم رجوا اخ حيوة اسمعيل وقالوا بامامة ابنه محمد بن
 اسمعيل فظنهم ان الامامة كانت في ابيه او ابنه وان الذين الحق بمقام الامام في
 الاخر وفريق اشتبه على حيوة اسمعيل وهم شذاذ لا يعرف منهم احد وندان الفرقان
 ليسميان بالاسماعيلية والمعروف منهم الذين من نزعهم ان الامامة بعد اسمعيل فمروا له
 وولد ولده الى اخر الزمان ثم قال وكان موسى بن جعفر اجل ولد الى عبد الله قدرا
 واعظم محبة والسودم في الناس ضيفا ولن سر زمانه رخص ولا اكرم نفسا وشيرة

ہزار عشق نبی - فہم

عشیره و کان عبدالملک زبانه او در ده و اعلمهم و افقهیم و اجتمع شیعته ابی علی القول بانسانه
 التعظیم لحقه التسلیم لامره فیهما چهارم در احوال امام هفتم از ائمه اثنا عشر موسی بن
 جعفر بن محمد بن حسن بن علی علیه السلام گفت وی ابوالحسن است و ابوالبراهیم نیز
 و قبل غیر ذلک الفیاء لقب وی کاظم است و ازما لقب بالکاظم لفرط حلمه و کجازه علم
 المعتمد بن علیه مادر وی ام ولد بود محمد بن بربریه ولد است وی در ابوالو و میانی
 مکه و مدینه یوم الاحد سبع لیال خلون از سفر نه ثانی و عشرین و مانده اول در مدینه
 بود باز بعد از این منفور و بر از مدینه به بغداد او در و حبس کرد شیعی حضرت علی
 علیه السلام را بخواب دید که فرمود یا محمد فعل عظیم ان تو لیم ان تغیر و انظر الارض و
 تقطعوا الارض انکم ربیع کبیر که هم در شب بود که مرا طلبید چون پیش وی رفتم گفتند
 که این است را میخواهند از خوش گفت حالی برود موسی بن جعفر را بهای رفتم و او هم
 و بر آن معامله کرد و به نشاند و صورت خواب بر و ظاهر ساخت پس گفت ای شیعی
 که مرا از این کردانی از آنکه بر من و فرزندانی من خروج کنی فرمود که و الله سرگز نکرده ام
 و از شما من نیست که کنم گفت راست میگوئی پس ربیع را گفت که و بر آید هزار
 دینار بده و ساختن وی بکن ربیع کوید که زود ساختن وی کردم و و بر او نه
 ساختم از خوف آنکه مبادا مانعی پیدا شود قمر الصواعق و کمر کاظم الکثره کجازه و
 حکم و کان معروفه عند اهل العراق بباب قضاء الحاج عند الله و کان عبدالملک زبانه و
 اعلمهم و اسنیهم و فر لارشد و روی انه کان الصلحی نوافل اللیل و یصلح الصلوة الصبح
 یعقب حتی یتطالع الشمس و یخیر لیس جذا فلا یرفع رأسه الدعاء و التمجید حتی یقرب
 زوال الشمس و کان یدعو کثیراً فبقول اللهم الی الله الراحة عند الموت و العفو عند

وغير ذلك وكان في دعائه عليه السلام عظم الدرب من عبيدك فليكن من عبيدك وكان سلكي
من خشية الله تعالى حتى يصل الحجة بالبرهان وكان اوصل الناس للهدى والكرام رافقه
ورحمته وكان له في الدنيا في الليل فعمل العلم النبيل فيم العاش والورق والاد
والتم والتمار فيوصل العلم ذلك ولا يعلمون من ابي جبهه يوم في الصلوات وسلكه
الرسيد كيف علم انوار شمس رسول الله وانتم انما علي فتلى يوم ذرية داود و
سليمان الى ان قال وعيسى ووليس له اب وزيد ففعل الكتب في الحجة بذريرة
الانبياء من قبل الله وكل الحقنا بذريرة النبي صلى الله عليه وسلم ففعل الصاقل
الله تعالى ومن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع انبياءنا
وانبائكم الله ولم يدعهم عند مبايعة الضمائر غير علي وفاطمة والحسين ع الله انما
فر يدك انما ما حياه ابن الحوزي والرازي وغير سماع شقيقه السيد الزهري
حاجبا عن سماع واربعين رواية فراه بالقاء دسيسة مفردة اعلم الناس فاصحاب
والادوية ففعل ما يفتقروا احتسبوا في كثير من الظن ان بعض الظن انهم
تركوا وولي فقال شقيق فقلت في نفسي ان هذا الامر عظيم العلم على خاطري
والظن بالشيء بعد صواب الحق فراه بالقاء دسيسة مفردة اعلم الناس فاصحاب
في رواية فراه ان كل بعد فغاب عن عينية فراه الله بالواقعة صلى الله عليه وسلم
تضطرب ودموعه بيتا وزججا والدمع المعذرا ففعل في صلوة فقال والى العفاز
لمن تابت من الله فلما نزلوا راه على بيبر ففعلت ركونا ففعلت له بالياء
حتى اخذنا فتوضا ووصلى اربع ركعات ثم قال يا اي الكشيبة ارجل مطر
منه مياه شرب فقال الطمعي من فضل ما نزلت الله فقال يا شقيق لم نزل

الورق
الرسيد
الانبياء
الانبياء
الانبياء

لم نزل الغم الله علينا ففاهه وباطنه فاحسن ظنك بربك ففاهه ففاهه ففاهه
فاذا سولت وسكر ما شربت والدم الذممة ولا الطيب رجا ففاهه ورويت
فاقت ايا ما لا اشقي شر ابا ولا طعنا ثم لم اره الا لك وبه يعلم ان ففاهه
وامر خلاف ما كان عليه في الطريق وان جوري ان حدث را الطول ذكر
كرده ملحق ان در صوابه او رده ودر حصول فهم مذکور است از شخصي
چه بيرون ابرم بگو ويلي ان الجا قيام کردم بستر لطف بدنيته ففاهه وانه
شدم وغرم کردم که الجا هم بکمال قيام تمام مثل الله در مکه قيام نمودم حمير
بدنيته رسيدم نزل کردم لطف به صاقل حب واز الى در واد ورفت
خود در خدمت سيدى الکامل شروع کردم پس در شبي اخذت اولوا
و در ان شب ابني بايد فرمود از من برويد رسيدم مفيدم شد وبقا
خانه تولى بر خاستم وديدم که خانه افتاده بر مناع من ليس بمر ابرم
فوجي را که بيرون آوردند مناع مرا ليس بيرون اورند مناع مناع بکمال
افتابه که بال و صوفه بکرم و درگاه بخدمت امام ابرم حال برسيد گفتم
بسم مناع يا فتم غير بک افتابه ليس سر خود بزر افتاده بعد از ان برداشت
و فرمود ايا فراموش کرده انرا در بيت اخذت ليس تفحص کردم انرا ابرم
بما خاد در کتاب الخيس مذکور است که روزي ان حضرت داخل بدنيته
شد و ابراهيم بن عبد الحميد لطف بيا سيرت و در ان شاء راه ملاقات
فرمود ان حضرت از ابراهيم و پرسيد که ميروي گفت لطف بيا فرمود
بر ارجه کار گفت محمول است که بر نال ابراهيم در خدمت خرم بکمال از الفلک

بما خاد

وتمثال تجارت فرمایم امسال هم برتر تلاش ایها اموه ام فرمود از و ایا هم شده
 اند شما بان از جبر و بستر هفت کرد از این هم و سخن آن حضرت در دل او جا
 گرفت پس از این ایام نکذ نشند که حق تعالی ملج فرستاد که اکثری از
 نخل خوردند و مشهور است که مردم بان مغرت خیر رسانیدند که بادی قصد
 قتل خود دارد پس دلت بدعا برداشت و همه قتل نکذ نشند باشد که خبر موت
 بادی بان حضرت رسید و سرگاه در محبت پییده بود ابو یوسف و محمد بن الحسن
 صاحب ابی حنیفه بر روی در آمدند و سلام کردند و خواستند که استغاثه
 از علم او ببرند در سر اشکلی از مولا که از کلام علم او عرض کرد
 که نوبت می گذشت و قصد انصراف تا فردا دارم هر حاجتی که ترا باشد من بفرمایم
 مهیا سازم و بیارم و قتی که حاضر شوم خدمت تو فرمود منیت مرا حاجت
 بروی حاجت خود بستر گفت از ابو یوسف و محمد بن در محبت ازین مرد که سوال
 میکنند از آنکه تکلیف بهم حاجتی که بایدا از حاجت نرد من فردا و قتی که باید و
 حال آنکه او درین شب خوابید مردی بر زلف سر زد و اساک نمودند از او
 از سوال او و گفتند اراده داشتیم که ازین سوال کن از عرض و سواد و کلام
 میکنند با از علم غیب قسم بخدا که هر کس در حلف آن مرد که شب بر دروازه او
 ماند و ستم که چه میگوید از امر او پس که در آن میان و چون شب شد در آنجا و آن
 شور و غوغا برخاست بر رسیدند از مردم جمیع آن گفتند فلان کسی مرد بستر
 خود کرد و قول ایشان و خبر دادند که کسی بستی نمیکردند از آن غایت تعجب
 نکذ انقل این مجوزی و در و این گفته اند که نوبت می رسد به جعفر الکاظم علیه السلام

علیه السلام الی الله رشید من الحسن بر سر آیه کتب الیه فینا انه لم یفقد فی يوم من الیوم الا
 القسی معه یوم عندک مع الرجا حتی یفقد فی جمیع الیوم لیس له القضاء و بناک
 بخیر یطعنون ثم قال و ذکر السعوی ان الرشید رای علیا علیه السلام فی الیوم مع حرمه
 و یوم یقول ان لم یخل عن الناطم و الاخر تک بعد ان یستقیضه فزعوا و ارسله
 احوال الی شریطه الیه باطله و من الالف درم و انهم خیره بین المقام فیکرمه او
 الذاب الی المدینه و لما ذیب الیه قال له رانت ملک عجبا فاجبره انه رای
 النبی ص و علمه کلمات قالها فافزع منها الا و اطلق ثم قال و قبل کان یومک الیادی
 حبه اولام الملقه لانه رای علیا رضی الله عنه یقول له قبل عیسم ان تولینکم
 الف و افی الیوم و یقولون انما حکم فانتبه و انه المراد فاطمه و لما قال له الرشید
 حین راه جالس عند الکعبه انت الذی یبایع الناس کسراف قال انا امام القلوب
 و انت امام الحسوم و لما راجعنا امام الیوم الشریف علی صاحبیه افضل القلوب و الامام
 قال الرشید السلام علیک یا ابن الحکم من حوله فقال انما قاله علیه السلام
 فلم یحکمها و کان کسبا لاساکه له و حکم من انی سجد و جبهه علم یخرج من حبه
 منیا مقید او دفن جانب الغریبه و قال فیه الفیانه لما یج الرشید سعی الیه
 و من الی ان الاموال تحمل الیه من کل جانب حتی اشتری ضیعه من الالف و دینار
 فقبض علیه و الفده لامیره بالبحره عیسی بن جعفر بن منصور فحبسه ثم کتب الرشید
 دمه فاستغنی و اخرج من الیه علی الرشید و انه لم یرسل من ستمه فیه و لا خا
 سبیله فبلغ الرشید کتبه ملک الی من ساکت لم و امر فیه بامر فحعل له
 سما فی طعامه و قبل فرطت فتوکل و مات بعد الیه ایام و عمره خمس سنین

سنة ثم قال وظهرت له الحقايق الساتية في الايام كلها على تقدير الجسد الشخصي كقصة انت مرتبه
اولا في موسى كما ظهر بعد اد توجبه فرمود وطلبت مراد فرمود که بعضی حواج راه از
بازار مخموم جفتی نظر کرد و در البیاء معلوم یافت فرمود ای فلان چیست که ترا
معموم و مخموم می بینم عرض کردم که چون معموم نباشم که میش این ظالم مبروی
و معلوم نیست که سر الحام چه خواهد بود فرمود که هیچ باکی نیست در فلان ماه
فلان روز خواهیم آمد در اول شب منتظر می باش تا تمام ماه روزی بشمارم تا
آن روز که موعد بود بیدار انتظار می بردم تا نزد یک غروب هیچ کس را ندیدم
شیطان و کوسه در خاطر من انداختند که بیدم که شکلی در دل من راه یا بصر طالی
عظیم در من افتاد نگاه دیدم که از جانب عراق سپاهی بیدار بود و کما ظم علیه السلام
در پیش آن سپاهی بر بغل کوار او از داد که ای فلان کفتم یا این رسول خدا فرمود
که قریب بود که شک در دل تو افتد کفتم علی بس کفتم الحمد لله که ازین ظالم بیداری
خلاص یافتی فرمود که یکبار دیگر مرا بزند که خدایم بیایم و کعب وفات وی
ان بود که چون بگذشت ان ساعت وی نزد رشید زیاده از حد کردند او را
بغضی و عنادی با ال امام م رو داده و مرا نگر خاطر فاسد دی کرده
بی قتل موسی علیه السلام انتقام امر و نخواستند و تخلص و زوالی از جهت ایشان
رو خواهد داد تا آنکه رشید عازم شد اولاد بیدار شد و بقیض فیما الی الحسن موسی
و قال انه لما ورد المدینه استقبله موسی فرجاً من الاشراف و الضرفوا عنه
استقبله فمضی الی الحسن الی المسجد علی راسه و اقام الرشید الی الليل و صار الی
فی رسول الله فقال یا رسول الله انی اعتذر الیک من شیء اری ان افعل اری

یک

ایوان احسن موسی فرجاً من اعتذر الیک من شیء اری ان افعل اری
من المسجد فادخل الیه فقیضه و استمدعی فمضی فمجلسه فمجلسه علی نعل و جعل القیبه
الذخری علی النعل الذخری و خرج المغفلان من داره علیها القیبه من نوران
و مع کل واحد من جعل فافترقت اجعل فمضی بعضیها مع احد القیبتین علی طریق
البصره و الذخری علی طریق الکوفه و کان ابو الحسن علی القیبه الی ماضی فیها
علی طریق البصره و الذخری علی طریق الکوفه انما فعل الرشید و کتب لعمی علی النکاح
الامر فی باب الی الحسن و امر القوم الذی کما هو امر القیبه ان یلموه الی علی
حضر النصور و کان یومئذ علی البصره فمضی الیه فمجلسه و کتب الیه الرشید
من فاسد عا علی بعضیها فمضی و کما فاستشیرتم فیما کتب الیه الرشید فاستشیر
علیه بالیوم فمضی الیه فمضی الی الرشید یقول له قد طالی امر موسی بن جعفر و فمضی
فی حبس و قد احسرت من فمضی الیه فمضی طول فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی
عنه العباده فی صحبت من یسبح ما یقول ان فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی
بالسوء و ما ید خواتم فمضی الیه فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی
منی و الاخلیت بسبیل ماسی مخرج من حبس فمضی الرشید الی موسی بن جعفر صبره
الی بعداد و سلم الی قتل من الرشید فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی
الیه فمضی الی قتل من الرشید فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی فمضی
و وضع علیه الرصد و کان یستغفر بالعباده فی الليل کل بالصلوة و قراة
الدعاء و لصیوم النهار فمضی علی الفضل بن خبی و امره فلما تفتنه الرشید عن
ذلک کتب الی خبی بنکر علیه تو مسعنه علی موسی و یامر به لقتله فالی و لم یفعل علیه

فارس مولى الى السدي من شريك بامر به مقتال امره فولى هو قتلهم فقتلهم
 جوبه فرطه الكلى منه واحبس السدي ولبث ثلاثا بعد مواعده مات في اليوم
 الثالث واما بنات موسى فادخل السدي من شريك عليه العقباء ووجهه اهل
 بغداد وضيم السدي في غير فتنظر واليه لا اثر به من جراح ولا صفا و
 السدي على ان مات حقت النية شهيد على ذلك ووضع الحجر بخدا فنفذ في نيل
 موسى بن جعفر قدامت فالظر واليه فجعل الناس يتفكرون في وجهه وهو ميت ثم
 حل قدس في مقابر قرشي من باب البين وكانت يدع المقبرة لنبى باسمه والشر
 من الناس ينادي عليه في ارض الدية المقبرة فيثبته وينزله فيه
 جعفر ويرا عليه السلام زير دانه نذر دانه مرار مرار زير دانه اند وفردا
 بدن من زير دانه شد ليس له في ارضي سرخ خواهر كرديد و ليس فردا
 والقاء خواهر مرد و هم جنان شدند فمروده بود و خوارق وكرامات وى مش
 از ان است كه با حاطه در آيد و بوس قدركفايت است قال في السواني وكانت
 اولاده حين وفاته سبعه ولسي ذكر و انشى عليهم على الرضا وهو اليهم ذكر و اولادهم
 قدرا و في الدار منهم على بن موسى الرضا و ابراهيم و العباس و القاسم و محمد
 اولاد و اسمعيل و جعفر و ابا و الحسن و محمد و حمزة و لام و ولد و
 محمد و الحسن و علي و زيد و الحسن و الحسين و سليمان و الهادي و اولاد
 و فاطمة الكبرى و فاطمة الصغرى و كلثوم و جعفر و ليلى و ربيب و خديجة و فقه
 و علي و خليم و امه و حسنة و نزهة و عائشة و ام سلمة و سميرة و ام كلثوم و ام ايمن
 و رقية الصغرى و كان افضل ولد ابي الحسن و ابيهم و اخطبهم قدرا و اجمعهم فضلا الى

الى الحسن الرضا و منهم رستم و احوال امام رستم از ائمه اثنا عشر عليهم السلام على الرضا بن
 موسى الكاظم بن جعفر الصادق محمد الباقر بن زين العابدين الذي كثر في تاريخ
 ابن خلكان و كان المامون زوجة ابنه ام حبيبته جعله و ابنة و ضرب اسمه
 على الدينار و الدرهم و كان السبب في ذلك انه استحق اولاد العباس الرجال
 منهم و النساء و هو كدسه مرد و كان يلد لهم ثلثة و ثلثين القابيل الكبار الصغار
 و استند على المذكور في زلة و جمع له خواص الدول و ليا و احبهم
 انه لظفر في اولاد العباس و اولاد علي بن ابي طالب رضي الله عنه فلم يجد في
 احد افضل ولا احق بالدم من علي رضي الله عنه لم يولد له عدة و امر
 بازالة السواد من اللباس و الا للعلم و ليس الخضة و منع الحمر الى من بالحق
 من اولاد العباس ففعلوا في ذلك خروج الامم فملحوا المامون
 و بايعوا ابراهيم بن المهدي و بايع المامون و ذلك يوم الخميس خلون
 من المحرم سنة اثنى و قبل سنة ثمان و مائة و السبع و في ذلك يقول و قصته
 مشهورة و فاته ولادة علي الرضا يوم الجمعة في شهر ربيع ثلث و خمس و
 مائة بالمدينة و قبل من ولد سبع سنين و قبل ثمانية و قبل سادس
 سنة احدى و خمسين و ذمه قبل لابي جعفر بن علي الرضا عليه السلام و ان
 اباك سماه المامون بالرضا و رضى بولايته عدة فقال بل اللدسي نهى
 الرضا لانه كان رضا الدعة و جاء في سماء و رضا سواد في ارضه و خص
 من بني ابي المصطفى بذلك و رضى به النخا و قال كما رضى به المواقف و كان
 ابو موسى الكاظم رضي الله عنه يقول لي دلدي الرضا و اذا خاطبه فقال يا ابا

ایمان و آوازه آنرا مومن چون بالجامه و از ای برضات حضرت عباس علیه السلام و
 محمد صلی الله علیه و آله حضرت بر مرتبه ابا و ابا فرمود تا آنکه ای حشیش از حد
 داند لکن و از روان کردن حاجت او مرا نام را بکنند تا نماند تا چار
 قبول فرمود و گفت حدیث کردم از پدر من از ابا خود که بیرون خوابم انداز
 دنیا پیش از تو مظلوم و ستم آید که بر تو خواهند کرد بر من ملائکه آسمان و
 می آید از آن علیه السلام قبول کرد و ولایت محمد مومن در حالیکه از آن خبر
 می آید میسر شد لکن طالع اولی احد و لا یعز ان احد و ان یكون فی الامم شریفا
 من بعد و ان یتدخل فی الامر الله حوال خارج منه فرضی الما مومن بیدار و ولاد
 العبد من بعده و اخذ له البیعة علی الناس فی کل سیم و العام و امر الخدیج سرور
 من و کتب الی الافاق بذلك و سماه الرضا و ضرب الدرام و الدنانیر بک
 و امر الناس بالبیس فخره و ترک السواد و وجه البیعة ام حبیب و مادر وی ام
 و لا یورد و اولها احماد منها و وی و خیمه و سماه و ام الممن و انتقم منها علی
 بکم نوید و وی التی فخره بود مادر کاظم رضی الله عنه شیعی حمیده مصطفی را
 در خواب دید فرمود که ای محمد را به پسر خود مونس خوش که از وی فرزندی آید
 آنکه بپسری اهل زمان باشد و از تاجری که بخیر را آورده بود و او را بکند
 آنکه می گفت که چون از اقصای بلاد مغرب این کثیر را خریدم و بی از اهل
 قباب مرا بپرسید گفت این کثیر که گفتم این کثیر برای خود خریده ام گفت
 این از آن تعلیل نیست که از آن آید و ما نشد می باید که این نزد یک معتبر
 اهل ارض باشد که از وی در اندک وقتی فرزندی آید که از شرق آید

تا مغرب مثل ورنه باشد و او می گوید که چون ویرا آوردم اندک روز کاشی
 حضرت امام موسی علیه السلام بود که رضای الله عنه روی نمودند و
 از مادر وی علیه السلام مروی است که می گفت چون برضا و منیر شدیم بر کز
 از خود نقل حمل در نیافتم و در خواب از شکم خود او از تسبیح و تهلیل
 شنیدم و معلول و بیست بر من غلبه میکرد چون بیدار شدم هیچ او از آن
 و در زمان ولادت دستها بر زمین نهاد و روی به شمال کرد و لب مبارک
 می جنبید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و عزیمت کند علیه السلام انه
 قال راست رسول الله علی ابنک مطهر بنور الله عز وجل فر المنام و امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه و قال رسول الله علی ابنک مطهر بنور الله عز وجل و یطلق حکم
 یصیب و لا یخفی و یعلم و لا یجهل قد علی حکم و عدل و خوارق و کرامات و
 فضائل و ی علیه السلام عیش از آن است که این مختصر احاطه ان نماید بطیر
 روایی چند که در صورتی و غیره مذکور است التفاضل نامم قال و من هو الله
 المعروف الترخی استاذ السیاق السقی لانه رسم علی یده و قال الرجل بالعبده
 ارضی بما یتزید و استغفر لایستغفر فمات الرجل بعد منه ایام رواد الحاکم و
 روایتی که از محمد بن محمد بن علی بن ابی حنیبل قال راست البیعه فی المنام فر المنیر
 التی یتزید لکن بعد ناسلمت علیه فوجدت عنده طباق من خوص المذنبه
 فیه تمر صبیحی فدا و لنی منه ثمانی عشر ثمرة فدا و لیت ان اعبس عندنا فدا و لک
 بعد عشرین یوما قدم بو فسی علی الرضا من المسجد و نزل ذلک مسجد در سراسر
 السلام علیه فمضت نحوه فاذا هو جالس فر الموضع الذی را بیدار البیعه

السلام

فيه وبين يدي طين خوص من المدسة فيه تم صياحي فسلمت عليه فاستدنا لي وانا ولسني
 قد خيمت من ذلك التمر فاذا عذتها بعد وانا ولسني النبي ص في النوم فقلت له زدي
 فقال لو ازر بك رسول الله لزر ذناك ولما دخل بيديا يور كما في تاريخنا و
 شق لونه وعليه مظلمة لا يرى من وراءها تعرض له الى فظان ابو ذر عنه
 البرازي ومحمد بن اسلم الطوسي ومحمد بن عيسى العلم واحديث من لا يفي فتنه
 اليه ان يريهم وجهه ويروي لهم حديثا عن ابيه فاستوقف البغلة وابر غلمانا بكف
 المظلمة واقر عيون ملك الخلد لق سر وبيت طلوعه المباركة وكانت له دوابنا
 بدليتنا الى على عالقته والناس بين صانع وباك وتمرغ فتراب مقبل
 كما في غلته ففاحت الغلمان معاشر الناس الغصن او الغصن او الغصن
 عندنا فقال المذكور ان فقال حديثي الى موسى الكاظم ع ابيه جعفر الصادق
 عن ابيه زين العابدين ع عن ابيه الحسين ع عن ابيه علي بن ابي طالب رضي الله عنهم
 قال حدثني جيسي وقره عيسى رسول الله ص قال حدثني جيسي مثل قال سمعت
 رب العزة سبحانه يقول لا اله الا الله حصني ومن قال لا دخل حصني ومن دخل
 حصني امن من عذابي ثم ارخص السرة وتار قعد المخابر والدي الذي
 كانوا يكتبون فانما هو اعلى عشر من الفاء وقر رواية ان الحديث المروي الا ان
 معروفة بالقب وافرار باللب ان وعمل باللب كان ولعلها واقعتان قال احمد
 له قرأت هذا في سناد علي بن الحسن السري من حمته ونقل بعض الحفاظ ان امرأة
 رعت ابنته في حفرة المستوط قال عن حمته بذلك فدل على ان عليا ع
 في الجبل مع ابي سريره ولب فقال ان الله حرم لحم اولاد الحسين علي السباع

على السباع فليفتق السباع لعرض عليها ذلك فاعترفت له بانتم قبل المتوكل الاحمر
 ذلك فيه فامر سيد السباع من سراف لما شق في الصحن يرمي الدر حشمت اليه
 وقد كنت فتبسي به ودارت حوله وموسى كبرك ثم انصبت فصعد الى المتوكل وحده
 معه ساعة ثم نزل ففعلت معه كفعله الاول حتى خرج فابقي المتوكل كاسه غصية
 فقبل المتوكل افعل كما فعل ابن شاك فلم تجسر عليه فقال انريد وبع فتلى ثم
 امرهم ان لا يفتشوا ذلك ثم قال صاحب الصواعق ونقل المسودي ان صاحب
 هذه القصة هو ابن ابن علي الرضا وهو علي العسكري وصوب لان الرضا
 توفي في خلافة المأمون اتفاقا ولم يدرك المتوكل وفي فضل الخطاب ومن
 كلام الرضا لمحمدنا كفلان من الثواب ولحمنا صنفان من العذاب من كان
 من لم يطعم الدغز وحل فليس منا وانت اذا اطعمت الدغز فانت منا
 البيت وابن تومار اخرجه الدغز من اهل المعصية انه ليس بين الدغز وال
 احد قرأ به ولا يزال احد ولا يبيت الدغز وحل اللطاعة سبحانه ولقد قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يطلب استنابة باعائكم لا باحسانكم وانتم ان
 تمل بيت وحب حقنا رسول الله ص لمن اخذ رسول الله ص حقنا لم يعط
 الناس من نفسه مثله فلاحق له وقال رجل للرضاء والدانت خير الناس
 فقال ما يبدد الاكلف حرمي من كان البغ الدغز وحل واطوع له وما شئت
 هذه الدية ان الركن عند الدغز قال رجل للرضاء ما احد علي وخصني
 انك منك ابا وانا فقال ع التقوى شرفهم وكان الرضاء اكد الدين فيهم
 الكاظم عليها السلام وروى الحاكم من سعد بن سعد عن ابي الحسن الرضاء ع

نظر الى رجل فقال ما بعد اوصى لما تريد واسعدك بالدين فمات الرجل جديرا
 بتهمة ايام وروى الحاكم القضاة الحسن بن موسى قال كنا حول ابي الحسن علي الرضا
 عليه السلام ونحن تسب من بني النشم اذ مر علينا جعفر بن علي علوي وهو
 يورث البسمة فنظر بعضنا الى بعض نظر امنذر بن اهدب وحالته فقال الرضا
 عليه السلام سترونه غفيرا يرب كثير المال كثير الخدم خمس البسمة فما مضى الا شهرا
 ولى امره اهدب وحسب حاله وكان يربنا وحواله الخدم وكشتم يسير من
 يريه وروى الحاكم القضاة الحسن بن يسار قال قال لي الرضا ان عبد
 لفضل محمد افقت عبد الله بن هارون لقتل محمد بن هارون قال نعم عبد
 بن مامون لفضل محمد الدين وكان كما قال وعن ابراهيم بن العباس قال
 انت الرضا عليه السلام سال عن شيء الا علم ولا رأت اعلم منه بما كان
 في زمان الى وقت عصره وكان المامون يحمله بالسؤال عن كل شيء في الجوار
 الشافي وكان قليل النوم كثير الصوم لا يقوته صوم ثلثة ايام من كل شهر ويقول
 ذلك صيام الدهر وكان كثير المعروف والصدقة سرا وكثير ما يكون ذلك
 فيه الدنيا الى المظلمة وكان جلوسه في الصيف على حصير وفي الشتاء على سج
 كذا روى ابو المعالي المالكى وروى هو القضاة عن ابراهيم المذكور انه قال
 سمعت الرضا عليه السلام يقول وقد سال رجل الخلف الدعا بما لا يطيقون
 فقال هو اعدل من ذلك فقال فيقدر وروى علي بن ابي حمزة قال سمعنا
 من ركب وفي الدار شاذ يستد في فضل بن عباس بن موسى الرضا
 عيسى بن محمد المامون قال يا ابا الحسن اخلق متجبر وروى قال الدعا عدل من

ان محبة ثم يغيب قال فيطلقون قال الدعا الى الحكم من ان يعمل عبده والطلب الى النفس
 عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن النبي عليه السلام انه قال من لم يؤمن بحوضي فادبره
 الدعا حوضي ومن لم يؤمن شفاعتي فلا انا له الشفاعتي ثم قال انا شفاعتي للهل
 الكبار من امتي المحسنون فاعلمهم من سبيل وفيه عن علي بن موسى عن ابيه عن علي
 بن ابي طالب قال قال رسول الله لا يكون الى اهل القيامة مؤمن الا وله جاز
 يؤذيه وفيه عن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال قال رسول الله الشيب في
 مقدم الراس عز وفي العارضين سخا وفي الذواب شجاعة وفي القفا شوم
 وروى ابي الحسن عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن النبي عليه السلام قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم لما اسرى الى السار رأت رجلا معلقا بالعرس كجوار
 الى الدنيا انما فاطمة لها قلت كم سك وسها من اب قال نلتقي من الدنيا
 ابا وروى ابي الحسن القضاة انه قال من صام من شعبان يوما واحدا
 ثواب الدخول الجنة ومن استغفر الله تعالى في كل يوم منه سبعين مرة
 حشر يوم القيامة في زمرة النبي ووجبت له من الدار الكرامة ومن فقد
 في شعبان الصدقة في يوم سق حرم الله حبه على النار وفيه
 عنه عليه السلام انه قال من صام اول يوم من رجب رغبته في ثواب الد
 وجبت له الجنة ومن صام يوما في وسطه شفع في مثل ربه ونضر ومن صام
 يوما في اخره جعله الله من اهل الجنة وشفعه الله في ابيه وامه وابنته
 واعوامه وخالده ومعارفه وجيرانه وان كان فيهم من يستوجب النار وفيه
 الرضا عن ابي الحسن الخادم قال سمعت عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول

او حش ما يكون هذا الخلق في مثل موطن يوم يولد مولود ويخرج من لطن امه
فيلبي الدنيا ويوم يموت فيعاس للآخرة وايها يوم يبعث نبي احكام
لم يرا في حشر الدنيا وقد سلم النعم على محي نوره التلت الموطن واسم روت
فقال سلام عليك يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا وقد سلم عيسى
بن مريم على نفسه في نوره التلت الموطن الفيا فقال والسلام على يوم ولد
ويوم اموت ويوم البعث حيا وقد روى الدمام البوالقاسم القشيري
دخل على علي بن موسى الرضا عليه السلام يسأله عن رقوم من الصوفية فقالوا
ان امير المؤمنين مامون لظرفيا ولده الله تعالى من الدور فير الم اهل
البيت اولى من قام بامر الناس ثم لظرفي اهل البيت فذاك اولى الناس
بالحاكم من كل واحد منهم فرد هذا الامر اليك والامر محتاج الى من ياكل الحب
ويشرب الخش ويريكت الحمار ويعود المرلض ويشيع الجبان قال وكان الرضا م
مكتفا فاستوى جالس ثم قال كان يوسف بن يعقوب نبيا فليس رقيه الدماج
المزورة الذهب والفضا على المنسوجة بالذهب وجلس على منليات ال فرعون و
حكم وامر ونهى وانما يراد من الدمام فقط وعدل اذا قال صدق واذا حكم
عدل واذا وعد انجز ان الدمام حرم لبوس ولا مطعم ولا قولي تعالى قل من
يحرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق وقال ابن حنبل ان
توفى في اخر سنة اثنين ومائتين وقيل يوم خاس في الحجة وقيل ثالث عشر
ذ القعدة سنة ثلث ومائتين مائة طوس وصلى عليه المامون ودفنه مائة
شهر ابيه فكانت سبب موته انه اكل عينا فاكثرت منه وقيل بل كان سمي فاعل

فاعمل منه دماث رضر الدمنة والهو الحق وتوفر رضى الدمنة وطهره خمس سنه عشر
خمس ذكور وابنت احليم محمد الجواد وفر الدرش دكانت وفات على نيكوت
الرضا عليه السلام بطوس من خراسان في قرية يقال لها سبام او سبست واما
وقيل في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم جمعة سنة ثلث وثلث مائة ولم يكن
يومئذ خمس وخمسون سنة وقيل تسع واربعون سنة وسنة اشهر وكانت سنة
امامة عشر من سنة كان اولها في بقية ملك الرشيد ثم ملك ولده محمد الدين بعد
ثلث سنين وخمس وعشرين يوما ثم خلع الدين وجلس مكانه ثم ابراهيم بن المهدي
المعروف بابن سطة اربعة عشر يوما ثم اخرج محمد الدين مائة واربعة
وعشرين سنة وسبع اشهر وقتل طاهر بن الحسن ثم ملك بعده المامون عبد الله بن
ماروان الرشيد عشر من سنة واستشهد الرضا عليه السلام في ايامه انتهى
ششم در بيان احوال امام نهم از امام اثنا عشر عليهم السلام ابو جعفر محمد بن
الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر الكوراني كنيته وي ابو
جعفر الملقب از بن جبهت و هو ابو جعفر ثانيا ميكنند ولقب وي لهي وجواد است
ومادر وي اعم ولد لوده است نام وي خير زان وقيل رجا نه وقيل كانت في
اهل مازنه القبطية واز كمال علم وادب وفضل كدهشت در صغر سن مامون مشغوف
وي شد و دختر خود ام الفضل بوي كدهند کرد و همراه و ر كنند و وال کرد و
هر سال هزار درم بوي ميگرفتند و از وي نقل کرده اند كه بعد از وفات پور
خود عليها السلام در سن يازده سالگی در قصر از كوبيه های بغداد با جمع از خودگان
انجا التاده بعد الفا مامون بقصد شكار ميروان گرفت گذار او را خا ا

همه کودکان از سر راه می رفتند و حوادضر العیبه بر جانش افتاد مانند حنجره مامون نزد دیگران رسید
و سپید و حق سبحانه و تعالی و سرادر دلها قبول عظیم داده بود مامون چشم خفیه
داشت و هیچکس را که او را در کوچه یا با کودکان دیگر از سر راه نرفتی میفرمود جواب
داد که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که انرا بر رفتی خود بر تو کلاه ده که دائم مرا
بهتر کنم منتر بنده که از ترس بگریزم و حسن ظن من نتوانست که نیل جرمه از او
به مجلس برساند مامون را صورت عظمی و لطافت خویش آنگاه رسید که نام
توضیح فرمود که محمد بن سعید فرزند کیه است فرمود فرزند رضای العیبه بر پدر
وی ترمیم نکرد و بان جانب که میرفت روان شد و با خود بازار را از لشکری
داشت چون از عمارت بیرون رفت بازار را بر تندی روی انداخت ان بازار
عجاب باشد و غیبت وی درازی کشید بعد از ان از سوافر و اندو در منقار
و بیابانی نایم جان بود مامون از ان تعجب بسیار کرد و انرا بدلت خود گرفت
باز گفت چون بان موضع رسید که حواد علیه السلام با کودکان استاده بود کودکان
بدستور از راه میکشیدند و حواد علیه السلام با استاد چون مامون نزد یک
وی رسید گفت ای محمد بن سعید که بیک یا امیر المومنین گفت این چه چیز است در
دست من فرمود که این چه چیز است در دست من فرمود که ان الله تعالی
مشتی فی حکم قدرته سملها صغارا یصیدها بازرات الملوك و اطفاله یحمرون
یعنی سلسله اهل النبوة چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیاری بوی
نزدیکتر گفت انت الرضا حقا و انعام و احبنا که سب بوی داشت و عظمی
به اختیاری چنین روایت کرده اند که ام الفضل دختر مامون پسر خود

خود مامون از مدینه شفاعت نوشت که جواد بر من سریه گرفته است و زن خود
است مامون در جواب نوشت که ترا برای آن بنوی داده ام که حلال را
بروی حرام سازم می باید که بعد از این مثل این سخنان من بنویسی و بنویسی
در صواعق بعد از رقه اول آورده است که بعد ماقال المامون انت این
الرضا حقا اخذ مع و احسن الله و بالغ فی الکرام و لم یزل متفقا بظاهر
که بعد از من فضل و حلم و علم و کمال عقل و ظهور سران من مع صغر سنه و عظم
علی تنزیح من است ام الفضل و صمم علی ذلک فتغوی العباسیون من ذلک خوفا من
انه بعد ان یبذلوا علی الی ایة فلما ذکر لهم انه اما اخذنا لمتنزه عن كافة اهل
الفضل علما و محرفه و حلما مع صغر سنه فتنازعوا فی الصاف محمد بن
ثم تواعدوا علی الی برسوا الیه من یختبره فارسلوا الیه کتبی بن اکر و
واعدوه بشئ کثیر الیهم محمد اخضر و الخلیفه و معهم ابن الاکثم و خواص الی و
فامر المامون لفرش حسن محمد فجلس علیه فسله کتبی فسال اجاب عنها
باحسن جواب و اوضحه فقال له الخلیفه احسنت ابا جعفر قال اردت
ان تسئل کتبی و لو لم یسئل واحد فقال له ما تقول فی رجل نظر لامر
اول النهار حر اما تم حلت له عند ارتفاعه ثم حرمت علیه عند الظهر ثم حلت
له عند العصر ثم حرمت علیه المغرب ثم حلت له العشاء ثم حرمت علیه الفجر
اللیل ثم حلت له الفجر فقال کتبی لا ادری فقال محمد بنی انه نظرنا اجنبی
بشمه و هو حرام ثم رشتها ارتفاع النهار و اعتقها الظهر و روجها
العصر و طهر منه المغرب و کفر العشاء و طلقها رجعا نصف الفیل و رجعا

الفرقة ذلك المامون للعساكر قد عرفتم ما كنتم تنكرون انتم زوجتم في ذلك
 المجلس يا بنت ام الفضل ثم توجه بها الى المدينة من بعد ذكر كبره وقصته
 وفضل في بعض الكتب الجواب بانه قال ابو جعفر عليه السلام بانه امه رجل
 من الناس انظر اليها شخص من الناس في اول النهار بشهوة وكان لظه
 اليها حراما عليه فلما ارتفع النهار ابتاعها من صاحبها فحلت له فلما كان
 الظهر علقها فحرمت عليه فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له فلما كان وقت
 مغرب طار منها فحرمت عليه فلما كان وقت العشاء الاخره كفر عن الظهار
 فحلت له فلما كان نصف الليل طلقها واخذها فحرمت عليه فلما كان الفجر راحها
 فحلت له فاقبل المامون على من خضر من أهل بيته على احد فيكلم يستحق
 ان يجيب بانه المسئلة قبل ندر الجواب فقالوا ذلك فضل العديونية
 معك ان فقال قد عرفتم الان ما كنتم تنكرون وتبين في وجه
 القاضي كفى الحول والتغير عرف ذلك كل من في المجلس فقال المامون
 الحمد لله على ما كان على من السداد من الامور والتوفيق في الراي و
 اقبل على ابو جعفر عليه السلام وقال اني زوجتك ابنتي ام الفضل وان
 زعم لذلك النوف قوم فاطلب لنفسك فقد وبتك ابنتي فقال ابو جعفر
 عليه السلام الحمد لله اقرارا بغيره لا اله الا الله اجدلها بوجده ابنته وصلى الله
 على سيدنا محمد سيد برية والاصفياء ومن عثمته ابا بعد كان من فضل
 الله على الامام ان اغناهم بالجلال عن الحرام فقال تعالى فانكم الايامي
 منكم والصلوات من عبادكم واماكم وان يكونوا فرادى فيهم الله من فضله

فضله والله واسمع عليم ثم الى محمد بن علي بن موسى الرضا عليه السلام خطبت الى ابيه
 عبد الله المامون ابنته ام الفضل وقد نزل من الصداق مهر جديده فاطمة بنت
 محمد وهو خمس مائة درهم جيا د الفيل زوجتي اياها يا امير المؤمنين علي بن ابي
 الصداق المذكور فقال المامون زوجتك ابنتي ام الفضل على ندر الصداق
 المذكور فقال ابو جعفر عليه السلام قبلت لافها على ندر الصداق المذكور قل ثم
 اخرج الخدم بالوانع الطيب والمسك فتطيب منها جميع الحاضرين على قدر منازلهم
 ومراشيمهم ثم وضعت موايد الخلود فاكل منها جميع الحاضرين وفريق عليهم السلام
 والعطيات على قدر طبقاتهم ثم انصرف الناس ولقد المامون بالصداقة
 على الفقراء والمساكين والارامل واليتامى والمدارس ولم يزل عنده
 محمد الجواد عليه السلام مكرما معظما الى ان توجه بزوجته ام الفضل الى مدينة
 الشريفة كذا في فضول المهيم وقد روي الحكم انه لما توجه ابو جعفر عليه السلام
 منصرفا من بغداد الى المدينة الشريفة خرج معه الناس يشيعونه للوداع
 الى ان وصل الى باب الكوفة وعند دار الحسين فنزل هناك مع غروب
 الشمس ودخل الى مسجد قدم موسى بن ذلك الموضع ليصلي فيه المغرب وكان
 صحن المسجد شجرة لم تحمل قط فلما يكون فيه ما د فتوصفا في اصل الشجرة و
 قام فصلى معه الناس المغرب فقرأ في الاولى بالحمد واذا جاء لفر الله الفتح و
 قد فر الله نية بالحمد وقل هو الله احد ثم بعد فراغه جلس بينه وبينه بذكر الله تعالى و
 قام فتنقل بالربع ركعات وسجد بعد من سجدة الشكر ثم قال فودع الناس
 فانصرف فاصبحت السفة وقد حملت من لبنها حلا حلا فقرأها الناس وقد تحموا

من ذلك غايته العجب ثم كان ما هو عجب واغرب من ذلك وهو ان من نزل الشجرة لم يكن له
 ثم لم يدر اذ يجيهم ذلك الشتر والشتر وقر الدارث دغري الى خالد قال كنت بالبحر فقلت
 اني شاكر جليل محبوس الى ثم اثارتم سيد بالحد يد وقالوا انه بناو قال فابنت
 باب السحر وودعت سنانا لسان حتى دخلت عليه فادار رجل ذو قنم وعقل ولب
 من ايات له يانه اما قمعتك قال الى كنت رجلا باثام اعبد الله فمر الموضع الذي
 ليقال انه نصب فيه راس الحسين فبنا انا ذات يوم في موضع مقبل على المحراب داكم
 للبدن العالي اذا رايت شئ فابن يدي فنظرت اليه فقال قم فقمته فقليل فاد
 انما من مسجد الكوفة فقال لي تعرف هذا المسجد فقلت نعم هذا المسجد الكوفة قال فقللي
 فضليت نعم ثم انصرفت مع قليل فادانا مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فضليت مع
 ثم خرج فخرجت مع فخر فقليل فادانا مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فضليت مع
 ثم خرج فخرجت مع فخر فقليل فادانا مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فضليت مع
 ثم خرج فخرجت مع فخر فقليل فادانا مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فضليت مع
 متعجبا حولا فما رايت فلما كان في العام المقبل واذا بذلك الشخص قد اقبل على
 فاسرت به فدعاني فاجبته ففعل لي كما فعل في العام الماضي فلما اراد
 فخار قتي قلت له باللك بحق الذي اقدرك على ما رايت منك الا ما اخبرتني
 من انت فقال انا محمد بن علي بن موسى بن جعفر عليهم السلام وقال ابن خلكان في
 تاريخه وكان يروي سند اعين اباؤه الكرام الى علي بن ابي طالب عليهم السلام انه
 قال لعنه الله رسول الله الى النبي فقال لي وهو يوصيني يا علي ما خاب من استخار
 ولا يند من استشار يا علي عليك بالدرج فان الدارض يطوي بالليل والليل

ولا يطير في النهار يا علي اعد باسم الله قال الله بارك لاني في كونها وكان يقول
 من استعاذ اخافني الله فقد استعاذ بي في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد
 كنت ببغداد فقال لي محمد بن مندة بن مبريرة هل لك ان ادخلك على
 محمد بن علي رضي الله عنه فقلت نعم قال فاذا دخلت عليه فقلنا وحسنا فقال له قال رسول
 الله ان فاطمة رضي الله عنها احضت فرجها فحرم الله ذريتها على النار
 قال ذلك خالص الحسن والحسين رضي الله عنهما ولم يحكها يات كثيرة انهي ومن
 كلمات القدسية قال رضي الله عنه العالم بالظلم والمعين له والبراني له شدة كاره
 وقال عليه السلام يوم العدل على الظالم ارشد من يوم يجوز على المظلوم وقال
 عليه السلام العلماء عرباء وكثيرة الجهال منهم وقال عليه السلام السيرة على المصيبة
 مصيبة على اثبات بها وقال عليه السلام من اهل فاجر كان اذ في عقوبته
 الحرمان وقال عليه السلام اثنان قليلان ابد اصى بجمي وغليل مخلط
 قال رضي الله عنه القصد الى الدنيا بالقلب وبلغ من اسات اكوارح بالذغال البها
 ومن القطع الى غير الله وكله الله اليه فخرج على غير علم فسد الشتر ما يصح وقال
 الياس من وثق بالله وتوكل على الله نجاه الله من كل سوء وحذر من كل عدو
 والذي عرفه العلم كثر الصمت لوزن غايته الزهد الورع ولما ابدى للدين من
 البدع ولا فساد للرجال مع الطمع وباله الى لصلح الرعية وبالعداء لظرف البلية
 ومن ركب مركب الصبر انتهى الى مضمار النصر ومن عرش اسحا السعي جنين
 ثمار المنى وقر الدارث وقال عليه السلام اربع خصال تعين الله على العمل الصالح والنجاة
 والعلم والتوفيق وروى ابو المعالي المالك انه قال ان الله عباد يخضعهم بدوهم ثم قلند

انما العلم ما يند لو ما فاذا استوعبنا من علمهم وحولها الى غيرهم وروى الاثر انه قال
 ما علمت العلم الله على احد الا علمت اليه حوائج الناس فمن لم يجل ملك الموت من
 ملك النعمة على وال وقال اهل المعروف الى الصلابة اخرج من اهل الحاجة اليه لان
 لهم اجرة وفخره وذلة فمما يسطع الرجل من معروف فاما يستد فيه نفسه رواه
 صاحب الميثاق وروى صاحب الدرر انه قال من اهل اليا ومن جعل الدنيا به
 والعرضه ومن نشرهم في حبه وعنوان محييه العلم حسن خلقه وفرا لا يشاء
 عليه السلام من استغنى بالدر افتر الناس اليه ومن لقي الناس احب وان
 له من اوقال عليه السلام الجمال فذلك لان الكمال في العقل وقال الفاضل
 زينب الشكر زينب الغنا والصبر زينب البذل والتواضع زينب الحب والفضيلة زينب
 العلم والحفظ زينب الرواية وحفظ الجناح زينب العلم وحسن الادب زينب
 العقل ولبط الوجه زينب الترم وتترك المن زينب المعروف والخشوع زينب العفة
 والتفكير زينب شدة تركه لا يعني زينب الورع وروى اهل الميثاق انه قال
 صاحب المروان لا يلقى احدا بأكبره ومن حسن خلق الرجل كذا اذاه ومن سجا
 به من كذب عليه ومن كره اتياره على نفسه ومن صبره فله شكواه ومن عطفه الفاء
 مثل نفسه ومن الفاء يقول الحق اذ بان له ومن الضحية عليه ما لا يرضاه نفسه ومن
 حفظ لموارك بركة تويك عند اسبابك مع علمه لمعوك ومن رغب بركته عندك
 تحفة من عمره ومن حسن محبة لك انما علمه من مؤنة الحفظ ومن علمه صدقة لك
 تشرة من رفته فله محبة ومن يعرفه احسان من احسن اليه ومن تواضعه معرفة
 لغزده وكل سدة فله حفظ لمعوك فيه وعنايته لصلح عيونه وفرا لا يشاء

الفرد

وفرا لا يشاء وقال عليه السلام العالم بالعلم والعين عليه الرضى ثم كاد وروى الفاضل
 اخطاه وجهه المطالب خذلة الحمل والطامع في رفاق الذل ومن طلب القفا فليعد
 للمصائب والضيافة قال عليه السلام من يلقن بالعبد رضوان الله عليه لا يستغفار
 واني احدث وكثرة الصدقة وملت من كن فيه لم يندم العجلة وشورة والتوكل على الله
 عند العزم وقال عليه السلام لو سلب الخليل ما اختلف الناس وقال عليه السلام من غفل
 بين قلبه والراي مع الانادة وشغل الطمير الراي الفطين وفيه الفاضل قال من احسن
 قبيح كان شره فافيه وفيه الضالكه النعمة داعية الحق ومن جازا بالشر فله عطاء
 الشرحا اجد منك وفيه الضيق قال عليه السلام لا تقدر الضيق على صدق قد اضلح الفطن
 له ومن عطا اخاه سراقه ربه ومن وعظ علالته فقد شانه وفيه الضيق قال عليه السلام
 كل الشريف من شرف علمه وكل السودد من العلى التدرب وقال ايضا لا تعالجوا الامر
 قبل ان ياتيكم فتمتوا ولا تظنوا ان عليكم الامر فقصوا انتم وروى صاحب الميثاق
 المرتبة من التدب بالبرحمه وفيه الضيق قال عليه السلام من اهل فاجر كان اولي عقوب
 الحرمان وقال موت لان بالانوب الكبيره موت بالاجل وحياته بالبرحمه
 حيا بالعمرو وروى عنه صاحب الدرر انه قال الناس اركان وكل يعمل على شاكلته
 والناس احوال من كانت اخوة في غير ذات الدفائهم احوال واعداده وذاتهم
 فعلى التدب ليوثهم لبعض عدو الا المتقين وخوارق وكرامات وروى
 عليه السلام من مشى انما استكم باحاطة ذرايد وفيما ذكرناه فافيه قال في تاريخ
 الفاضل قال قدم الى السعداد واحد اعلى المعتم ومعه امرؤ من الفضل انما يقول
 فتوقى ما وجبت منه الى قصره فاعلمت مع الحرم ثم قال وكما انت ولدت

القبر عن حميد بن سالم تلك الوجوه علينا الدود تقبل قد طال ما اكلوا دبرا
 وما شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا قال فاشفق من حفر على علي
 وطل من ابادة صدر اليه فبلى المتوكل الطارط على حتى علت دموعه حمة
 على من حفره ثم امر برفع الشجر اب ثم قال يا ابا الحسن الملك دين قال نعم ارفع
 الدف وديار فامر برفعها اليه ورده الى منزله ثم قال ونوفي بها يوم
 الاثنين لخمس بقين من جمادى الاخرة وقيل للاربع وقيل في رابعها وقيل
 في ثالث رجب سنة اربع وخمسين ومائتين ودفن في داره بجمعة اند
 تعالى رضى الله عنه وفي الصواعق وعمره اربعون سنة وكان المتوكل
 اشخص من المدنية الى سمر من اى سنة مائتين وثلاث واربعين فاقام بها
 الى ان قضى عن اربعة ذكور وانثى اجمعهم ابو محمد الحسن وفر الدرداد و
 خلف من الاولاد ابا محمد الحسن الامام بعده والحسين ومحمد وحميد
 وابنته عاتكة بنهم در بيان احوال امام يازدهم از الله اثنا عشر
 عليهم السلام حسن بن علي بن محمد المذكور بن فيما سبق ولدت ودي ابو محمد
 ولقب ودي فوكي الت وخالص وسراج ودي بن جبريل بن رضى خود شهيد
 بعسكري الت قال في تاريخ ابن خلكان ويعرف باسم كرى و ابو الفدا
 يعرف بهذه التسمية ما در دي ام ولد بود نام ودي كوس وقيل غير ذلك
 ما در دي رضى الله عنه ويرا حديث نام نهاد و ولدت ودي در مدینه
 بوده زمت سنة احدى و مائتين و دفع ليعلم ان ربه انه رله وهو
 مسمى سكر والبيان يلعنون فظن انه يتجسر على ما في ايديهم فقال اشترى

اشترى لك ما تلعب به فقال يا قتل العقل ما السبب خلقنا فقال نعم داخلنا
 قال للعلم والعبادة فقال له من اين لك ذلك قال من قول الله تعالى احسن
 انما خلقناكم عبثا واكم اليها ليعرجون ثم سلك ان يعظم موعظة ما يات ثم
 خسر الحسن شيئا عليه فلما افاق قال له ما نزل بك وانت صغير لا ذنب لك فقال
 اليك عنى يا يلهول الى رابت والدني تو قد انزلنا بالخطب الكثير فادبر الى
 بالصغار واني اخش ان اكون من صغار حطت جنهم ولما حطت فخط الناس
 لسر من راي فخطا شديدا فامر الخليفة المعتمد ابن المتوكل بالخروج للاستسقاء
 عليه ايام فلم يسقوا فخرج الضاري ومعه راب كلما عدده الى السماء وطلعت
 ثم فر اليوم الثاني لك فلك بعض الجبل وارتد بعضهم فشق ذلك على الخليفة فامر
 باحضار الحسن الخاص وقال له اريدك امه جبرك رسول الله قبل ان
 تملك فقال الحسن تخبرون عذا وازيل الت الت الله تعالى وكلم الخليفة
 في اطلاق اصحابه من السجن فاطلقهم فلما خرج الناس للاستسقاء فرفع الراب
 يده من الضاري غيمت السماء فامر الحسن بالقبض فاذا فيها على يده عظم ادمي
 فاخذته بيده وقال انت من فرغ يده فزال الغيم وطلعت الشمس فتعجب الناس
 من ذلك فقال الخليفة للحسن يا ابا محمد فقال نذ اعظم الغنى ظفيرة نذ
 الراب من بعض القصور وما كشف عن عظم بني تحت السماء والمطلت بالمطر
 فامتنوا ذلك العظم فكان كما قال وزالت الشبهة عن الناس ورجع الحسن
 الى داره واقام عززنا امكروا وصلات الخليفة لقتل البه كل وقت الى
 ان مات لسر من راي ودفن عند ابيه وعمره ثمان وعشرون سنة وقال

بر اعظم النبي

و انهم البها و خوارق عادات و کلمات و علی السلام پیش از آن است که با حاکم
 محمد در این و بعد از آن گفتار و لم یخلف غیر ولد و الی القاسم محمد الح
 نهم در بیان احوال امام دوازدهم از امه اثنا عشر علیهم السلام الوالقاسم
 محمد بن الحسن الحسینی علیه السلام و کنیت وی ابو القاسم است و لقبه علی را شیخ
 الدیلمی است اثنا عشر الحجة و القاسم المستظرف المهدی و هو صاحب السرداب
 عندهم و اقا و یلمون کثیره و هم منظر و ان خروجهم اخر الزمان من السرداب
 پس من رای و هم بقولون انه دخل السرداب فی دار ایه و امه بیست و الیه
 فلم یجد غیر البها و ذلک فرسنته خمس و مائتین و عمره یومئذ تسع سنین
 و ذکر ان الارزاق فی تاریخ مسافرین الی الحجة المذكور و ولد تاسع
 شهر ربیع الاخر سنه ثمان و مائتین و قبل فرسان شعبان سنه ثمان و مائتین
 و هو الاصح و قبل انه لما دخل السرداب کان عمره اربع سنین و قبل خمس سنین و قبل
 انه دخل السرداب سنه خمس و مائتین و عمره تسع سنین و الی القاسم ای
 ذلک بذکره فی تاریخ ابن خلکان و فی البها کانت ولادته یوم الجمعة شعبان
 سنه خمس و مائتین و لما تو فی البه و قد سبق ذکره کان عمره خمس سنین
 و اسم امه محط و قبل نرس و در وقت انامیه واقع است که حکم علیه ابو محمد زکی
 رضی الله عنهما گفته است که روزی پیش ابو محمد علیه السلام در آمد فرمود که ای
 عمه اشب در خانه ما باش که خدای تعالی مرا خلقی خواهد داد من گفتم
 این فرزند از که خواهد شد که در نرس بیج اثر نمی بینم فرمود که مثل نرس
 همچون مثل ام موسی علیه السلام که مثل وی خبر بوقت ولادت ظاهر خواهد شد

شدان شب ای بودم چون شب نیمه رسید بر خواهم و ایچ کذا دم و نرس حسن بنیر لاند
 کذا بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و ایچ ابو محمد رضی الله عنه گفت
 ظاهر شد ابو محمد رضی الله عنه از مقام خود او از داد که ما علم محمل کن بان خانه که نرس
 ایچ بود باز گشتم مراد راه پیش آمد نرسه بروی افتاد و سیر بسینه خود باز
 گرفت و قل هو الله احد و اما انزلناه و اله المکره بروی خواندم آرزو شکم وی
 او از آمد که بر جسم من خواندم فرزند وی نیز خواند بعد از آن دیدم که خانه روشن
 شد نظر کردم فرزند وی بر زمین ایستاده بود در سجده افتاده و بر سر بر گفتم ابو
 محمد رضی الله عنه از حجر خود او از داد که ای عمه فرزند مرا پیش من ار
 پیش وی بروم و سیر بر کنه زخمی شد و زبان در دهان وی کرد و گفت که
 سخی کوی وی فرزند من باذن الله تعالی گفت بسم الله الرحمن الرحیم و
 نرسید ان علی الذین استغفرو فی الارض و جعلهم الیه و یجعلهم الوارثین بعد از آن
 دیدم که مرغان سر مارا فرو کرد و مرید ابو محمد علی از آن مرغان بگویند و گفت
 خذه فاحفظ حتی یاذن الدقیقه فان الله بالبح امره از ابو محمد علیه السلام پرسیدم
 که این مرغ که بود و این مرغان دیگر گویانند فرمود که این جبرئیل است و دیگر
 ملائکه هستند بعد از آن فرمود که یا عمه و سیرا با در وی باز کرد و ان کی بصر عباد
 لدخول و لعلم ان والد حق و لکن اکثرهم للعلمون و سیرا پیش مادر وی برآ
 و چون متولد شد ناف رده بود و خسته کرده و بر ورع این وی مکتوب
 بود که جاد الحق و زین الباطل ان الباطل کان زهوا و از دیگر مردی
 است که گفته است محمد متولد شد و زانو در آمد و انگشت سبابه بجا نیت

ايمان برداشت پس عظم زد و گفت الحمد لله رب العالمين و از دگرى ارند
 گفته است نزد ابو محمد زكى عليه السلام در امدم و گفتم يا ابن رسول الله خليفه
 و امام بعد از تو كه خواهد بود بخانه در امد پس برون امد كه دى بردوش
 گرفته كه كوي يا ماه شب چهارده بود در آن شب سالى پس فرمود اى فلان اگر
 توبه كنى منم بگذرد و تو مى گرامى بودى اين فرزند منم توبه دى نام اين نام
 رسول الله است صلى الله عليه و اله و سلم و گفتم اين كنيه دى و يا موالى بگذار
 الارض قسطا بكم املت جورا و ظلما و بالجملة اقول ابا و كرام دى عليه السلام در
 بودن دى عليه السلام بعدى اخرا زمان و صاحب الزمان در كتب اماميه
 و انما عشر به مثبت اند و اين طائفه را در باب غيبت قصرى از دى و كتابات
 بيار اند و اما غيبت طولى كه تا وقت موعود است غير ثابت كرده اند از
 شخصيكه على بن محمد نام داشت و سروي سفارت در ميان امام زمان و
 سمر خلدن در باب رفع حاجات ختم شده است و وفات دى در شصت
 ست و عشرين و ثلث مائه بوده است كه ميفت قبل از وفات لبش روز و شصت
 برون اركه محمد بن العسكرى عليها السلام نوشته است و نسخ الشى انما است
 بسم الله الرحمن الرحيم يا على بن محمد اعظم الله اجر اخوانك قبل فانك ميت
 ما بينك و ما بين كنه ايام فاجمع امرك و لا توصل الى احد لقوم تفاهك بعد وفاتك
 فقد وقعت القبيبة النامة فلا طهور الا باذن الله تعالى و ذلك بعد طول الام
 و قسوة القلب و اعتقاد الارض و سباني من شيعتى من عيسى المشاهدة
 ان من ادعى المشاهدة قبل خروج السفاني والصحة فهو كذاب مغتر ولا

ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم چون روز ششم رسيد فوت شد و هم بچنگر
 و سبت سفارت كرد و از ان بار وقت غيبت طولى در امد الى ما شاء الله تعالى
 نذاكله على بالفلان فى شواهد النبوة من كتب الاماميه و اما علماء ائمت بعد
 اتفاق بر فضل و مكان محمد بن العسكرى المذكور پس قائل شده اند انك شري
 از انما بانك دى عليه السلام در سن صغرت لكى وفات يافت و حقي قائل شده
 اند بانك سن بلوغ رسیده و برتبه قطب الاقطاب قائل شده من بعد ما
 يافت و شيخ علاء الدوقيه احمد بن محمد السمناني باين روايت قائل شده
 كما نقل عنه فى شواهد النبوة انه قال فى ذكر الابرار و الاقطاب و قد وصل
 الى مرتبة القطب محمد بن العسكرى رضى الله عنه و عمره اربع و اربعون سنة اهل البيت
 الطاهرة و هو اذا احتفى دخل فى داسره الابرار و سرفى متذرجا طبقه طبقه
 الى ان صار رسيد الابرار و كان القطب على بن الحسين البغدادي فلما جاد
 معه و دفن فى شواهد النبوة صلى الله عليه محمد بن الحسن العسكرى رضى الله عنه و حسن
 محمد و على فى رتبة القطب شصت و عشر سنه ثم توفاه الله تعالى بروج و رجال و اقام
 مقامه عثمان بن يعقوب الجوسنى الحر اسانى و صلى هو و جميع اصحابه عليه و دفنوه
 فى مدينة السواد فلما جاد الجوسنى بنفسه جلس كوكب من ابناء عبد الرحمن بن
 عوف رضى الله عنه و كان توفى فى الحج و صلى عليه و قبورهم لاصف بالارض
 غير شرم و لا ميسنة لا يعرفها غيرهم و هم سرور و نياكل سنه اربع و مئتين و مئتين
 اركاب محمد بن يوسف بن محمد الشافعى نقل كرده اند كه محمد بن حسن العسكرى از
 مدت غيبت تا الان زنده است و باقى و قال و قد جاد فيه نفس و سنة اما النفس فقد

قلنا قال سعيد بن جبير تفسير قوله تعالى يعظمه على الذين كلمة مذكورة المشركون قال
 هو المهدي عليه السلام وقد قال مقاتل بن سليمان ومن
 تابعه المفسرين في تفسير قوله تعالى وانه نعيم قال هو المهدي يكون في اخر الزمان
 وبعد خروجه يكون امارات ودلالات لبعثه وقيامها انتهى وبان في تفسير
 وجه استدلاله في نزول واهم بر وجه المهدي هو موعود الدلائل ظاهر في شهود
 ملك غائب امر ان كنت دلالت دارند بر خروج وظهور روي در حالت
 غفرت ومان واهل ان وروایت اولی شهر احوال است نزد اهل سنت
 یعنی که مهدي اخر الزمان موعود خواهد شد و محمد بن الحسن العسكري رضي الله عنهما
 وفات یافت در صغر سالی قالوا ان مولده يكون بالمدينة ثم يخرج ومعه
 جمع كثير فيستولي على الارض كلها ويملأ الدنيا عدلا كما ملئت جورا وذلك بعد
 من الساعة وهو يوم القيمة وقبل عيسى عليه السلام واما في اول ظهوره
 بخالفه لخص الدخا ديك وكيف قال ان نزول عيسى انما هو ما بعنا نبينا انما يظهر
 ذلك باقائه المهدي عليه السلام واما احاديث مناقب معوي موعود وعرف
 ظهوره و عليه السلام بس از كتب فرقان بعبارة نقل ميكنم و من البد استخانة
 فاعلم انه قال في المشاهات فر باب شرط ان من عن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان من اهل بيتي ياتي بواطي
 اسمه كسر واه الترمذي والبوداؤد وفي رواية لم قال لولم بين من الدنيا الله
 يوم يطول الله ذلك اليوم حتى سمعت الله فيه رجلا مني اهل بيتي يواطي
 اسمه كسر واسم ابيه اسم ابي مبلد الارض فطما ملئت ظلما وجورا واخرج

البوداؤد ايضا عن ام سلمة قال سمعت رسول الله يقول المهدي يخرج عشر ناس او ثمان
 واخرج القبا عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله المهدي مني اهل
 البيت اثنى الدلائل في الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا ملك
 سبع سنين واخرج الترمذي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مني اليه الرجل
 فيقول يا مهدي اعطني اعطني قال يعطيه له في ثوبه تا استطاع ان يكلمه
 واخرج البوداؤد عن ام سلمة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يكون اختلاف عند موت خليفة
 فيخرج رجل من اهل المدينة رايا الى مكة فياخذ ناس من اهل مكة فيخرجونه
 ويؤكاهه فيبايعونه بين البركن والمقام وسعت الدعة في الثالث
 فيخسف بهم بالبيداء بين مكة والمدينة فاذا راي الناس ذلك اتاه اهل
 الشام وعصا من اهل العراق فيبايعونه ثم ينزل رجل من قريش اخواله
 كلب فيبعث اليهم ثوبا فيظهره وان عليهم وذلك لعن كلب وبعث من الناس لسته
 بينهم ويلقي السلام بحجر انه من قريش من قبلت سبع سنين ثم يتوفي ويصل عليه
 المسلمون واخرج الحاكم في مستدرکه وقال سنده صحيح عن ابي سعيد قال ذكر رسول
 الله صلى الله عليه وآله في الحديث حتى لا يجد الرجل ملجا وايلا الى الله من الظلم فيبعث الله
 رجلا من عترتي رايا بيني وبين الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
 يرضى عنه ساكن السماء وساكن الارض لا تدفع السماء من قعرها شيئا الى
 صبيته يوراروا ولا يدفع الارض من ماله شيئا الا اخر حصة مني الا حيا والمو
 بعث من ذلك سبع سنين او ثمان سنين واخرج البوداؤد عن علي
 رضي الله عنه قال قال رسول الله يخرج رجل من وراة الهرة في الحارث

حدثت على مقدمته رجل فقال له منصور لو طعن اذ لم يكن لآل محمد كما كنت قتلته لكانت لآل محمد
على كل من يضره او قال اجابته وعز ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم التراب
السود قد جارت من قبل خراسان فالتوها فان فيها خليفته الذي المهدي رواه
احمد والبيهقي في الدرر السنية واخرجه ابو داود وعنه ابن اسحق قال قال علي رضي
الله عنه ولطرا الى الله نخرج قال ان النبي نزل السيد كما سماه رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج
من صلبيه رجل سمر باسم نبيك يشهد في الخلق ولا يشبهه في الخلق ثم ذكر قصة ميلاد الارض
على الارض واخرجه الطبراني انه قال قال لفظه نبيا خيرا للنبيا وهو البكر وشبهه
خير الشهدا وهو علم ابيك ومنه من له اخبا ان الطير لها فرجة حيث يثب و
هو ابن عم ابيك جعفر ومنه سبط هذه الدرة الحرة الحين واما انما كان وما المهدي
واخرجه ابن ماجه انه قال قال لولم يبق من الدنيا الا ابو الطول الذي ذلك اليوم
حتى يملك رجل من اهل بيتي يملك جبال الدنيا والقسطنطينية واخرجه الطبراني
سيكون من بعدى خلفا ثم من بعد خلفا والامراء ثم من بعد الامراء واللوك
ومن بعد اللوك جبابرة ثم يخرج رجل من اهل بيتي يملك الارض على الايام ملك
جورانم يامر القوط والفرس والذين يلقون باليمن ما يهودونه واخرجه ابن ماجه
عن عنده رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال قال لولم يبق من الدنيا الا ابو الطول الذي ذلك اليوم
تعبه لونه قال قلت ما يزال نرى في وجهك شيئا نكره فقال انا اهل البيت
الذين لا الاخرة على الدنيا وان اهل بيتي يكونون بعدى بلاد اولادنا واولادنا
حتى ياتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود فيسلكون الحر فلا يعطونه فبقا لهم
فيقولون فيعطون ما سئلوا فلا يقبلونه حتى يدعوا اليهم الى رجل من اهل

اهل بيتي فبما لا قسطا لنا ولا جوارا فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم ولو جئوا على الثلج فانه
فيها خليفته الذي المهدي واخرجه الزهري والطبراني وغيرهما المهدي من
ولدي وجهته كاللوك الذي اللون لون عرني واجسمه جسم السراويلي على الارض
عند ذلك ما ملك جوارا يرضى خلفه اهل السماء واهل الارض واخرجه الطبراني
مرفوعا عن خلفته المهدي وقد نزل عيسى بن مريم عليه السلام ليل يقطر من شجرة
النار فيقول المهدي لعمري فصل بالناس فيقول عيسى انما اقيمت الصلوة لك فصل
رجل من ولدي واخرجه ابن اسحق عن علي بن ابي حمزة عن ابي محمد جميع اهل
المشرق واهل المغرب فاما الرفقاء فمن اهل الكوفة واما الذين انتم اهل الشام
وصح انهم قال يكون اختلاف عند موت خليفته فيخرج رجل من اهل الكوفة
يا ربا الى مكة فياتيها ناس من اهل مكة فيخرجونه ويهولون فيباليعون بين الركن
والمنارة وموت العلم تحت الشام فمخفهم بالبيداء واهل مكة والمدية فاذا
برأ الناس ذلك انه ابد ال اهل الشام وعصايب اهل العراق فيباليعون
ثم يمشي رجل الحديث واخرجه احمد والماوردي انه صلى الله عليه وسلم قال البشرا
بالمهدي رجل من قرشي من عترتي يخرج في اختلاف من الناس فيزال
يلا الارض على اقطارها ملك جوارا وظلمة من عنده ساكن السماء وساكن الارض
لعمري اني اصاب السوء ويلا قلوب انه محمد عني ويسمع علم حتى ان يامر فناد يا
فينادي من له حاجة الى ما ياتي احد الارجل واحد فانه فيسلك انت البشرا
ان حتى يعطيك فيا تبه فيقول انا رسول المهدي الذي يعطى بالاقول احصى
صحتي ولا يستطيع ان يملك فيلقى حتى يكون قدرا لا يستطيع ان يملك فيخرج به فتقدم

اخرج من مكة وخرج الى بصرى الى عبد الله بن عمر بن الخطاب
 السني سنة احدى وثلاثين او خمس او سبع او تسع وفيه القامع الى عبد الله بن
 نيار بن القامع في ليلة ثلث وثلثين من شهر رمضان المعظم ويقوم في يوم عاشوراء
 ويوم النجوم الذي قبله في الحسين عليه السلام والظاهر في يوم السبت العاشر من
 المحرم فاما بين الركن والمقام ويحضر قائم على يده نيا دي البيعة في هذا المكان
 من اطراف مكة حتى يطوى لم يطوى حتى يبايعوه فجلدوا بالدم والارض عند ذلك كانت
 حورا وظلما لم يسير من مكة حتى ياتي الكوفة مرار على كفها ثم يفرق الجنود منها
 الى الدمار واخرج ابو المعالي المالك بن عبد الكريم قال قلت لابي عبد الله
 كم يند القام قال ثلثين لطلول له الدمام والديالي حتى يكون السنة من سنة
 مقدار ثلثين من سنة مقيد بالسنة من سنة من سنة واخرج هو القامع الى
 حوضه على السدم قال اذا قام القام صر الى الكوفة توسع مساجد ما ذكر كل
 حاج من الطرقات والطل الكسف والمنازيب الى ارجاء الطرقات وند
 سر بركة الدارين وند سنة الدارين وند قطع القسطنطينية والقدس وند
 الديلم فقلت ذلك ما سمعته من مقدار كل سنة عشر سنين من سبكم وفي الدارين
 عن ابي جعفر قال القام من منصور بالربيع موبد بالفسخ لطلوي له الدارين والفسخ
 الكونوز وند سلطان المشرق والمغرب وند طهر الدين على الدين كله ولو كره
 المشركون فقلت في من من من خراب الدارين وند يدع الدارين شيئا من نباتها
 الا احر حبه وندع الناس في زمانه نعمتم نعموا شيئا قط قال الراوي فقلت له يا شيخ
 رسول الله فتي يخرج قائم قال اذا اقبل الرجال بالسن والسن والرجال

بالرجال وركبت ذوات الفروج السروج وامات الناس الصلوة وابتعوا الشهوات
 واكفوا الربوا واكفوا بالدماء وعاثوا بالربوا واكفوا بالربا وشيدوا
 البناء واكفوا الذهب واخذوا الرش وابتعوا الهوى وعاثوا بالدماء بالدماء
 فطغوا بالذخايم وسبوا بالانعام وكان لهم صنوفها والظلم فخره والدماء فخره
 والوزر والكدية والدماء وخمونه والذخايم والظلم والفساد فظهر
 اجور وكثر وند بالظلم وفتحت شهادة الزور وشربت الخمر وركبت الدكور
 الدكور وفتحت نساء بائنا وواحد الف مائة والصدقة مائة الف والقي الدار
 من في السنة وخرب الصالح من الشام واليهالي من اليمن وندت سف بالبيد
 ما بين مكة والمدينة وصل غلام من آل محمد بن الركن والمقام وندت صبا من
 السدي وندت الخوص ومعه ابتاعه فند ذلك خرب فاشد وذا خرب اسند
 ظهره الى الحفنة الكعبية واجتمع اليه ثمان مائة وندت رجل من زبائن فادى
 فشق به دمه الدم لعله الدم حركم ان كنتم موافقون لم يكونا لعله الدم خليفه
 وجبة عليكم فند ليتم عليه اسم الله قال - دم عليك يا عيسى فند من
 فادى اجمع عنده عشرة آلاف رجل فند مقي يهودي ولله الف الى ولا احد من بعد
 غير الله الدامس به وندقه ويكون مكة واحدة مكة السلام وكل ما كان
 من الدار من من معبود سوى الله فينزل عليه من السماء فيحرقه انتهى وندت
 طاهر شد كهدى احر الزمان امام مفسر من الطاعة فاطمي خواجه ابو
 اوراز نسل امام حسين عليه السلام بشرافت شهادت كه نصيب او شد
 كفته اند وابل سنة اوراز نسل حضرت امام حسن عليه السلام بشرافت

عليه السلام
 فند من وند
 طاهر شد كهدى
 اوراز نسل امام حسين

والشرايع والاصناف من غير النصارى في هذا النوع اولاً العذر في عقلة العباد
 اللذين في الدنيا من غير الحكم بخلاف ما ذهبوا اليه فيمنع فيدخلون في تحت خرافة
 من سيرة وطهارة وغيرة بما لا يدركه واما بعد مدة من الدورات واداء هذه
 المهدي فيليس له عند ميري الدافقة وخاصة فانهم لا يسمي لهم رياسة ولا تميز ولا نور
 و... في علم كنه الدليل ويرفع الخلاف في العالم في الدخول بوجوه الزمان
 ولولا ان السيف بيده لا فتى الفقيه والنقل ولكن السيرة بالعرف والفرق
 فيطمعون ويخافون ويقبلون حكمه من غير ان يمان بل يطمعون في خلافه في الفعل
 الخفيون وان يعمون فيما اختلفوا فيه فلهذا اخبرنا انهم يقتلون من يبلد
 المعجم اصحابنا من طهارة ومحور منها خلق كثير ولغير ذلك في شهر رمضان
 ليسبقوا على القتال قبل مولده ولولا قهر الدمام المهدي بالسيف ما سموا له
 ولذا طافوه بطوايرهم كما انهم لا يطمعون في قتلهم بل يعتقدون فيه اداؤهم
 فيهم يسمونهم انهم على حدله في ذلك انهم يعتقدون ان الابل اللذين في
 زمانه قد قطعوا ما بقي من جسد فرعون وان الدلالة لوجود بعدكم احداهم في
 اللذين في الدنيا وحيون في كتاب مذكور اوصاف مهدي اخر الزمان
 اخذ من الدجاجة ذك الذي كونه صاحب ان يكونا حسن بيان اوده
 عبادت ان يمينه نقل فيكم فاعلم انه قال ان الدلالة للدين خليفة مخرج وقد صلات
 الدرس ظمما فيلدا وافرطاً وعند لولم من في الدنيا اليوم واحد طول الد
 ذلك اليوم حتى نفي هذه الخليفة في عشرة رسول الله في ذلك فاطمة بواطي
 ركنه اسم رسول الله بنابج بين الكرن والمقام يشبه رسول الله في خلق

مهرتشي نجفي - قم

التي في قوله وسيل عنه في الحق نعم الحي وانه لا يكون احد من رسول الله في خلافه
 فهو احب اليهم اقل الدلف وسعد الناس به اهل الكوفة نعم المال بالسوية
 وتعدل في الشريعة وتفضل في القصة ما يسهل من قول له بالهدى العظمى
 ومن يدري ما كان معني له في قوله ما استطاع ان يخرجه على فرة من الدين
 شرع الدين بالكرام بالقرآن ثم قال ليس خيراً او سعياد لتعالقوا
 اشركوا رسول الله لا حتى له ملك سيرة من حيث سيرة كل الطل وسوى الضيف و
 لعن على سب الحق لفعل بالعلم والعقول بالعلم وبعلم ما يشهد لصحة الدين
 نعم الدين الرومى بالتفسير في سبعين الف من احكامه المسلمين من ولد النبي
 عليه السلام ما رآه من محرمه على سب العلم والدين نعم الدين وسبح روح
 في الدين خير انفسهم بعد ذلك وحسب بعد موته نفع الخير وبعثوا الى الله
 بالسيف فخرج الى قتل ومن ما زعمه خذل نظير من الدين ما هو الدين عليه في نفسه
 ما لو كان رسول الله حيا لم يرفع المذاهب من الدين فلهذا بقي الله
 الدين الخالص ثم قال ما نوه العار قول بالدين اهل الحق في عرشه ووقف
 وتعرف النبي له رجال المؤمنين يقيمون دعوته ويصرونهم الوراء ويكملون
 الحال المملكة ويعينونه على ما فله الدين في كل عيسى من مريم بالمناه البين
 شرقي دمشق مبرودين شلدا على ملكين ملك خمينه وملك غريب لا يقدر
 راسه ما وصل الخان محمد كافي خرج من وباسن والناس في صلوة العصر
 فنهى له الامام مصدق فيصلي بالناس يوم الناس لسته محمد سنة العتيد و
 لعن الخنيزير وبعض الدين المهدي اليه طاب امره وافر زمانه فصل العتيد

عند شجرة نخوة دس و كلف نفسه في السيرة و انزل الله من السماء ماء فاحملوا فيه
واحد من جنه يستنج بها الجيش من دمل الكول و عليه ايام ثم يرسل لطلب مكة محرف الدار
فمن كان مجبوراً في ذلك الجيش بكره القتل على سيرة القروان حاكم و السيف مشدود
لذلك ورد ان الدرسع بالسلطان بالدرسع بالقره ان ثم قال وقد جاءكم
رنا و اظلم و ادانه و ظهر في القرآن الرابع اللوح بالقره ان الله لما فيه قرن
رسول الله ثم الذي علمه ثم الذي على التالي ثم حادسها مرات و حدثت مور
و انشئت اسوار و سفلت دماء و عاتب الذباب في البلاد و كبر الكلد
انفا داني ان ظم الحور و طام سبيده و ادبر انهار السعدان بالظلم حين اقبل
لذلك شهد و ذة خير الشهداد و انما افضل الدنيا و ان الله ستر رله
ظالم حياهم له في يكون غيبه اطلقكم كسفا و شهودا على الحقائق و ما هو امر الله
عليه في عبادته فثبت و ربه بفضل بالفضل فهم العارفون الذين عرفوا انهم
و هو في نفسه صاحب سيف حق و ساسه مرتبه يعرف من الله قدر ما فتح اليه
مرسه و منزله لانه حليم و دافع من مطلق الحيوان فيسري عدله في الناس و
انما ان اسرار علم و زركه من سور رسم الله له قوله تعالى و كان حقا
عليها لفر الموش و هم على قوام رجال و الصمى بيه صدر قوا صدقوا اما عابدا
الله عليه و هم من الدعاء ما فهم عزله لكن لا يملكون الا بالعزيمة لهم حافظ ليس
و جنسهم ما عصى الله قط هو اخضر الورزاد و افضل الدنيا ثم لبط الظلم
نبي مدحهم ثم قال و انما كسر رسول الله من ربه ان الله خليفه من خير سبي
التي شرع الله الذي وقع من زركه لان لكل وزير معه سنة قال كانوا احسن

خسرة شمس و ان لا يورسهم عاتس سبه و ان ما نال الله عاتس لسوء العوام و ان
لكل عام احوال مخصوصه علم بالبيع ذلك العام خص به وزيره و زركه فاجم ان
و شمس و ان لا يورسهم عاتس سبه و ان ما نال الله عاتس لسوء العوام و ان
التي جعلها الله من سماع الظلم و الموم و ذلك الواحد الذي سقى لادري بل يكون
ممن حسنى الله تعالى في قوله و لنفخ في الصور فصعق من في السموات و الارض انما
نشا و الله و سموت في تلك يوم ثم قال ان نبي مدحهم من نوح الله و اسلمه الغيب لم
اطلع من جانب ان على ما يريد اني ان احدثه من السبون قتل و قوطها في الوقوف
مظلم في اليوم الذي قبل وقوع ذلك ان على ذلك ان ان كان ما فيه شمس
لرعيته شمس الله و كلف شمس و ان قال في عاقبه شمس نبي و ان يلدو عام او سبي اخا
معين لال الله و ان في عاقبه شمس نبي و ان يلدو عام او سبي اخا
و اجاب دعائه و كواله فلما اطلعه الله عليه قبل وقوعه من الوقوف يا صاحب ثم
اطلعه الله في ذلك السون على التوازل الواقعة في الاشياء و لعن الله الشياطين
كحلمهم حتى اذا راى انهم لا يملكون فمهم انهم عاتس ما راهم لطلعه الله على الحكم المشروح
فرسك انما زركه التي شرع الله بسبه محمد ان يحلم به فيها فلك الحكم الذي ذلك الحكم
يحظى ابدا و لد اعنى الله حكم عليه في نبي اسود و لم يقع له عليه شمس كان لما فيه
الحق في الحكم بالبيع و يعلم بعدم التعريف ان ذلك حكم الشرع فيها فانه معصوم
عن النار و القياس في الدرس قال القياس كما ليس مني حكم على الدنيا و من الله
ما لا يعلم فانه طرد علته و ما يدركه على الله سبيدك لا يريد طرد تلك العلم و لو
اراد الله لعنه على ان رسول الله و امر بطرد ما بدا اذا كانت العلم ما

عشر الشریع علیها ففرضیه ما اظهر لعل شیخ جلال الحقیقه و نظره من غیر ان ندر الشریع
 بعض معین میباشم بعد اسباطه اما لظروا فند الحکم ساجد الشریع لم یاذن به البدو
 ندر الشریع المعدی عن القول بالقبایس فردین البدو لکما و علم ان مراد الشیخ المصنف
 التعلیف عن غیره الا انه و لذلک کان الشیخ لعل انتر کونیه فاشترک کم دکان کثیره السوال
 المذموم خوفا من زیاده الحکم فکما سکت عنه ولم یطلع علی حکم فیه معنی صلیه فافهم
 الاصل و کان ما اطلعه البدو علی کشفه و تعریفه فذلک حکم الشریع المحمدی فی غیره فکما
 و قد اطلعه البدو اوقات علی المباح انه مباح و ما فیه کل مصلی مکنه فرعا یاه فان
 البدو اطلعه علی سبیل البدو فذلک عنهم لانه عقوبه ثم قال فامجد رحمة کما کان یقول
 البدو رحمة قال البدو تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و المهدی یقفوا اثره لل
 کفلی فذلک بران یکون رحمة نعتی و از اینجای ظاهر کشته ف د قول کبیکه کفته
 المهدی سوا النعاس ویر که نه از اولاد فاطمه رضی الله عنها است و نه رسم او و
 پدرش می باشد نام ان حضرت و والد او است و نه اصطلح است بعد از ان
 بر دلت او شده اری او را در عالم بیان بهتر شمرده اند و از ان بول او
 بعد از الزمان لازم می آید و هم حتی ف د قول کبیکه محمد بن حنفیه را مهدی
 شما کرده بعد الوجه بعینه و اما کبیکه زید شهبید را بعد تصور نحوه غیر غفلت
 کرده از اجتماع است و بی و مو اظه رسم او با رسم ان حضرت و رسم پدرش
 با رسم ان حضرت و ظهور او در اخر ایام دنیا و قسبه معلوم شود از جور
 و بکذا و اما عیسی فذلک سبیل از اولاد فاطمه علیها السلام و لما انه ثبت نزول
 مستطاع لکنه و بعد از المهدی کما عرفت ما ذکرناه من الاحادیث و حقا

و خلاصه کلام و جمله مرام ان است که اهل سنت بر سر زک و کمال محمد بن العسکری اتفاق
 کرده اند و بعضی از آنها بوفات او در صغر سن قایل گشته اند و خاتمه از تاریخ
 ابن خلکان نقل کرده شد و بعضی ببلوغ او بحدیکه بر نه قطب الاقطاب
 رسید و تا هیفت سال بر پنج خدمت از غدا کانیه بر سر د اسفان فرمود قایل
 شده اند و خاتمه از علاء الدوله نقل کرده شد و اما آنکه در عهد رخر الزمان
 است و در صغر سالی مخفی گشته و اما آنکه وقت موعود ظاهر شود پس این را اهل
 سنت قایل شده اند لکن نه جهت آنکه طول عمر اینقدر معذور و محال است
 زیرا که این محضر بر استقامت الایمج دلیلی قائم نشده بلکه وجود خضر و الیاس و
 عیسی علیه السلام که کافه انام با ان قایل گشته و کتاب و حدیث بران
 ناظر است بکذب این احتمال می نماید بلکه جهت آنکه نزد این فرقه با جاد
 ثابت گشته هر نام معدی مثل نام ان حضرت و نام پدرش مثل پدر ان
 حضرت و خود اید بود و این محضر در محمد بن العسکری مخفی نگشته و هم حتی
 از این احادیث معلوم شد که مولد مهدی موعود مدینه منوره خواهد بود و
 و ولادت محمد مذکور در کتب رای بود و الفا از بعضی احادیث استنباط
 کرده اند و بول بعد موعود از اولاد امام حسن علیه السلام بلکه نصراحت
 انتمخر بود او و از امیر المومنین علی ابیطالب نقل کرده خاتمه از این
 و محمد مذکور از اولاد امام حسن علیه السلام بود و بعضی جواب دان اند
 روایت آنکه مهدی بعد از اولاد امام حسن علیه السلام خواهد بود و مولد
 او مدینه و رسم پدرش موافق پدر ان حضرت و هیچ نیست بلکه موضوع و

است

مقتدر است و این را این محرم صاحب صواعق محرقه از جمله خرافات و جهالات
 سمرده و گفته عجیب است که اگر کسی بخورد که در معدی بنشیند و بگوید اندک که اگر حقیقت
 بود و غیبت او باین طول مدت از جمله خوارق عادات بوده باشد پس
 چرا آن حضرت را در این وصف یاد نکرد و باین صفت صریح ثبت و ثابت
 او پس چگونه بخوبی نکرده شود اما نه او از عمر هیچ سال و ظاهر است
 بر آنکه متوفی آن حضرت را در وصف مذکور نکرده اند و کسی که قابل شده
 نبوده و او بعد از آن زمان مسدود از سادات اخبار و اهل بیت ابرار
 ثابت است و اما آنکه در امام مقتدر عن الطائفة از صغر سال بجهت بیان
 رتبه علیه اولست باین وجه که از ابتدای طفولیت استحقاق و لیاقت
 این امر داشت تا آنکه پس بلوغ رسید و ولایت کبری و سیادت علمی بر
 و برقرار یافت و این غنی به هیچ وجه منافاتی کتاب و سنت نیست چنانکه
 سیخ مذکور زعم کرده و با جمله سرد را هم حروف بر وجه مطایف این
 حجر در صواعق بر قابل بودن بعد از محمد بن العسکری از بعد این مختار از ایشان
 و بعد از آن از خرافات قابل و افتراءات آن کرده و وجه آن ظاهر
 نمی شود چرا که اصل این نقل است و سرگناه از سادات اخبار نزد یک
 فرقه چنان ثابت شده و روایات دیگر به ثبوت نبوی که چگونه بر آن
 اعتماد نمایند و روایات ثابت را بگذارند و در هم قضی نزد فرقه دیگر معتبر
 نیست سرگناه روایات بعد از محمد بن العسکری ثابت شده
 و از احادیث و آثار اهل بیت او از اولاد امام حسن علیه السلام و

و اولادش مدینه و اسم پدرش مثل پدر آن حضرت میخفتی گفته نبوی او بوقت محمود
 در علم الهی قایل گشته و اعتماد بر روایت دیگر نکرده عرض اینجا بر نقل و
 اخبار الکفا که در این مختار است و نزاع و جدال عقلی که در علم کلام است
 موقع و بحاجت نیست و این مثل است بر ذکر ثواب زیارت
 حضرت امه الطاهره و آنچه بوقت زیارت کلی از آنها خوانده شود و
 بیان ماخذ این کتاب و وصیت اما زیارت پس در فضل الخطاب
 از امام جعفر صادق علیه السلام بسند رسیده که فرمود من زیار واحد از
 الله کم من زیار رسول الله و اما دعای زیارت فقد قبل الله منی قولاً
 بلیغاً کامله اذا ازت و احدا منکم فقال اذا صرت الى الباب فقف و استند
 الشیء بعین و انت علی غسل و اذا دخلت و رایت القبر فقف و قل
 السلام علی من فی القبر و علیک السلام و اوفار و عارب من حقار
 ثم قف و کبر الله من مرة ثم ادن من القبر و کبر الله من مرة ادناه
 و ثم قل السلام علیک السلام علیک یا اهل بیت الرسالة و محمد و محمد
 و عیط الوحی و خزان العلم و منتهی الحکم و معدن الرحمة و اصول الکرم
 و قادة الامم و عناصر الدیارات و دعام الاحیاء و البواب الدیوان و انصار
 الرحمن و سلاطین خاتم النبیین و عشرة صفوة المرسلین و رحمة الله و برکاته
 و السلام علی الله و علی محمد و علی محمد بن العسکری و علی محمد بن العسکری
 و رحمة الله و برکاته و السلام علی محمد بن العسکری و علی محمد بن العسکری
 حله الله و حفظ سر الله و محله کتاب الله و رسول الله و رحمة الله و

بركانه السلام على الدعاة الى حليم الله والادلاء على مرضيات الله والمظهرين
 لدم الله واليه والمخلصين من توحيد الله ورحمة الله وبركاته الى مستنقعكم و
 مقدمكم امام طلبة وارادني وتسلمني وصاحبني الشهيد الذي تومن ببركم و
 علمتكم والى ابراهيم الله تعالى من علم ومحمد وعليه والى محمد من الحسن والانس و
 صلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين وسلم تسليما واما ما خذ كتاب ليس
 صحيح بخاري وصحيح مسلم ورسني الى داود الساماني واليهيقي والشفاد
 للقاضي عياض المالكي وجامع الاصول للدين الاثير والفضول الميمية من احوال
 الدسم من كتب الشيعة والتميز في احوال النفس النفيس واثار الى حنيفة الطحاوي
 واستيعاب الى عمر بن عبد الله القرطبي المالكي وقاريج اخلاق السيوطي و
 احياء العلوم لمحمد بن الغزالي والتفسير الكبير للامام الرازي والدر المنثور
 للسيوطي والكافي للشيخ شري والوار التتري للبيضاوي وحسوة
 الحيوان الكبير لجمال الدين الدمشقي القاضي والاصابة في احوال الصنف
 للدين محمد العقلاية والمواعظ المحرقة لشهاب الدين بن حجر الحلي و
 الخصال لعلي بن ابي طالب الساماني وملاحات الانوار وشرحه
 الرفاه في علي القاري وشواهد النبوة لعبد الرحمن الحامي ومفتاح النجا
 من خواص محمد يارسا واما في مناقب وفضل الخطاب اردوي ومدارح
 النبوة للشيخ عبد الله بن علي ورساله ما سئل الله منه وازال الحقايع خلافة
 اخلاق للشيخ والى الله الذي وغيره من كتب الحديث والتواريخ الحاضرة
 عند التأليف كغاري ابن كهن وارشد الشيخ المفيد والامامية ودر

ودر مقام السباط بر ايراد عبارات كتبت فكونها بالها لعل من غير محرم وترجمتها فمحم
 شد ولطراف احاديث موضوعه يا ضعيفه من مصنفين انما من شتر التفات بكم
 وبالقرص الكرخ عرض بعضي ازاله واقع شده باشد بر ضعيف ان لعل وصرح
 نعمه شد تا كسر لا مقام التمام ومحال لنبت افترا ولبتالي باقى غاير عرض ك
 اربع رساله مختصه كتبت صحاح كبر در ان به صريح وجه ريب والاشباه كتبت از
 افضال الهى ونامند ايزدي كتبت فاعلم اليها اللامع البار البرايد
 التابع لى ان هذه احاديث في مناقب اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله
 عليا محبتهم وكتبت عليا مودتهم فعليت محبتهم ومودتهم والسعي في تعظيمهم وتكريمهم
 فاعلم من ان علما العالم معهم رسول الله صلى الله عليه وآله والاشباه في التعظيم
 فلدنات الذمهم وللخلاص الذمهم فاكثرت من يدخل النار من معصمهم
 فاحذر حيلهم الذي يوصل اليه حيل الله الممدودين يدك واعلم ان محبتهم هو خسر
 الذمهم على كبر النار فمن اقترب بذلك الحسنة يمر عليه كالسارق الخاطف وسمى
 عن عذاب النيران الذي هو عذاب الله الاكبر ومن عصى فمغرق فمن النار
 وكبرق مثل الخطب ويعذب بالعذاب الاكبر وينداهوا خسر ان البدين
 ونذر معنى قوله تعالى فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره ومن يعمل مثقال ذره
 شرا يره فاعلم ان محبة اهل بيته هو الثقل العظيم لا يرفعها كل ضعيف
 الطبيعة وغيره الطبيعة وان عليا ممدود الدخول في الجنان لقائمة من
 يوم لا نفع فيها مال ولا بنون عن رب الجنان فاما ك والبعض منهم ثم انا
 والبعض منهم المندرك ان بعضهم داو لا نفعهم دوا والاعود الى مقادير

وعلي بن الغريرة

ومما به ولا ينفذ بحسنه ولا يكتفى بقلب الديان فليستهم فلا تتبع الدقوال الواهية و
 الروايات الضعيفة فانها من مفسدات اعداء الدين واتباع الصالحين
 الدخا ديث ولا تزد يد الملامه بل الصريح الرواية ولا تقلد الرجال فيما يقرب
 اليك من الروايات ولا تتكلم في مفسدات الروايات والدخا ديث بدون الاطلاع
 على كنه المقال ولكن من الدنيا غير سبيل او كما سري سبيل فلا تخاضم مع اهل
 الحاشية واجد ان فاد لا يرضى به العظم المتقال فليكن النظر بالبصيرة في كنه المقال وكيف
 عليك جليلة الحال واما انك ان تعسر على الرجال بما انهم ليسوا واصحابه فاجتنبوا
 من كثر من الظن فان بعض الظن انهم عليك الدخا ديث السعي في تحفر
 الاخوان فانه من حفر بئر الاخيرة وقع فيها واما ك والدخا ديث من دون
 ان تلاحظ الكتب واقوال المجتهدين من اليعقوبين من العلماء والفاصلين و
 عليك كيف انك من التعرض والظن على العلماء من دون ان الفصل
 رتبتم وتقيم كلامهم فليكن الدخا ديث في اتباع اهل بيت الرسول م والخلق
 باخلاصهم واما ك والغضب فانه من الشيطان واما ك والمخد فانه من
 شعائر العدو واما ك والعيبه فانه اشد العيبان واما ك و
 تعظيم اهل العائده مع اهل بيته م فانه يزيل الديان فادرك انه اوجب
 البد عليك شهادته ان لاله الا الله وان محمدا رسوله ومحمد اولاده وعترته
 م الطاهره فليكن الدخا ديث بحمل التوفيق والهداية والاعراض عن الموانع
 مع اهل الغوايب والغوايبه فاحفظ وصيتي واقبل نصيحتي لتكون من خرب
 عبادة المخلصين المبشرين بالدخا ديث من اجنبية الشفاعه الرسول الامين و

والا فليكن منكم تعلمون فلا تفتك القدم على ما علمت الم تدر ان الدنيا
 من رعة الاخرة فليكن بالتراد والراحه فان الطريق بعيد والعرضه قليل
 وانك تسؤل فليس الوصول الا بالعبادات الشدة واتباع الرسول م
 فاحفظ نداء لاكن من القوم الظالمين فاحسنهم الكلام بالصلوة والسلم
 على خير الانام وانه الكرام انما قبل منا واحسننا من التمسكين باهل بيت
 النبي م وادخلنا في زمرة محبيهم الذين طاب لهم جنانهم واحسن الله الاوقاف
 وسيله الوصول الى جنابهم اليهم احسنوا واد الطريقي وراحله لمنزلي واد
 من دوبي فان ذنوبي كثيرة ورحمتك عظيمه فادركني برحمتك واعف
 عني فبادرني ذنوبي مثل رمل لم تعد فاعف عني كل ذنب فاصفح
 الصبح الجميل خذ عطفك يا ابي من لم زاد قليل مفلس بالصدق
 يا ابي عبد بايك يا وليل والي قد عقدت على يد الدخا ديث والناس
 حصري وظني انك بها تعفو عني فبادر رب العجل دعائني واقبل
 رجائي حسرتي ان تغدني ولكن اعوذ بحسن عفوكم يا مناسي بر در
 امده مبركة اسروني خود بعصيان رحيمة مغفرت دارم العبد از
 فضل تو زانکه تو فرموده لا تقنطوا اليه مني فاطم كم بر قول
 ايمان كني خاتمه اكر دعوتكم رد كني وبقول من و دلت دامن ال
 رسول انما لا توالوا اخذنا ان لنينا او اخطانا و اعف عنا واغفر لنا
 انك انت المجيب برحمتك يا ارحم الراحمين



كتابخانه عمومى آيت الله العظمى

مرعشى نجفى - قم